

سپا ووت

شماره ۱۲ ماه حوت ۱۳۶۷ مطابق شعبان المعظم
۴۰۹ مطابق ماه ۱۸۹۱ سال در نظام شمسی ۸

Ketabton.com

سرنوشت «میکرونی و پیک»
فریده انوری

دیگما توری مانند ۱۴

لکی فایف رستوران
LUCKY FIVE RESTAURANT

PROPERTY OF
PACKU
S 803

لکی فایف

555

دموتھای رسمی و شخصی ، محافل عروسی و شیرینی خوری شهریان را
 به حسن صورت برگزار می نماید . سالون لکی فایف
 همیشه برای شما پر خاطره خواهد بود .
 به استثنای روز های تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ در خدمت شما قرار دارد .
 آدرس : شهر نرس - مقابل مسجد جامع شیراز - تلفون : ۳۰۳۱۰

فروشگاه فرید

وارد کننده بهترین
 اجناس از کپنی های
 معروف جهان .
 آدرس : زرقونه میدان
 شهر نرس



لباس های مناسب برای
 هر فصل سال
 از وبایی که جدیداً
 وارد گردیده دیدن
 نمایند .

قرطاسیه فروشی شمیریز

نشریات کلودلگوشما : سپاهوشما ، جولانام امروز ، اخبار مهفته ، قرطاسیه و کارتها تبریک همه را به قیمت مناسب ازین قرطاسیه فردشی
 آدرس : متصل بازار امید
 خریدار نمایید

فروشگاه

هارون

وسایل واجناس منورد
ضرورت خانواد ه ها
باتازه وارد نمود ه
است .

آدرس: چهارراهی
انصاری متمم
نماینده می پشتی
تجارتی بانک

فروشگاه

حبیب زاده

تمثل مسجد جامع شیرپور

بیمار آمین ویدئو کست

بما رامین ویدئو کست
نلم های مورد علاقه ویدئویی شما را عرضه میدارد از جمله
خوشی و سرور شما فلیمبر داری می نمایند . لحظه های
ثانرا برای همیشه جاودان می سازد .

آدرس: منزل اول بزرگه بزرگه
تلفون: ۳۵۷۰۴ ، ۲۶۷۷۶



محافل خوشی و
سرور شما را در
کست های با کیفیت
ویدئویی فلمبرداری
مینمایند .
آدرس: شهرنو
تمثل رستوران
لکسی نایف .

شریفی ویدئو کست

خوراکی فروشی

عبدالخالق

تمثل رستوران لکسی نایف

بفازیک

بفازیک شما و خانواده های
شماست

رهنمای معاملات روح الله فقیری

خرید و فروش خانه وموتومر
آدرس: شهرنو چهارراهی شهرنو
تلفونهای دفتر ومنزل: ۲۲۰۲۹-۲۰۲۸۲

گروه هنری شام

طرب افزای محافل خوشی وسرور شما
آدرس: قوه سید قوشی شیرپور لودنویسی سعید جاده اندرابی

قرطاسیه فروشی اخباری

کتابه قرطاسیه ، مجلات و کارت های
تبریکی ارزان و خوب .
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگه افغانان

مخندیان

قرطاسیه ومجلات منورد
نظرتانرا عرضه
میدارد .
آدرس: مقابل دروازه
جنوبی روضه مبارک شهر
مزار شریف ومقابل
هوتل بلا زادر
کابل

علی گلریز

قرطاسیه ومجلات
منورد نایف
راه نمون
میرنده
متمم
تسلیک
مرکزی

رهنمای معاملات بسیم الله یادگار

خرید و فروش خانه واپارتمان
آدرس: بین چهارراهی
شیرپور وجهاراهی
انصاری
تلفون: ۲۴۶۸۵

فروشگاه

فقیرزی

وسایل آرایش راجدید
وارد نموده است . همچنان
فلمبرداری محافل خوشی در کست های ویدئویی
بذیرفته میشود .
آدرس: شهرنو مقابل سینما بارک

فردین

موزیک

انواع مختلف کست های
موسیقی افغانی ، هندی وفرسی را
به علاقمندان موسیقی پیشکش مینمایند
آدرس: مارکیست جمع

شماره ۱۲ ماه حوت سال ۱۳۶۲ شماره
مجله ۱۸ سال دوم

سپاس و وقت



ستاره ده ملیونی
مفحه ۵۴



تعماد است که می ماند
مفحه ۱۴

دخوردن و ژردن

آیا میتونن از سرطان نجات یابن
دردتون

وقتی کودکی آب می شود
می شود

حیران و نگی حافظه

۲۸ خ

چرا و کس

مفحه ۵۱

مواجهه با قاري بركت اللہ عليه
صفحہ ۳۲



بياكوي بايزي ۱۶ مخ



انجوس خند مابوزخند هفته
صفحہ ۲۴

پراگه کی کیمیا می خورد

مدیرمسول : د. وکورتا هرطنين
تيلفون : ۶۱۹۵۲
معاون : محمد اصف معروف
تيلفون : ۶۲۲۵۲
سوجبورگ : ۶۱۸۷۸
ارتباطي : ۵۴ - ۴۸ - ۳۹

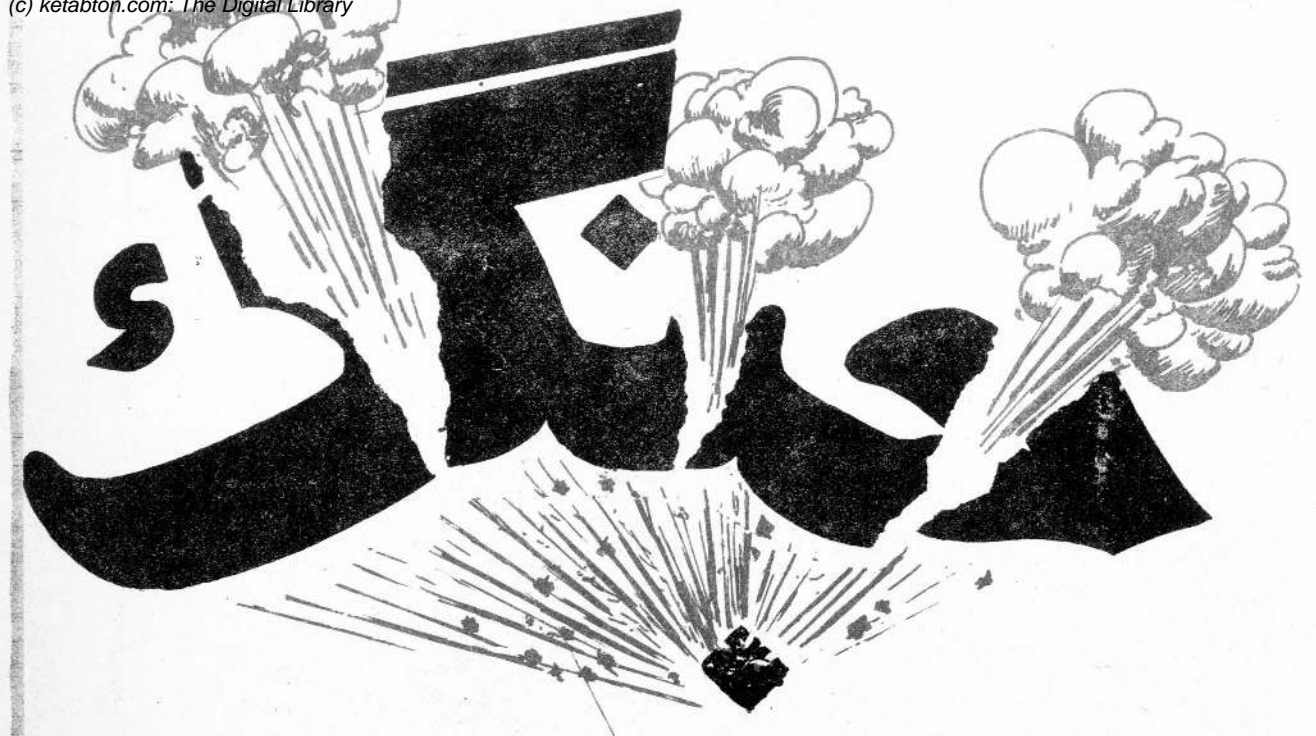


نشریه اتحادیه روزنالنستان
جمهوری افغانستان

زیر نظر هیات تحریر:
ساروق شفیعی
محمود حبیبی
عبدالله شان
لطیف ناظمی
رهنورد زریاب
شفیق وحدان

ارت وگرائیک، حمید حلیمی و
وحمید مسعود
خطاطی: کیبیر امیر
عیسی قائمی
مهتمم: محمد گل
عکاس: شریف لطیفی
عماد مسعود

اداره مجله در تصدیق و تدقیق مطالب دست آزاد دارد. متناهیین
وارد در صورت نشریاتی که نشر مسترد نمیگردد. نظریات آرایه شده صرف
نظر نویسندگان میباشد.



وحشت

نوشته: کامله حبیب



انان همد یگر را کت میکردند . انکه آخر همه میرفت صرف یکبار و یک دست داشت و آنچه تنبان او کشال بسود و با همان یک باخیز بر میداشت .

مادری که در هلیز منزل چار آمد به همه اتاق ها سر کشید . در یکی از اتاقها به چپرکی نزد یک شد . جوانی شبیه پسرش بود . مادر نزد یک او ایستاد . چشمان جوان بدون آنکه یک بزند به سقف اتاق درخت شده بود . همه وجود او بند از بیچ بود . با آنکه خیلی درد میکشید هیچ نمی نالید . موهای سیاهش حلقه حلقه بروی بالشت افتاد بود

اما میشنیدم ، گوش میدادم و می نوشتم درباره انانی که مردند و اناس که زنده بودند و رنج میبردند و دره دره وجودشان زیر شلاق وحشت از جنگ فریاد بر میداشت . ولی آنچه را که جنگ نتوانست سرازر آنها بگیرد ایمان ، با یمردی و عشق به وطن است و مانپونه های کوچکی را بروی کاغذ می آوریم :

او بخاطر همه زخمی ها و بخاطر همه معیوبین گریه میکرد . بعد به همه اتاقها سر کشید ، برایش گفتند : بسرت شهید شد . آتش ماین او را سوختانده بود . هیچ نقطه بی در وجودش سالم نبود . زن در طول راه با خود میگفت : کاش میبودم ، هر زخم او را میبوسیدم ، از قدر که از لبانم خون می آمد ، و آنوقت چنان گریه کرد که گویی چشمه قلبش در هسن کشوده باشد .

وقتی یک مادر حاصل بینوایی

هایش را در خاک و خون می بیند

من چهره جنگ را در سیما ی جنگ زده های دیدم . چهره عریان وحشت را در آینه چشمان جوانانسی مشاهده کردم که دست یخما گس جنگ گلبرگ های امید و آرزوی شان را تاراج کرده بود .

بقیه در صفحه (۸۶)



توسعه : : عبد اللہ درخشانی لہجہ اسی

سینہ تاریخ

آرشیف ملی و تعمیر تاریخی آن

۳- مدیرت کارت وکتلاک این شعبه در صدد تهیه نمودن -
 کارتهای علمی اسناد و کتب خطی میباشد .
 ۴- مدیریت اسناد تاریخی : این شعبه نیز مانند مدیریت
 نسخ خطی مطابق پلان وظیفه خوشرا پیش میرود .
 در پهلوی شعبات فوق یک مورد مسلکی نیز وجود دارد که در-
 تمام امور مسلکی با آنها همکاری داشته و در راه رفع پرالیم های
 شان مشوره میدهد . برای تنظیم امور عمومی موسسه شعبه یسی
 بنام انسجام اداری وظیفه ارتباطی را بعهده داشته ، در اجرای
 امور غیر مسلکی بذل مساعی مینماید .

تعمیر تاریخی آرشیف ملی :

تعمیر آرشیف ملی در کنار سالنگ وات فعلی و باغ چرمگری سابق
 موقعیت دارد ، تعمیر آرشیف ملی بایک دیوار سنگی کتاره دار احاطه
 شده است ، اگرچه تاریخ دقیق اعمار این تعمیر معلوم نیست ولی
 نظر به روایاتی پس از اعمار پستانسرای ساخته شده که به
 سالهای اخیر زمامداری امیر عبدالرحمن خان (۱۲۷۱-۱۲۸۰ هـ.ش)
 صادر میباشد .

این تعمیر دارای تهدایی به عرض دو متر و عمق سه متر بوده ، مواد
 آن از سنگ (مخلوط خاکستر ، چونه و بنگ میباشد) دیوارهای آن از
 خشت پخته ساخته شده ، عرض دیوارهای خارجی (۴۵-۵۰) و -
 عرض دیوارهای داخلی (۸۰-۹۰) سانتی متر است . مدخل عمومی آن
 در سابق روه شمال قرار داشت . تعمیر از یک حال ورودی ، یک
 سالون پذیرایی خصوصی شاه یک سالون وسطی مشکی است . در
 سالون اولی دیوالماری متناظر یکی بشکل محراب و منبر ، با آئینه
 قد نما که در حصه پیشانی آن گل ترکی رسم گردیده و بالاتر از شیشه
 محراب و منبر قرار دارد ، در دو جناح آن گل برگ و سبزه دولتی که از
 چوب ساخته شده ، جلنظ نظر میکند . الماری دیگری در همین سالون به
 شکل مستطیل دو منزله ، حاوی یک آئینه بزرگ قد نما و خوش تنگه مافوقی
 ماشی است ، چنین فکر میشود که این الماری برای آرایش بکار میرفته
 است .

این سرد و الماری را استاد مردانقل به هدایت کرتیل محمد سرور
 خان از چوب جافور و به سبک بخارا ساخته است .

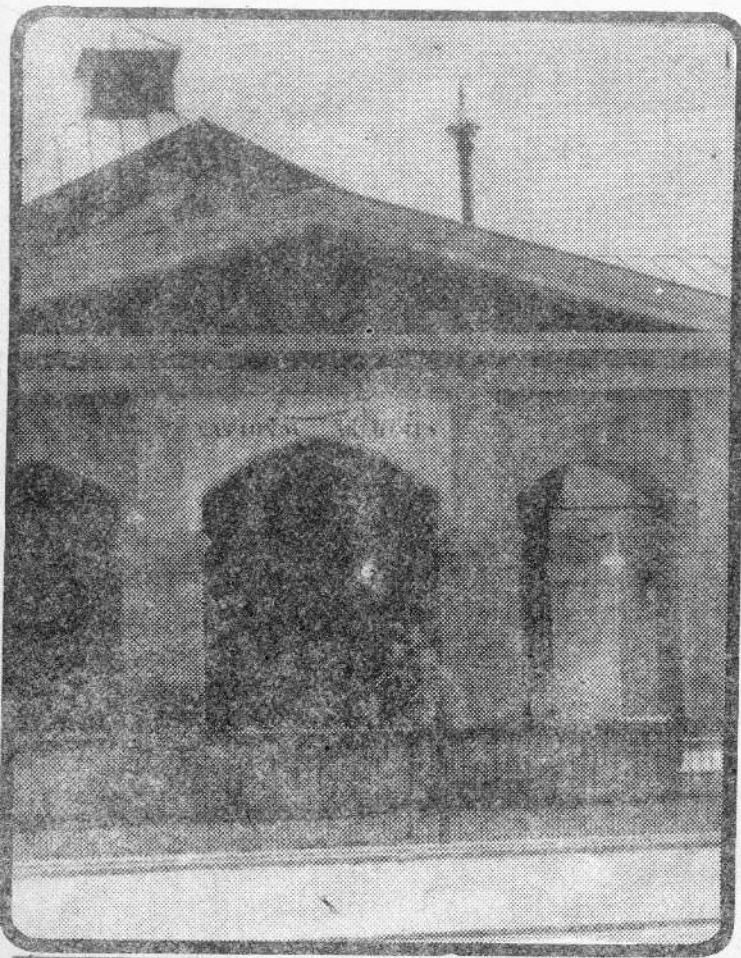
سالون وسطی یا حال هشت متر ارتفاع دارد ، گل و برگهای
 منقش و الوان مختلف بروی فلز در سقف آن مینما تور
 شده است . در قسمت وسط حال یک میز سنگی که پایه های آن به
 گونه مارپیچ از چوب ساخته شده است ، قرار دارد . بالای آن میز ،
 یک پارچه سنگ مرمر به هخامت پنج سانتی متر و ابعاد (۸۰ در ۷۰) را
 سانتی متر جلنظ نظر میکند ، در دو جناح این حال دو سالون بزرگ
 نمایی قرار دارد که در یکی اسناد تاریخی و در دیگری کتب خطی
 لطفاً ورق برگردانید

تاریخ کشور باستانی مآظهر و مبین عظمت و جلال مفاخر مدنی اعمار
 و قرون گذشته است ، جنبشهای انسانی زیادی درین موزیوم پدید
 آمده ، ارزشها و نفایس مادی و معنوی فراوانی در پرتو تاشهای پیگیر
 انسانهای زحمتکش این سرزمین شکل گرفته است ، از سوی دیگر آنچه
 را که تاریخ پرورشی بیان مینماید ، یک سلسله مدارک و اسنادیست
 که مواد خام این وثیقه ملی را میسازد .

بدیهیست کسانی که دلچسپی مزید به روشن شدن زوایای
 تاریخ و مجهول تاریخ کشور خود دارند و در صدد گام نهادن در این
 عرصه میباشند ، از استناد به اسناد موثق و معتبر ناگزیراند ، زیرا
 برای یک پژوهشگر و محقق دشوار خواهد بود که بتواند به نیازهای -
 تحقیقات و اقمیت گرایانه خود بدون فراهم نمودن اسناد ، پاسخی -
 رضایت بخش بدهد .

در رابطه با این موضوع یعنی گنجینه اسناد معتبر ، میتوان از -
 آرشیف ملی یاد کرد . البته یک دهه قبل تمام داشته های
 آرشیف ملی ام از آثار خطی (دهاسه هزار نسخه) و اسناد تاریخی -
 (بیش از دوصد) نبود ، از جانب دیگر عدم وجود جای مناسب برای
 نگهداری علمی این آثار گرانبها ، شوش مسئولان این موسسه
 را در چند ان ساخته بود . اما در سالهای اخیر دستیا بی
 به جای مناسب حفظ موارث ارزشمند فرهنگی ما از
 یکسو و کرد آمدن سیل اسای آثار از سوی دیگر ، قلب مردم ما خاصتاً
 مؤظفین این موسسه را مملو از صرت ساخت . آرشیف ملی از نگاه شکل
 دارای این چهار شعبه مسلکی است :

- ۱- مدیریت مکروفلم فوتوکاپی : این شعبه ابهراتوار مجهز
 به غرض تهیه فوتوکاپی و مکروفلم آثار و اسناد تاریخی در اختیار دارد .
- ۲- مدیریت نسخ خطی : این شعبه وظیفه دارد تا آثار مربوط
 را بشیوه های علمی حفظ و حراست نموده ، در تهیه فیش های قدماتی
 برای فهرست های کتب خطی مبادرت ورزد و بجهت همکار دایی -
 مراجعان داخلی و خارجی در شعبه ریسرچ و مطالعه و سالون نمایی
 باشد .



مقابل انفجارها انهدام قسمت فوقانی را دارا میباشد. بخاطر ثابت نگهداری درجه حرارت هوای داخل تهکوی بین تهداب اصلی تعمیر دیوارهای تهکوی که در حدود (۲۰ تا ۵۰) سانتی متر از هم فاصله دارند، از مواد عایق یاسوخته ذغال پرکاری شده است. این تهکوی که از دو طرف توسط زینه هابه منزل اول راه دارد، از سه قسمت تشکیل گردیده است. دو سالون بزرگ جناحی و یک سالون وسطی که ارتباط این سالونها از بین تهدابهای تعمیر صورت گرفته، البته جهت حفظ مقاومت تهداب ارتباطات با دروازه های ارتباطی تهکوی فرمهای آهنی کانکرتی به ضخامت ۴۰ سانتی X ۲ متر در نظر گرفته شده است، برای جلوگیری از وقوع حریق نیز تدابیر مناسبی بگونه زیر اتخاذ شده است:

- ۱- در رنگالی تمام قسمتهای چوبی و دیگر حصص ساختمانی منزل - فوقانی، از رنگ ضد حریق استفاده شده است.
- ۲- پلاستکاری تمام دیوارها و سقف تهکوی از مواد (ازبست سمیت) به ضخامت دو نیم سانتی متر استفاده شده.
- ۳- پوشش منزل اول، که بالای تهکوی قرار دارد، از (ازبست) به ضخامت سی سانتی متر میباشد.
- ۴- چون حین وقوع حریق در تهکوی برای اطفای آن نمیتوان از آب

اسناد تاریخی که شده است

- کار گرفت، از این رو از گاز کربن دای اکساید (CO₂)، که از یک مجرا بداخل تهکوی پمپ میگردد، استفاده میشود.
- در این صورت باید تمام مجراهایی بسته شوند که امکان خروج گاز از آن ها بیخارج متداول نباشد. لذا به دروازه ها و مجراهای تهکوی، رابری مخصوص تعبیه شد. است تا با بلند رفتن درجه حرارت منبسط گردیده، باعث سدود شدن مجرا گردد.
- ۵- حریق احتمالی منزل اول (بالای تهکوی) بشکل عادی توسط آب خاموش شده میتواند، هرگاه آب به تهکوی سرانبر شود، از طریق مجراهای موجود در دود هلیز و نیز زینه، به چاه قبلا یاد آوری شده، انتقال می یابد.
- ۶- اگر چه علامه های اتوماتیک خطر حریق در نظر گرفته شده ولی تاکنون توریید و نصب نگردیده اند.
- این تعمیر در سال ۱۳۵۶ ه. ش. ترمیم گردیده، در اختیار آرشیف ملی گذاشته شد که با (دویاسه هزار) نسخه قلعی و (دو صد سند) تاریخی اش خود از تعمیر وزارت اطلاعات و کلتور به این جا نقل مکان نمود.
- در حال حاضر آرشیف ملی (دوازده هزار) نسخه خطی و بیش از (یکصد هزار) اسناد تاریخی دارد که همه روزه در خدمت مراجعین دانش پژوه خود قرار دارد.

ترمیم آن تصمیم اتخاذ نمود، بعد از مطالعات زیادی که در باره این تعمیر صورت گرفت، قرار شد تا از آن بحث خزینه آرشیف ملی یا تاریخی کار گرفته شود، بنابراین وزارت اطلاعات و کلتور وقت از وزارت نوایید عامه خواست تا ترمیم این تعمیر رابه سبک قدیم بمعهد گیرد. انجنیر عبدالله خان (نجد) به تهیه نقشه ترمیم تعمیر مذکور توظیف گردید.

پس از منظوری ۲۶ میلیون انغانی بودجه، به ترمیم آن اقدام کرد.

نظر به عدم موجودیت جای مناسب، قسمت پایین سه سالون وسطی به عمق سه متر کندن کاری شد. زیرا در نظر بود تا از مناسیل اول مشیحت نمایشگاه کتب خطی و اسناد تاریخی که فوتوکاپی و عکسهای آن در آن گذاشته میشود استفاده شود، از طرف دیگر بعضی ملسقات آرشیف ملی، از قبیل اهراتوره های تهیه میکروفلم، ترمیم و تعقیب از خطر فرسوده شدن آثار و اسناد خطی و برای نگهداری خوبتر به شرایط مخصوص مانند رطوبت ۵۵ تا ۶۰ فیصد و درجه حرارت در حدود ۱۵ تا ۲۴ درجه سانتی گراد، همچنان محفوظ نگهداشتن آثار از خطر انفجار و انهدام و غیره، ضرورت بود. لذا تهکوی تعمیر در نظر گرفته شد، البته برای ایجاد این تهکوی مطالعات سطح آبهای

هنری و تاریخی به نمایش گذاشته شده است که هر روز مردم فرهنگ دوست ما از آنها دیدن مینمایند. درین دو سالون بزرگ دوالمساری کلان سه منزله به ابعاد (۲ متر در ۵۲ سانتی و ۲ X ۲ متر)، ساخت شیرمحمد نجار (در سال ۱۳۱۷ ه. ق) توجه بیننده را - بخود جلب مینماید. در قسمت فوقانی یکی از این انباری هاسرلوجه بی که معروف گل و برگ است چله نظرمیکند، در وسط سرلوجه، که از چوب ساخته شده است، امثال امیر عبدالرحمن خان بشکل طغرا کنده کاری شده است، سطح انباری یا گل ها برگ های برجسته ترین یافته است، در اعراض این سالونها چهار برنده بازویستسه و چهار اتاق کوچک گوشواره مانند، موقعیت دارند، اتاقها و برنده ها شبیه هم اند، به همین گونه، بدو جناح داخل تعمیر شنایهای - صبری و مجهز غرض استفاده ساکنان عمارت ساخته شده است. در تاج التواوخی، چاپ سنگی جلد دوم، آمده که تعمیر آرشیف ملی محصول کار اشخاص ذیل میباشد:

- ۱- عبدالرحمن خان مهندس.
- ۲- عبدالسبحان خان مهندس.
- ۳- میر عمران رئیس اداره دولتی (گمان میرود که خود میر عمران سرپرست امور تعمیراتی بوده).
- ۴- منشی نظیر برآوردی و ازینها کننده (نضربه تحریری سند - تاریخی محفوظ در آرشیف ملی) این شخص در سال ۱۳۱۳ ه. ق

۱۲ هزار نسخه از یکصد هزار ازگزند حوادث حفظ

تحت الارضی و نوعیت تهداب و استحکام تعمیرات نگاه بارهای اضافی عمودی و بارهای افقی زلزلی صورت گرفت. چون سطح آبهای تحت الارضی نظریه تجارب چندین ساله اهالی جوار تعمیر پایین تر از ۴ متر از سطح زمین بود، لذا امکان بوجود آوردن تهکوی را - میسر ساخت، از جانب دیگر پس از کندنکاری قسمتی از تهدابهای - تعمیر معلوم شد که تهداب تعمیر با عمق تقریبا سه متر عرض نهایی دو متر قابلیت برداشت وزن اضافی تعمیر را دارا میباشد. با آنهم برای کاستن از اوزان اضافی بالای تهدابها و بوجود آوردن یک سیستم - مقاوم زلزلی از سیستم پایه ها و گادریهای کانکرتی کار گرفته شد. چو خطر احتمالی آب خیزی در موسم بارندگی موجود بود، برای اینکسه تهکوی از خطر بلند شدن رطوبت در امان باشد، از یک سیستم زاگی در تهکوی، که به چاهی منتهی میشود، کار گرفته شد، در این چاه و ترمیم اتومات نصب شده که در صورت بلند رفتن آب تحت الارضی از ارتفاع معینه آب اضافی را بصورت اتومات از تهکوی خارج می نماید. (سند بیک سند تاریخی موجود در آرشیف ملی) از طرف دیگر تهکوی دارای مواد (مخصوص) که مشتمل از تات و قیر است در زیر فرش و تهدابهای پایه ها استفاده شده و این مواد در دیوارهای جناحی با جناح تهدابهای اصلی تکرار گردیده است. پوشش تهکوی که بشکل آهنی کانکرتی میباشد دارای ضخامت (۳۰) سانتی متر بوده، سطح بندی دوگانه طوری سنجش گردیده که مقاومت کافی در

وظیفه ارزایی و برآوردی یک کاروانسرا را نیز برعهده داشت.)

- ۵- منشی محمد بخش نقشه نویس (قبل از آنکه از طرف امیر عبدالرحمن خان به این کار استخدام شود) نقشه نویس باشی ایالت پنجاب بود، زمانی که در کابل مقیم شد، به دستور امیر عبدالرحمن خان به چند تن از نقشه نوسان کابل قواعد نقشه نویس را تعلیم داده است، (سند تاریخی محفوظ در آرشیف ملی)
- ۶- از نجاران و نقاشان معروف آن وقت میتوان از استاد شیرمحمد نجار، محمد عزیز ایکم و میر سیف الدین عزیز نام برد، (تاج التواوخی جلد دوم چاپ سنگی و نسخه خطی محفوظ در آرشیف ملی)
- پیرامون هدف اعمار تعمیر آرشیف ملی، گویند که وقتی عبدالرحمن خان از سفر بخارا برگشت به کمک مهندسین که با خود آورده بود، این تعمیر رابه منظور استفاده دفتر رسمی حبیب الله خان ولیعهد و جانشین اعمار کرد، بعضی ها میگویند که این تعمیر مدتی مهلتنا دولتی بوده و مهمانان خارجی در آن اقامت میکردند، بعد در زمان امیر حبیب الله، مکتب حربیه در همین تعمیر تاسیس گردید (امان الله خان هم از همین مکتب فارغ شده است) و تا زمان محمد نادرخان در همین جا قرار داشت.
- زمانی هم دیپوهای لوژیستیک وزارت دفاع وقت در این تعمیر جایجا شده بود، بعد ها از خاطره ها فراموش گردید، تا آنکه قدرت سیاسی در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ تا اخیر ۱۳۵۶ به محمد داود تعلق گرفت، چون داود از نزدیک به تعمیر آشنایی داشت به



برای یک مرد تر کتر عالی و اخلاق نیک لازم است

عفت اراحصاری کارمند شرکت افغان کارت؛
- خوشترین مرد به نظر شما کدام مرد خواهد بود؟
به نظر من بهترین و عالی ترین مرد کسیست که
در آرای کرکتر عالی بوده و با نظافت، با نزاکت،
اخلاق خوب و نیک باشد زیاد سخت گیری مساوی
نیاشد. و هدفش در زندگی خدمت به مردم و
خانواده اش بوده هیچگاهی فکر ضرر به همسرانش
ندارد. مسرنداشته باشد. چنین مردی را به یقین
اجتماع انسانی می بندد. من هم با چنین مردی
در آینده ازدواج خواهم کرد.

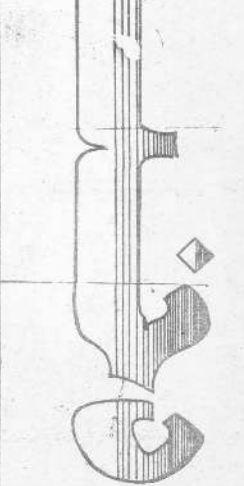
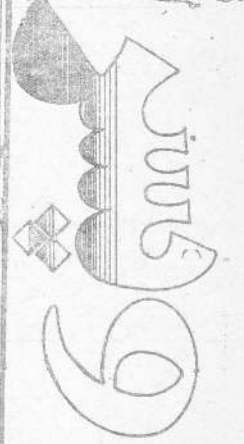
دختران از پسران و پسران از دختران چه توقع دارند؟

مجموعه مقالات و گفتگوها

مرد باید شجاع و دلیر باشد



عابد و کهکشانی فارغ التحصیل لیسه سلطان
رضیه کابل:
- خوشترین مرد به عقیده شما کیست؟
به عقیده من خوشترین مرد کسیست که از سندن
برافتخار میهن بیرونی نموده و به مثابه یک جوان
روشنفکر و دارای یک روحیه عالی و وطن پرستی، مرد -
انگی و شجاعت باشد، عنعنات و رسوم پسند پسند
مردم خویش را پیوسته رشد دهند. نه اینکه طوریکه
متأسفانه بعضاً مشاهده میگردد بعضی از جوانان
حتی تحصیل کرده ها به عنوان بیرونی از مد و لوکس
بودن یا پولدار خارج دیده، عنعنات اصیل افغانی
شان را فراموش کرده اند. همچنان به عقیده من از
همه اولتر مرد اعتماد به نفس داشته باشد. در آن
صورت آنچنان مرد را همه اجتماع خواهند پذیرفت



مجموعه مقالات و گفتگوها

به تمام معنی یک زن

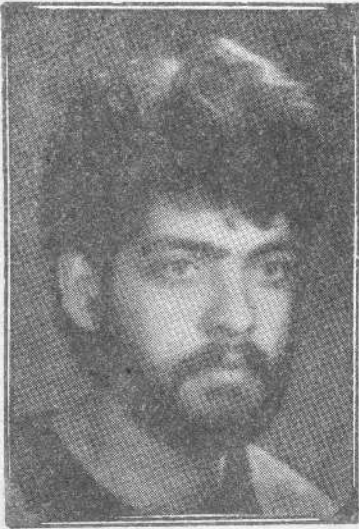
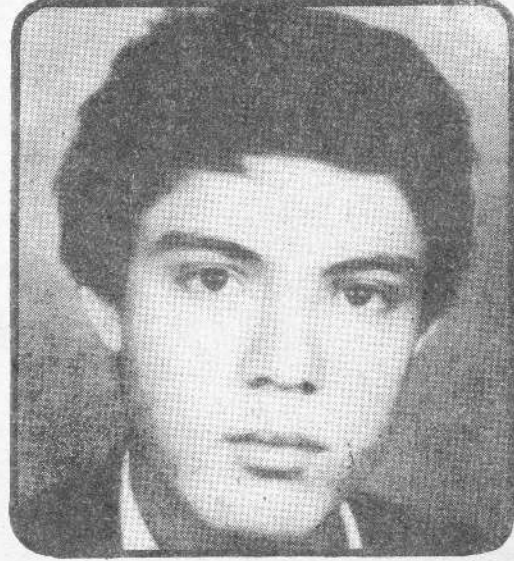
دختران نباید تقلید بیجا کنند

همکار خوب خانواده گی

سید یوسف محصل سال دوم انستیتوت طب کابل :
 - عالی ترین دختران نظر شما کیست ؟
 - عالی ترین دختر به عقیده من دختر است که از صفات عالی انسانی برخوردار بوده و به تمام معنی یک زن باشد ، همچنان باغوروز یا معاشرت بوده در فامیل هم می باشد و میتواند در آینده مادرخوب برای فامیل و اجتماع خود باشد . فراموش نکنم که تحصیل و ناسوادنی در تکمیل شخصیت مرد و زن حتمی است . من زیبایی باختر را ترجیح میدهم بر زیبا پرستی ظاهری

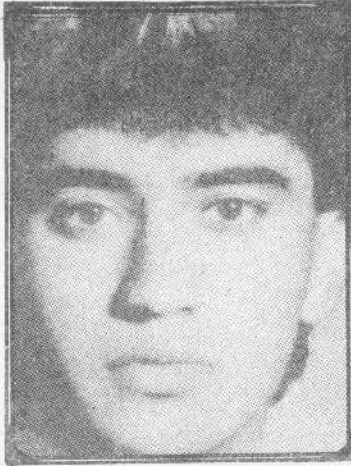
دوران محصل بوهنخی طب کابل :
 - عالی ترین دختران نظر شما کیست ؟
 - به نظر من دختری که دارای طبیعت خالصی افغانی بوده و از تقلید های بی جا از دختران غربی خودداری نماید و دارای کویکتر عالی و احساسات و عاطفه که شایسته یک دختر نمبور افغانی بسود و در اجتماع دارای رویه و روش خوب با اطرافیان باشد ، یک دختر دارای صفات عالیست ، خصوصاً دخترانی که در ساجه تحصیلی قرار دارند بهتر خواهد بود که متوجه درس و تحصیل خود باشند تا در مورد مد و فیشن بیندیشند و دختری که بتواند بعد از ازدواج یک همسر خوب برای شوهر و یک ادر خوب برای اطفال خود باشد .

صابره محصل بوهنخی علم :
 - خویترین مرد از نظر شما دارای کدام صفات میتواند باشد تا شما او را بیاید پرسید .
 جوان مورد علاقه من باید باغوروز ، دارای شخصیت عالی و ممتاز و سویه ، تحصیلی خوب باشد و در رهلوی داشتن این صفات همایش نبوده در امور خانواده گی همکار خوب باشد و فراموش نشود که مرد مورد علاقه من باید از اخلاق و کویکتر خوب در اجتماع برخوردار باشد تا همه مردم او را بیاید پرسید .



راستگویی زیور زن

شاه ولی حکیمی کارمند سازمان جوانان شهر کابل :
 - خویترین دختر به عقیده شما از چگونه صفات برخوردار باشد .
 - من از زود دام یاد دختری از دواج کنم که دارای تحصیلات عالی بوده و مانند زیورنالیستان راستگو واقع بین و سخت گیر باشد و در حق و مص مسایلی زنده گی از منوره نار بیگیزد .

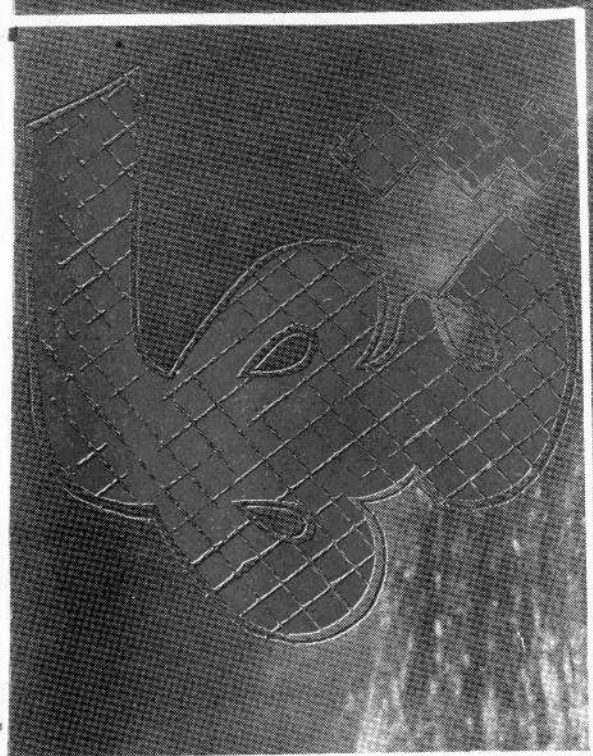


تحصیل یافته نه دستاو

علاو الدین سیفی فارغ لیسه مولانا جلال الدین بلخی :
 - میخوام با دختری عروسی کنم که عنعنات افغانی را رعایت نموده و مطابق شرایط خانوادگی ام زنده گی خود را عیار بسازد . از دخترهایی ((دیسکو)) مجاز خوشم نمی آید . البته باید دختمورد نظرس حتماً تحصیل یافته باشد .

کلمه نوری

که می ماند



فریده انوری
یک کلمه نوری ماند هزاران
پارچه شعر را در برنامه های
مختلف رادیو تلویزیون
دکلمه نموده است

وقتی گپ میزد صدای زهری داشت و هرگز فکر نمی شد که آن صدای لطیف زنانه که شعر مولوی سعدی و حافظ و دیگران را یکله می کند از آن او باشد. او در بیست و هفت سالگی...

فریده انوری اکنون در ایالت کالیفرنیا، ایالات متحده آمریکا با تاروق شوهرش مسیح پسرش و سایر دخترش زندگی می کند. در سال ۱۳۴۵ در بوئنوس آیرس به تحصیل در رشته هنر واد بیات پرداخت و سالی بعد به ایالات متحده آمریکا رفت و در آنجا به تحصیل ادامه داد. در اواخر سالهای چهل به وطن بازگشت و به گویندگی در راد یو آغاز کرد. بعد از آن در راد یو عمومی هنر واد بیات راد یو بیات برود یوسر یکی از برنامه های ادبی موظف شد. از سال ۱۳۵۲ به سمت مدیر عمومی هنر واد بیات ایفای وظیفه کرد و در این سمت تا سال ۱۳۵۷ باقی ماند. در سال ۱۳۵۹ به سمت مدیر عمومی هنر واد بیات راد یو و تلویزیون مقرر شد. او در انتخاب شعر برای دکلمه...

زیر خ از برنامه های فوق العاده راد یو بی و تلویزیونی را فریده نه تنها به دکلمه اشعار و گویندگی برنامه های ادبی می برداخت بلکه گاهی نقی های راد یو استانهای دنباله دار راد یو و با درامه ها و قصه های تمثیلی ایفا میکرد. فریده در تمثیلی، استعداد فراوانی داشت. او نقش زنده ارک راد یو استان دنباله دار راد یو بی به همین نظم با موفقیت بسیار ایفا کرد. همچنان او در سلسله بی از استانهای که در اواخر سالهای چهل توسط (مراد) نوشته و تهیه می کرد به آنچنان با مهارت و توانایی نقی های بی را ایفا میکرد که مورد توجه فراوان تلم نشو. نده گان و خصوص نسل جوان آن زمان قرار میگرفت. فریده انوری در بوآیرس فلکی و کودکی و پیروی سرهما و اکش نشان میداد و با گستاخی و سرکشی و فرود در برابر سفله گان و نابخردان برخورد میکرد. بوکس در بوآیرس ماحبلان، اد بیان و هنرمند آن محبوب و مهربان بود و آثار او فریده های هنری واد بی شانرا آنچنان ستایش میکرد که گوئی آن ادیب و آن هنرمند شکاری آمده ماست.

غزل های سعدی را بسیار دوست داشت و گاه گاه بیت های را تکرار میکرد. ای که از کله هنرنقش دل انگیز خدا بی حرف باشده من کاین همه از مهر جدایی به ویژه این بیت راد و مست داشت. شمع را باید از این خانه برون بردن و کشتن تا که همسایه نداند که تودر خانه مایی. و آنگاه سرش را بطور میزوسی که آنگده از شور و هیجان بسود شور میداد. وقتی گپ از خیل و بیامیات او بود چنان واکنش نشان میداد که گوئی خیل همزاد او بود ماست و آنگاهی کاین ریلیات راز زده میکرد چنان حالی داشت که گفنی سروده های پنهانی دلش را باز میگفید. از شاعران معاصر ری زیان کشوره اشعار خلیلی پیروزا ک دهان لایق و ناظمی آشنایی و ملاقتی بسیار داشت و از شاعران معاصر ایران نادریور شاملوه ۱۰۰ سایه نصرت بقیه در صفحه ۲۴



مرکه کورنکی : د لجرم

له اسماعیل پیروز
او عزیزې افغان
سره
مرکه

پیلیدې پیلېزې



سره اشنا شوي نه واي نوستا سې
هنري فعاليت به ترکومه خده بربخ
تللي واي .
- داچي زه نن ورځ په پراخه
توگه خپل هنرخلکوته د راد پيو
تلويزون له لاري وړاندي کولي شم
ياد اچي د هيواد نه بهر په نورو
هيوادونو کې د خپل هنرخلکوته
وړاندي کولو د پيروز برکت
دې که نه زما هنر او استعداد به
همافسي بې تر ايرولاندي پاتې
وای لکه چې د اکلونه کلونه و .
پيروز نه يواځې له ما څخه رښتيني
هنرمند و چې د بلکې زما
کورنۍ يې هم د هنر په ارزښت
پوهوله او د دغه هنرخلکوته
کې وروسته د کلونو کلونو زه خپلې
کورنۍ سره بخلا شوم .
- اوس پوه شوم چې تاسې ولسي
حتي د خواب را کولو اجازه هم د

سيمو څخه هنرمند ان راتولول به
دې ترڅ کې زه هم د محمد د پښ
زاخيل په مرسته راد يوته راغلم او
وروسته مې د گلزمان په مرسته
بربخ تک وکړ .
- عين بوښته له عزيزي افغان
څخه کوم څه خوښه چې د دغه
سترگولاندي پيروز ته کوري داسې
معلوماتي چې کواکي د خپرو کولو
اجازه د هغه څخه اخلي . هغه
ورته وايي : ورکه خواب ماته ولسي
کوري . نو ياداسې په خپرو کولو
کوي .
- کله چې په مامان زما پيکس
اواز اوريد . زه به مې په تونو
شواوډه اهيله په رات پيدا شوه چې
کاشي زه هم کله داسې سند رغاړي
شم . مگر کورنۍ مې سخت مخالفت
کاوه او دې ارتباط مامان پيري
کله چې ويلي او ټول وليدل .

له ودي سره سم عزيزه افغان
او اسماعيل پيروز د محلي دفتر
ته د مرکې د پاره راخي . عزيزه -
افغان ښکلې تورنگې جامې به
تن کړي . پداسې حال کې چې
موسکاي پيرونو ونيوځيزي په خورا
صميميت راسره روښم کوي او د واره
مرکې ته خپل تيارې حرکتوي .
تر هرحده د مځه غواړم بوښته
وکړم کله چې له تاسې سره د مرکې
په خاطر موخوخلې ستاسې کورته
تيلفون وکړ عزيزه خان وويل چې
تاسې په کور کې نه ياست او په وې
غم خوړي . نو ما فکر وکړ چې البته
کورته د تېروي يا هم د ور وپنډه و-
بست کوي . مگر تصادفاً تاسې مې
د شورخون وپه څوږ لويوخت وليدي
انه چې تاسې د غرمې وپوي به
لخاي شورخونونو تر جان کوي به
داسې حال کې چې په لور غسړ

عزيزه افغان:

د خلکو د ملنډوله لاسه چا درې په سر کوم... اسماعيل پيروز: يوه دوی سندرې لانه وويل شو چې جيمي جيمي فرمايشي را ورسيزي...



پيروز څخه اخلي .
- کوره ته مو غلط رک نه کړي .
د يولاس څخه غزنه څيزي . کله
دې د ويره زما خيال ساتي زه هم
د دغه د زماوي کوم . او دغه ته د کوم-
رڼي د رئيس په سترگه گويم
پدې کې پيروز هغې خبره پرې
کوي وايي : اصل خبره دا ده چې
په کوم ژوند کې تر ټولو مينه او باور
شور دې . له نيکه مرغه زموږ وگډه
ژوند بنسټ همداسايل تشکيلوي
شته ځنې هنرمندان چې يو بل
باندي باور نه لري . د وري خبري
په اوريدوسه سره شخړه پيل کوي چې
اکثراً د يو بل د لاس او پښې به
ماتيدوسه څخه مخنيوي . ولي موږ
د چا خبرو سې غوز نه ورو . مثلاً
يوه ورځ ماته يوځوان په تيلفون کې
وييل : (عزيزه خان جيري ده .
بقيه در صفحه (۸۸)

همدي وخت کې مامان زما اميندوتو
او ارامونيد بخلا ند له مرغه څخه
را حرکت شو . هغه زما پلوي و . زما
په خاطر مې هرات ته کوم وگسړه
او هلته ماته هنري فعاليت پيل
وکړ . اولکله چې کابل ته راغلمو
د موسيقي په رياست کې د سرگس
د اسماعيل سندرغاړي شوم .
- د اسماعيل پيروز سره څه وخت
اشنا شوي .
- زه د نرگس د اسماعيل سندر-
غاړي اودي د ارکستر مسوول و . به
دې ټول سره اشنا شولو چې اشنايي
په مينه او مينه به واده ختمه شوه .
د واده څخه وروسته په شپيتم کال کې
د پيروز په مرسته راد يوته راغلم .
اوپه هغه کال مې د هغه سره
غبرگه سندر ((بياگه ي باريزي))
تيت کړه .
- که فرض کړو چې تاسې د پيروز

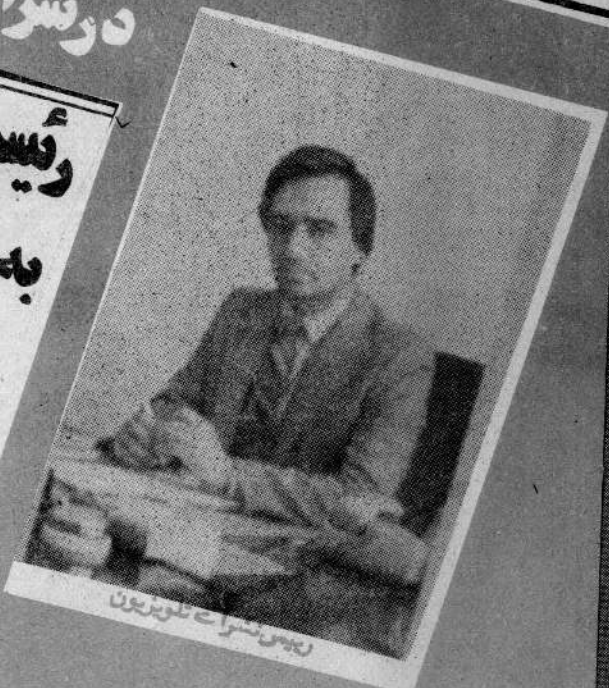
خاندي وايي :
- ماغوښتل چې هلته مو پسر
ومينم چې په شورخونو کې سترگي
ولکيدې نو څو زنگه چې هم غرمه وه او
هم بياگه ته ميله مې نوکړې وگسړه
چې راځه په شورخون وکيدو وپولو .
- يعنې داچې د ((نيم او))
په لخي مو شورخون وځورل . په
هر صورت اوس به راشو ستاسې د هنر
لومړنيو څو ټوټو ته که پدې باب
وغيړيزي .
- زموږ به د پروا وجر وکې تهگه
ټکور د رباب سره پير وودو چې ما
ورسره ليوڼي مينه د لرود . پلار مې
مولوي واو د هغه موسيقي نښه
خوښيد . خو ما د هغه څخه بسند
منگي او رباب سره سندرې بللې . په
کرار کرار مې ارمونيه هم زده کړه .
هغه وخت راد يو افغانستان د
د بري مجلس پروگرام ته د بيلابيل

آیا نشرات تلویزیونی میتوانند بهتر شود؟

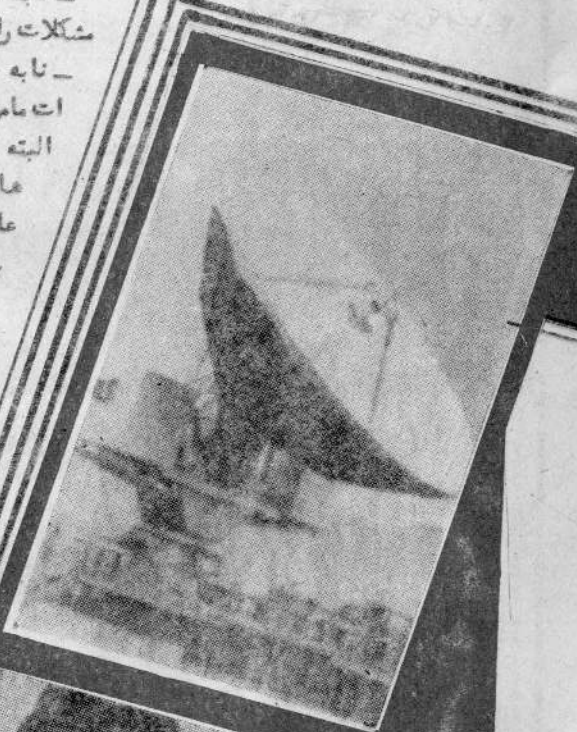
مباحثه از محمد اصف

در شرایط فعلی چه نشراتی میتواند قابل قبول برای مردم باشد
رئیس نشرات تلویزیون تازه درین پست مقرر شده است
به نظر میرسد که پلانهایی برای بهبود کار دارد

تلویزیون امروز بخشی از زنده گی ما را فراگرفته است. در خانواده ها، مباحثات، مطالعه، افسانه گوئی ها، شهنامه خوانسی ها و مجالس بلند و اندرزگرم بود. اما اینک تنها رادیو تلویزیون است که همه را به سکوت دعوت میکند و معلومی میشود وی آنکه امر ونهسی کند، قلب و روان بیننده را تسخیر می کند.
دقیقا تلویزیون باید سطح معرفت جامعه را بالا ببرد، زیرا که میزان زیبای مرجعه بی به سطح معرفت و آگاهی آن بستگی دارد. از اینجاست که این پرسش ها مطرح میشود:
- آیا تلویزیون برنامه های سرگرم کننده دارد؟
- آیا تلویزیون نشرات آموزنده را تنظیم مینماید؟
- آیا برنامه تلویزیون صرف وظیفه لذت یابی را برای بیننده ها دارد؟



رئیس نشرات تلویزیون



براستی زنده گی بر بهای امروز جهان بوسعیت را که با بالهائی تلویزیون در یک چشم زدن تماشا میشود، چگونه باید منعکس ساخت؟
میرزم به سندیهای تلویزیون - وضع کار درین سندیها چگونه است؟ تلویزیونی با عمر کوتاه و امکانات محدود در برابر ما قرار دارد. وضع خاص که بر جامعه مسلط است زمینه یک رنگارنگی و متنوع برنامه های تلویزیون را محدود می سازد ولی برغم این همه آیا تلویزیون ما برنامه های مورد علاقه مردم را داراست؟
نشرات هفته های اخیر نشان داد که استعداد برای این کار وجود دارد اما باید پیگیری نیز با آن همراه باشد.
من بارتیس نشرات تلویزیون که تازه درین پست تعیین شده صحبت داشتم. وی در رشته ادبیات تحصیلات عالی ماستری دارد و عموما مصروف کار در بخش های فرهنگی وسایل اطلاعات جمعی بوده است. بعد از تقرر در پست جدیدش توانست یک حلقه کاری را بوجود آورد و استعداد های بنام و خاموش را به فعالیت دعوت نماید. هارون یوسفی رئیس تلویزیون کتوف ویدئو گوست وقتی در تیلیفون می پرسم که در دفتر هستید؟ پاسخ میدهد بلی، ۱۲ نیمه هستم. بسیار هستم تشریف بیاورید.
پرسشهایم را مطرح میکنم.
- نامه سامانی های در نشرات تلویزیون وجود داشته، چه فکری کنید چگونه این همه مشکلات را مرفوع خواهید نمود؟
- نامه سامانی های بود، و اینک آرام آرام نظم بوجود می آید که شما نشانه های آنرا در نشرات نامی بینید، میتوانم بگویم تا دو ماه آینده چهره تلویزیون بکلی عوض خواهد گردید.
البته بیننده گان تلویزیون این مساله را درک مینمایند که در شرایط موجود که در برخی از گوشه های کشور جنگ بر مردم ماحتمیل میشود و خون انسان هلی وطن ریخته میشود، نظم عادی نشرات تلویزیون مراعات نمیشود و ناگزیر باید بمسائل نظامی و وطنپرستانه نیز پیوسته بود.
- در شرایطی که وضع اضطرار نافذ است و نیز جنگ در برخی از ولایات تشدید گردیده فکر میکنم انتظار نشرات و وطنپرستانه نیز وجود دارد، آیا آهنگهای حماسی جدیدی در نامه خاص درین مورد تدارک دیده آید؟
- درین مورد برنامه بانی تهیه شده اما طوری که میدانید وضع اضطرار حالت نوریل نیست ولی باید برنامه های اطلاعاتی غرض درک این حالت وجود داشته باشد.
آواز خوانان ما بعد از حمله دشمن بر جلال آباد محدود ۱۵ آهنگ تازه حماسی ثبت نموده البته که احساسات و وطنپرستانه آنان قابل تدارک است ولی باید گفت توجه داریم بسیاری از برنامه های معمولی ما به شکل عادی نشرات داشته باشد.
- تفسیراتی که جسته و گریخته در برنامه های تلویزیون به چشم می خورد برنامه های جدید است، اما چرا بدون نظم، چه تضمینی وجود دارد که این برنامه ها موزن خواهند بود؟
- طوری که گفتید چند برنامه جدید مثل ساعتی باشما، هزار و یک گپ، شعرستان سخن زیر آسمان کبود، در جهان ما، سفر تلویزیونی، گلچین موسیقی در نشرات جایز کرده که مورد توجه نیز قرار گرفتند و درین زمینه به ابتکار کار دایرکتور و ژورنالیستان چشم داریم از همه آنها دعوت نموده تا هر چیز خوبی که در ذهن دارند بروی برونه بیاورند.
- چگونه؟
- هیچ پیش شرطی وجود ندارد، فقط باید برنامه هایشان با معیار های لازم نشراتی و مطالبات بینندگان سازگار باشد.
- چگونه این مساله را عملی می نمایید؟
- من از همه همکاران دعوت نموده ام و خوشبختانه که آنسان پاسخ گفتند، فکر میکنم ایجاد محیط همبسته کار، بهبود کار را تضمین می کند.
بقیه در صفحه ۸۱

صاحبه : از حسينا حافظ

مدال طلا برای

گلزار افغانی در جاپان

عباسی بینا گلزار افغانی در باره کارهایش سخن میگوید

یک مجله جاپانی نوشته است :

انگستانی که جادو میکند و سحر می آفریند .

اتحاد شوروی چندین مرتبه به نمایش گذاشته شده و مورد استقبال قرار گرفته است . آثار وی افتخارات بزرگی را به کشور به ارمغان آورده است ، چنانچه در فستیوال گل های آسیایی منعقد شده جاپان برای بار نخست افغانستان به نمایش گل های ساخته شده مستر بینا به دهافت مدال طلا افتخر گردید و در مقام های عالی قرار گرفت .

مسترم بینا را بشناسیم :

سید عباس بینا فارغ التحصیل شعبه ژورنالیزم پوهنتون کابل است و فعلاً مسوول دبیرتیم اطلاعات از انس اطلاعاتی باختر میباشد .

از وی پرسیم :

- از وی زمان به صنعت گل سازی آغاز نموده اید ؟
 - از او آن کودکی به هنر گل سازی شوق و علاقه فراوان داشتید الاخره در سال ۱۳۵۲ بعد از آنکه اولین اثرم را تهیه نمودم سخت مورد علاقه مند دوستان و خواهشاندان قرار گرفت .
 - پس شوق اصلی تان دوستان هنر تان بوده اند ؟
 - خیر قبل از آنکه دوستانم مراد دین را بشوق نمایند مدیون زحمات مادرم خواهم بود زیرا وی که خودش به هنر سوزن دوزی و مخصوصاً گلپوشی دوزی دستم می کامل داشت مراد دین راه یاری رسانید تنها همه افتخاراتی که من بدست می آورم از زحمات مادرم بوده است .
- بقیه در صفحه (۸۶)



هنر گل سازی امروز در سطح جهانی دارای ارزشهای نهاد است که فراتر از بهترین گل سازی ها در نمایشگاه های جهانی نیز نمونه های کارگزاران به نمایش قرار میگیرند .

ما به مسترم سید عباس بینا یکی از گلزاران که تازه کارهایش در نمایش جاپان مورد توجه قرار گرفته حرف و سخن داشتیم . کارهای بینا در نمایشگاه های کپا ، چکسلواکیا ، بلغاریا و

کسیکه میتواند

بخواند، بر قصد، تمثیل کند

تقلید نماید، به نقاشی پردازد و...



مصاحبه‌ی با مثل خوب نصرالدین شاه کمیدینی به سبک خاص.

مباحثه : از منیر

آمد • همان بود که من در این برا
گام برداشتم •
استاد شما در این زمینه

کمیست ؟
- من هیچ استادی ندارم بخودم
شعرا و آهنگ را درست میکنم و میخوانم
منظور من این است تا مردم را سرگرم
سازم مثلاً من میخوانم :
یا تو گویم عزیزم، من استم بی خانه
آواره و سرگردان میگردد بهشت خانه
و حرکاتم را نیز خود تنظیم مینمایم و
پارچه های جالب و کمیک را مسمی
آفرینم •

- پس شما زیاد بالای خود حساب
می کنید •
- بلی • زیرا هیچکس مثل من بهک
آهنگ را با تمثیل آن اجرا و هیچکس
مانند من از همه این کار برآمده
نمی تواند •

از حرف زد نشا استنباط میشود که
زی تپ کار خود را مستقل میدانند و
کمیدینی است که سبک به خصوص

بقیوه صفحه (۸۶)

خود تقلید کنم، آوازهای طلبه را
با دهنم بکنم و امثال اینها •

- شما چه وقت به هنر آواز خوانی و
تمثیل روی آوردید و کمیدین شدید؟
- من سه سال شده است که آواز
کمیک می خوانم و تمثیل کمیک میکنم
- آیا این مدت بسیار ناچیز است
نیست اگر شما فعالیت کنید به هنر بودید
پس چرا زود تر شروع نکردید؟

- در روزهای کودکی و جوانی -
را دیوکت و تلویزیون وجود
نداشت در این وقت ها من تلویزیون
یون را می بینم و کست میشنم و علاقه
گرفتم و با خود گفتم که من از دیگرها
چه کسی دارم و وقتی که دیگران
میخوانند و تمثیل میکنند پس من هم
میتوانم کمیک، د و خواندن و پارچه
های کمیک را در حضور دوستانم
اجرا کردم، آنها مرا تشویق کردند و
هم چنان آواز خوش خودم هم

تقلید در کارش بیشتر از خلاقیت
است حرف دیگری است که میتوان
با فرا هم سازی زمینه روی را کمک
نمود تا خود نوآوری کند او
از کمبود امکانات گله ضا
است مخصوصاً از پیدا نشدن
مجال هنر نمایشی اش در تلویزیون
او نصرالدین نام دارد و مردم هم
آزاد به همین نام می شناسند •
او در دفتر مجله به منظور مصاحبه
در مقابل من نشیند، کلاه شیویش
را از سر بر میدارد و بالای میز میگذارد
به نظرم پنجاه و چهار و یا پنجاه و پنج
ساله می آید •

- هنر شما چیست؟ یعنی شما
کدام کارها را انجام دادید و مسمی
توانید؟

- من میتوانم بخوانم، برقصم و
تمثیل کنم، از حرکات مختلف
تقلید کنم صدای ماشین موتورها

المعلمان، ناخواند، اما از سبک
بمخاطب خوشی هموطنان ما است •
وقتی در هروسبی یا محفلی در -
هوتل استی، می بینی که اوسمی
آید، همه به او توجه می کنند •
به همه احترام میکنند، اما با هر
حرکت خود مردم را به خند و وا -
میدارد، با احترام صحت مردم را
می پرسد و با احترام اجازه میخواهد،
لحظه بی هنر خویش را با -
خدمت میکند، صد آها و آواز -
های مختلفی را تقلید میکند، گاهی
موتراست، گاهی گادی ران، -
زمانی هم هنرمندی از هر کجای
دنیا، حرکات خاصش با آهنگ ها
جان پاس است •

شاید به شکل بتوان او را -
هنرمند گشت، اما او یک هنرمند است
استعداد کافی دارد ولی اینکه

لن و داس تان

زموږ کوربه ښار په منځ کې و. اصحوا نزه دي څلور وخواو ته د تلور اتلسو لاري د کوربه مخي تيريدې. دې وضعې زما سر او ايلار مغرورا وهوايي وړلوږه کړه. د دې څخه په گټې اخستو ژوند موڅه ناڅه ښه شوي و. تېروته موچې د ښار په شمالي لويه پڅې څنډې کې اوسيدل ژوند يې د وږنه وښه شوې. زما مور او ايلار به تل د کوربه ميلستون کې د ستر ځوان غوړولې و او دې وې مارنوم يې گڼلې و. دلري وطنوڅخه موهم څه ناڅه دوستان لرل. د کال په بيلابيلو وختونو کې به د بيلابيلو سيمو يې اوغلي راتلې. خود د وخت په تيريدو زموږ سيمه د ښار له زړو سيمو څخه شوه. او اوس اوس يې هغه پخواني برم نه لاره. له سترگو ولېده. او پرېره زړه شوه. زمانه مير او ايلار بيا هم داسيمه خوښيد. خوزه که رشتيا وو ايم د وږه خوښ نه و. زمانه خپله ښار د سره خوښيد او نه مې هم په هغې کې خپل کور. ځنود وستانو ته تلرا ته ويل چې د داسې کوربه لرلو لوی داسې يې. او ما به خواب ورکساره چې چندانې يې په دليل نه پوهيږم. زړه مې داسې ځاي غوښت چه هلته مې هرې ول څېرې نه ليداي. چالاکه خلک. ساده. خلک. احمق. هوشياران. هوشيار احمقان. کم عقل چاپلوسان چاپلوس کم عقلان. بېرگان. د خپلو گټو موندوران. صادقان. درواغجن رشتيا ويکې اونور.

خپلار به تل نصيحت راته کاوه:

— وهلکه ژوند هم داسې وي. ته لانه پوهيږي.

رشتيا هم زه نه پوهيدم. يوازي د ځوانی په وروستيو وختو کې د دې دغه داسراود روازه مې په مخ خلاصه شوه. خوب پرده وڅښتاکه د روازه ده. او د دې د ژوند د نقاشۍ پرده مې په مخ کې پرته ده زه د پلار په څېر پوهيږم. داپوهه ماته زما پوانې يوال راکړه. صادق جان د رنځم.

صادق جان د پيرموز سرې و. همدغه مرموزوالی يې زما خوښيد. رشتيا درته و ايم. همدغه مرموزوالی يې وچې زه يې ورچڼ ب کسېم. ده به په هرڅه کې يو بل څه ليدل. شک نه و. کوم بل څه و. او هغه داسې وچه ده. د هرڅه له پاره ځانته تمه پرده ولود. ښه په ځاي مفهوم. د عقل سره برابر او مناسب مفهوم و. خو په ټولسو شيانو کې د ده له نظره سيوري پرتې پېرونه لرل. د سيوري خوځيدل ليدل. وپېدل. او مړه کيدل. د هرچا په مقابل کې يې د دې نظر څخه دفاع کولاي شوای. چاچې ورته غوښتېه نيوې پوهيدل. د سيوري د سرې بله خوا گڼله.

دې زموږ کورته چې اوس نوله نظره لويدي او د ښار وروسته پاتسې سيمه وه پر راته هغه زمانه پلار څخه و. تل به يې زه په دې هلکه و د گلم. او پښم ځل څخه يې راته وويل:

— د ښه لېنگه سرې سره دې انو يوال ده. خداي دې څير پېښ کړه. څوک چې صادق وي هغه داسې نه وي. خوځېره دلته وه چې هغه زما پېر خوښيد. او يوې ول د پېرې اوسيدې اېښکې مو په منځ کې ټينگې شوې وې. هغه به پرېه زغره زمانه خپل خپلوانو په هلکه خپله رايه ښکاره کوله. دې موضوع پېر څخه راکاوه. د خپلوانو سره مې يوه غموسې کرکه پيدا شوې وې. ده به دوي ټول غندل د هر چاپې اهدا ف به يې راته سپړل. هيڅوک نه و چې د هغه اهداف ده ته ښکاره نه و.

له بله پلوه دې هم زموږ خپل خپلوانو يې شو. که د چاپه گوسو

د بريالۍ چندر ليکنه



د خور کورنۍ

دې مرموز څېر ماته پونا پېژندل شوې احساس ښکاره کړ. خوله د پورته ماڅه ليدل. يانې اوس لومړي مې خپلې سترگې پټې کړې وې. خو که رشتيا درته ووايم نو سترگې مې هم خلاصې وې. له دې پورته مې څه نه ليدل. ناڅاپه مې د دې موسکا سيوري په سترگو شو.

له ځانه سره مې سوچ وکړ. د موسکا سيوري څه ښوول خوزه پرې نه پوهيدم. داسيوري غټ شو. غټ شواو غټ شو. صادق يې شاته پټ شو. خپله پټ نه شو. سيوري پټ کړ. مانور څخه ونه ليدل. يوازي د ده څېرې مې په ياد شوې چه صلی و:

((سيوري خلک لومړي سيوري خلک کوچنی کوي. سيوري خلک خوري اوس سيوري هرکا رکولاي شي. د ژوند پای د سيوري په منگولو کسې دې وکړه. شپه خپله يوسيوري دې. د ورځې هم يې سيوري نه يې. حتماً د يوه سيوري لاندې يې. او ما هم ستا وجود يوسيوري لري. هرڅه ياد سيوري لاندې دې او ما خپله نور شيان د سيوري لاندې راوړي. ژوند هم داسې تېرېزي. د سيوري لاندې شيان

ورطراي واي نو پټې يې ورته څنگلې وې. اوزه په دې څېرې پوهيدم خوڅه وکړم چې په دې وروستيو وختو کې مې څېرې له واکه ووتې. د ده له واکه هم ووتې.

څېر موخوداسې وه چې زما د خور کورنۍ وه. ماد نور وپېلېدېه پ لسه کې صادق جان هم راغوښت. هغه هم د زړه له کسې زما بلنه وبلله او د خپل همېشني حالت سره يې راته د هو خواب راکړ. خو خواب يې ماته يوې ول ښکاره شو موسکا يې هم وکړه. ماته د موسکا يوې ول ښکاره شوه. د ده غوندې مې د هغې شاته د يوې شې شته والی ولېد. بهامې وويل چې زه لانه پوهيږم. د اېه يوازي يوشک او گمان وي. پلار يې د کورنۍ ن ټول اختيار ماته راکړي. زه يې مشر زوي وم. هر څه مې کولاي شوای نېغه هم دې دليل وچې ماد کورنۍ په شپه هغه د اصادق جان د رنځم د خپلې خورواکمن وټاکه. ده بهامې يوه ښه موسکا وکړه. منظور مې ښه شيطان موسکا ده. بهامې غوښتوې کوم چسا څه وويل. د ده د شونې و د نقاشۍ پسردي يومرموز څېر ښکاره کسا وه

پېر جالب دې. پېرې معماوې په کې شته. د سيوروشاته همدغه پراته وې سيوري د نقاشۍ يوه پرده ده. سرې بايد د سيوروسره نه بلکې خپله د اصلي شپانوسره سراوکارولې. بهانود سره سره څو بهی بلې ول پرڅوږه ضروري ده. د اېرڅوږه بايد صادقانه وي. ځکه اوس خونوس سيوروتول شيان خوړلې دې. ((

د دې څېر ياد زما صادق جان په هلکه وپېرولم. خوځان مې زړ قانع کړ. هوشيارې څخه وم. فکر مې وکړ دې يې خوښو خپل کار کړي دې. زړم هغه د موسکا سيوري له نظره لري شو. اوصادق جان ماته هم هغه صادق جان و.

پلار مې له دې چې مادې د خپلې خورا اختيار مې ټاکلې وچندان. خوښ نه و. څوکه رشتيا درته ووايم زمانه هم په وروستيو وختو کې څرخه پيدا کړه. د انوشک و. په څرخې کې پوهه نه وې. وېر مې کې وې. زه هم وپېرېدم. خوږه دې دوه کسه تازه رانوتل. هغو زما د هور څخه پوښتنه کړه. هغو ټول مجلس ته زمانه ويلو وروسته تا پيد وکړ چه جلکې هم خپل د نفس واک ده ته. صادق جان ته ورکړي و. د خور وپېرولې پتنوس راغې او په کې يوه پېر گلالي توتې هم په خور غوړول شوې وه. ټولې سترگې هم دې پتنوس ته ورواوتې چېوتيا څېره شوه. او هغه د چا څېره عزرا بيل د خوشه بوله پاره کوټه وکته. ښه شپه وروسته روښانه څېر يې وکړ.

— ښه. ترکومې چې تاته معلومه ده.

هغه د رسم سره سم څېرې وکړې. صادق جان بيا هم موسکا وکړه. موسکاي د اخل ښکاره موسکاوه. زه بيا ورته څېر شوم. د موسکا شاته نرې کې وردننه شوم. خود ه نوره موسکا څخه کړه اوماته يې موقع را نکره چې د موسکا سيوري لاندې څمورېم. هغه وحشتناک څيز چې د موسکا له ورکيد وروسته اود هغه د سيوري له پرکېه وروسته ځان ښکاره کړ. د ستې يې وپوښتم:

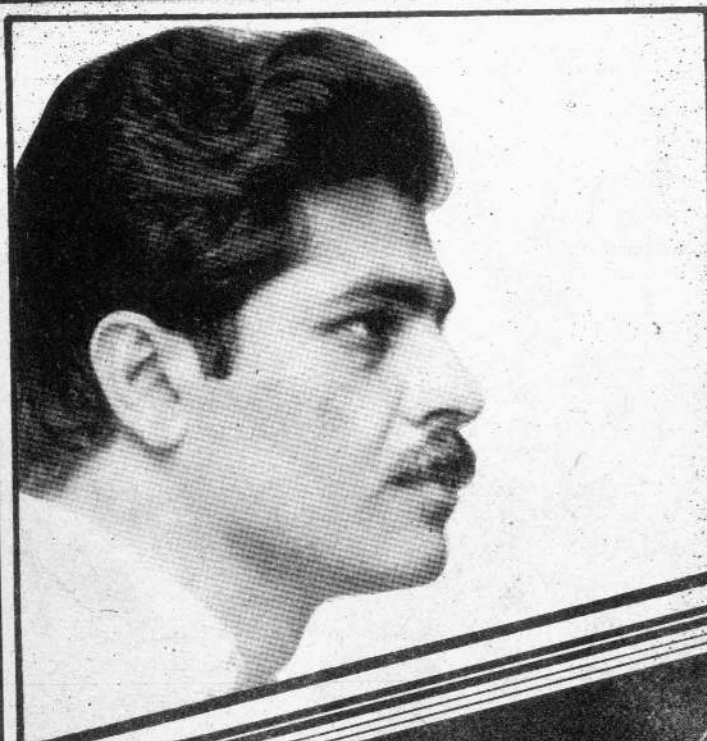
- اختيار يې زما دې؟
 - ما خواب ورکړ؟
 - هوستادې؟
 - زما دې؟
 - هوستادې؟
- د رې ځل يې دا څېره په ما بيا بيا وکړه. په پای کې يې نېغه يوه د رانه غوړولې.

نو تاسې ټول دې څېرې چې اود دې (چې) سره يې لاس ښکته کړ. ټوله خوزه يې په توتې کې وپچله او خپلې مخې ته يې کښوده. بهامې نو خپله څېره خلاصه کړه.

— دا جلکې ما ځان ته وکړ.

د دې سره جوخت د کوټې د خوځو او ونه خلک راپورته شول. اوسه يوه شپې کې دې د پېښو لاندې پروت و. زما پېښې سستې شوې وې په خپلې سادگي مې اوسنکې له سترگو څخه پدې. او هماغلته ناست پاتې شوم.

ټولو خلکو او ان زما پلار به ما شاهدې وويله چې د اکاډر ده کړې ما هم له دې چې ځان مې گهکارا گه خپل خلاصون له پاره مې هېڅ هم ونه ويل. د دې نن سبا به قاضي په ما خپل حکم صاد رکړي. نه دې معلومه چې سبا به څه وم اوچېرې به وم. — پای —



هیچ چیز نگفتی وگه درد لست است.
 تارو سوزن کردی؟
 - خیر بگوید محصل بوختون
 - گپ مرده ما درد لشان
 - نخیر
 - محصل فاکولته طب است؟
 - نخیر
 - پس کیست؟
 - یک ادم است.
 - یعنی که نمیگویی؟
 - بلی نمیگویم.
 - شاید ازین میترسی کسه
 ازحالا خشود ارشویی، چطوره؟
 سنی این گپ نیست، من

ایوبی خنده‌ها

پایه‌های خنده‌ها

راهی که ایوبی باید بدوید

برعکس صورت به خشو ها
 بسیار احترام دارم
 - از ترس؟
 - نه، به سه دلیل:
 اولاً، عرضشوی مادر است.
 و عمادری قابل احترام.
 دوم اینکه خشو مادر است
 انهم مادر یک ادم خاص.
 و سوم اینکه، وقتی کسی
 از طرف مقابل خود توقع دارد که
 مادرش را احترام کند، خودش
 هم باید این شعامت را داشته
 باشد.

- یعنی احترام کردن خشو
 شعامت کار دارد؟
 - اگر ندارد چرا اینقدر
 پشت خشو ها را گرفتی، نمیدانم
 خودت آینده داری یا نه؟
 - خوب، غیر از عاشقی و طنز
 نویسی یگان مصروفیت عمای
 زور نالستیک هم دارید؟
 - جزا شمارا زور میدهد؟
 انطورا (یکان) گفتی که ادم
 فکر میکند فعالیت عمای زور-
 بقیه در صفحه (۹۴)

فاکولته رادوست داشتی، دو سال
 بعد که عشقت سرت بسیار زورآوری
 کرد فامیله زحمت داده خوا-
 سنگاری روان کردی، مگر جالبش
 این است وقتی فامیل انجسا
 میروند، متوجه میشوند که دختر
 مورد نظرت، چار سال پیش عرو-
 سی کرده و سه طفل دارد، چطوره؟
 - شما راست میگویید مگر
 گپ اینست که از همین قصه خودم
 آگاهی ندارم، در مورد معلومات
 میکم و بعداً به شما میگویم.
 - خوب، من شمارا به سرگ
 میگیرم که به (تو) راضی
 شویید، پس راست گپ چیست؟
 - بیا از عمی گپ تیرشو.
 - والله اگر تویی اگر قلم بزیم.
 - بلی، بلی - بلی، کسی
 رادوست دارم، دوست دارم -
 صحیح شد؟
 - خیر ببینی، حالا بگو
 که کیست؟
 - احتیاط، عمیقندرس

مصاحبه با حقیر، فقیر و سراپا تقصیر
ظاهر ایوبی کلانکار هر کاره



ایوبی خنده‌ها

محمد ظاهر ایوبی فرزند پروفیسور محمد نادر ایوبی ۲۴ سال
 قبل در قریه (نوده) ولایت نراه زاده شده است.
 تحصیلات متوسط خود را در لیسه عمر شهبه و تحصیلات عالی
 خود را در پوهنسی طب معالجی انستیتوت طب کابل دنبال
 می نماید. وی در پیش های فرهنگي مکتب و پوهنتون همکاری
 داشته و طوریکه اطلاع دارد به حیت ژورنالیست و طنز نویس
 با مطبوعات نیز همکاری دارد. طنزها و نوشته های او حاکی از
 استعداد درخشانی است که باید به آن امید های فراوانی
 داشت.
 به قاضای علاقتندانش باری صاحب بی انجام داده ام که
 البته بسیار صمیمانه و شوخی امیز است.
 مصاحبه از صد:

باید عرض کنم غیر از روزهایی که
 فاتحه میروم، در سایر روزها
 ادم خنده روی هستم. نه چاق
 استم و نه زیاد لاغر، طول قدم
 یک متر و هفتاد و پنج سانتی
 و برشانه هایم ۲۷ سانتی است.
 یک روز که خود را در ترازو های
 زیر زمینی پلازا همراي بوت
 و لباس روی خریطه سودا هم که
 به دستم بود وزن کردم، وزنم
 ۶۷ کیلو گرام شد که اگر (۷) کیلو
 رابه حساب لباس سودا تیر کنم
 وزن خالص میشود (۶۰) کیلو.
 - امید وارم کبود اردوشکر
 وزن تانرا تقسم چهار تکند،
 در مورد نمبر پایتان نگفتید؟
 - نمبر بام راجی میکشید؟
 - هیچ، فکر نکنید به شما
 بوت تحفه میدهم مساله بسر
 معلومات افاتی بنده است.
 - نمبر بام تا دیروز هفت
 بوت.
 - خورد نیست؟
 - نه، بسیار مناسب قد
 و اندام است.
 - راستی، خودت پیشتر
 گفتی که ادم خنده روی استی.
 - خیر نیستم؟
 - پس چرا یگان ونت کهدر

- سرو صورت تان زخمی
 و افکار معلوم میشود، آیا لست
 خورده اید؟
 - نخیر از مورتولی بس
 افتاده ام.
 - پس ملی بس با سخ طنز
 هایتان راداده است؟
 - فکر میکنم هنوز دلش پسخ
 نشده.
 - عمواره علاقتندان تان از ما
 بی پرسند که ظاهر ایوبی مثل
 طنزهای خود ادم بر نشاط
 و خندان است یا برعکس، و -
 دیگر این که ایما جاق استند
 یا لاغر؟ خودتان واقعیست را
 می گوید یا اینکه ما افشاکنیم؟
 - یک گپ، چاتی ولاغری
 دیگر چی رازی است که سرا
 میترسانید، افشایش کنید.



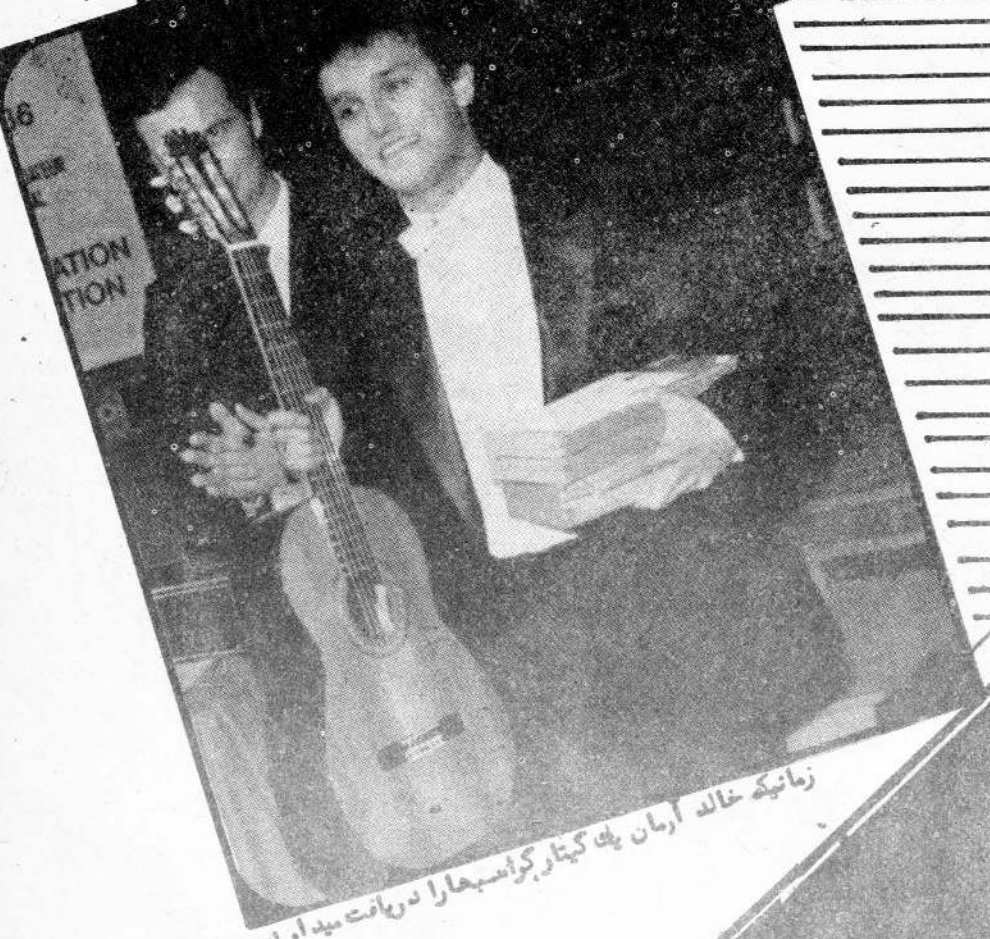
Paris
d'un premier
KHALID ARMAN

PROGRAMME
LUIGI LEGNANI
Introduzione, tema, variazioni e finale
MAURO GIULIANI
Gran Sonata Eroica Op. 150
JEAN-SEBASTIEN BACH
Sonate n° 1 pour violon seul en Sol mineur
Adagio
Siciliana
Presto

BIOGRAPHIE

KHALID ARMAN est né à KABOUL. Il commença à y étudier la guitare à l'âge de 16 ans, il obtint le 1er prix du Concours International de Guitare de Paris. A l'âge de 16 ans, il obtint le 1er prix du Concours International de Guitare de Paris. A l'âge de 16 ans, il obtint le 1er prix du Concours International de Guitare de Paris.

LEO BROUWER
Variations sur un thème de Django Reinhardt
Introduction
Thème
Bourree
Sarabande
Cigue
Improvisation
Interlude
Toccata
Descarga



زمانیکه خالد ارمان یک گیتار گرامسبهارا در ریاضت میدارد

وقتی که انگشتانش بر تارهای گیتار می لغزد



محمد حسین ارمان : من به پسر نوشتام . نروتن باش روطن شی غسود را فراموش مکن

انگشتان او وقتی بر تارهای گیتاری لغزند ، د پگر انجا تنه‌چاند تاروتکه های چوب نه پل یکد نیای از رازها و قصه‌هاست که صدای میشوند و بال می‌گیرند . راستی این دست چه پریه‌است ، دست استاد ، دست تواناست . ارمان در چند دهه اخیر یک نام بسزورگی در موسیقی کشور بوده و هنوز سلسله این نام در تار و پود موسیقی ما و اگر کمترین گویم در موسیقی گیتار در سطح جهانی ادانه دارد و پسرش خالد ارمان در هر کشوری از جهان حاصل این نام است و حاصل بیست استمداد بی نظیر بر رخش .

محمد حسین ارمان ، آرام و خورش بر خورده است . شپته ود لیستنه موسیقی است . روزهای زیادی می‌گذرد که در نظرداشتم با ارمان صحبت های داشته باشم و خوشبختانه این موقع میسر شد و استناد که بی تکلف و مهربان است صحبت را آغاز نمود .

صاحبه : از منوهه باختری

— فعلا من در لیسه موسیک به سمت آموزگار تئوری موسیقی و گیتار میباشم .
— شما از لیسه موسیک نام بردید . لطفا در این زمینه معلومات اراپه کنید ؟
— این لیسه یگانه مرکز تدریس موسیقی در افغانستان میباشد البته برای من بسیار تاسف اور است که در یک کشور فقط یک مکتب برای آموختن موسیک موجود باشد و بازم تاسف اور است که یگانه مرکز هم بالاتر و وسایل ضروری مجهز نیست . تعمیران خیلی کهنه شده است . خلاصه بسا مشکلات زیاد رو برواستم مثلا الای موسیقی ما خیلی کم میباشد که اکتشافی ناکردن را — نیکه . من

بته در صفحه ۱۸۰

ایا خالد ارمان به گفتگوی با محمد حسین توانای کشور

کشور بازمی‌گردد بی گیتار نیست

موسیقی مانده ما — مانده ولین را آموختم و اینکه تا امروز که مقابل شما قرار دارم این انگشتان اشغالی تارها و سازهاست .
— ایا شما در رشته موسیقی تحصیل میکنید ؟
— بلی من بعد از فراغت از مکتب تجارت و خدمت سربازی با استفاده از یک بورس تحصیلی از وزارت اطلاعات و کلتور به یوگوسلاویا رفتم و در آنجا مکتب عالی موسیقی را در رشته گیتار به پایان رسانیدم .
— فعلا در کجا وظیفه دارید ؟
—

اما این صدا صدای یک پدر نبود، این صدا همگانه بود، پدری بود که همیشه آرام ولی خیلی سفت قهر بود با کسی حرف نمیزد، وظیفه اش دهنی از ولایات بود، در کارهای وظیفه اش استاد همه بود ولی مزاج پدری نداشت با من میرادم و خانمش هیچ گاهی با خنده و مزاح صحبت نکرده بود.

مادر من آهی کشید، این آه و گریه راز را گشود، او همسراه با اشک گفت: دخترم تو مثل همه بدنیا آمدی، پیش از اینکه بدنیا بیايي روی یک ساله کوچکی خانوادگی بدرت مادرت را طلاق داد تو بعد از طلاق بدنی آمدی، حین ولادت مادرت وفات نمود و تسرا برای من، که خواهرش بودم سیرد - بتواسی گذاشتم و ترا فرزند خود خواندم، تبه مکتب رفتی و آهسته و آهسته کلان شدی، و حالا تو هم اولاد ماهستی تسرا دوست دارم.

بیادم آمد که یک روزی که من از پنج سال پیش نداشتم دم دروازه خانه آرام نشسته بودم که ما ملیم آمد، همگانه مرا دید، به آغوش گرفت، اشک از چشمت سرازیر شد چه من گفتم: آگه، تو مادر جدانتی، ایطور دم دروازه نشسته ای، اونکر میکرده حرف های او در من اثری نگذاشته من نمدانم، امروز دانستم، امروز اثران در دما ملیم مادرهای من یکجا شد.

آری! بیادم آمد که یک خاله ام در حین ولادت - فوت نموده، مزارش در محوطه دور زهارت بود که نزدیک مکه، مادر ترا داشت، اخواه ام نی، بلکه مادرم بود، بارها بی تفاوت از مزارش گذشته بودم، از مزار مادرم غمخیزم، ام، مادر شهیدم و مادر پاک و نازنینم، عکس از اباها هم فرسوده گی اش در خانه، ما نگهداری شده بود، برداشتم مادر جان گفتم و گفتم، صورت تازیش را ببینم.

روزی ((او)) آمد، در حلهی مرادقی الباب کرد پدر را باز کردم، به داخل حلهی گردیدم، مزار او را دیدم دیده پرسیدم: چرا؟ مرض هستی؟ ساکت ماندم، پرالم گفتم: تو دوم نمره کاهاب شده ای، تبه یک باشد، آنه من، از تو همین توقع را داشتم بطرفش نگریستم، این کاهابین هیچ خوش نیامد، این درجه به وجد نیامدم از او پرسیدم: ما کاهاب شدیم؟ به آواز بلند گفتم: دوم نمره، اینه ما پارچه بگی، شما دختر همسایه همورزده خانه تان آورد.

با خستگی تمام بارچه را گرفتم، یک ورق سپید چاپند کلمه سیاه چیزی با ارزش نبود، به او که خیلی خوشحال بود نگریستم، او هم بمن خیره شده بود، اشک چشماتم را بر ساخت، سر روی زانو گذاشتم و زار زار گریستم، او که، از تمام قصه خبر داشت چیزی نگفت لطفه بی گناشت تا بگویم، شاید او هم گریسته باشد یکبار دستی این موهایم به نوازش پرداخت، پلی دستی ((او)) بود، با بغضی که گلش را گرفته بود گفتم: بخن بزم سرفه، ... نتوانست اسم مادرم را بنهان بیاورد و منم دانستم مادرم را میگوید، هر دو ما این قبر ما در من نشستم، آن قبر، رنگ دیگری داشت، حتی بوی دیگری، مرا مثل یک مادر خود میخواند، ای گلش آن آغوش یکبار باز شد و مرا در آغوش میفشرد، با خود در دل میگفتم: مادر، ... تو ... را ... دوست دارم، با آنکه ترانده یه ام، تراد رخیال دارم، مادر، ... اشک چشماتم را نوازش داد و روی گونه هایم بقیه در صفحه (۶۱)

نتوانستم و علاوه بر آن دانستم که تمام بدتم را در نفس گرفته است، بیادم آمد که مکتب صرفتم، پای پیاده سوی مکتب روان بودم بارچه امتحانم و درجه اعلی، رتبه او هم را بیاد آوردم، آنگاه دانستم که چه رخ داده است.

نرسه بی آنکه چیزی بگوید، بند دستم را گرفت و نهم را شمرد، سپس در بازو اکثری داخل اتاق شد، همگانه چشم هایم را باز دید، پرسید: چطور هستی و لبخند زد، لب گشودم و در پاسخ گفتم: داکتر صاحب! خوب هستم و رسیدم که آیا فاهلم از حالتم خبر دارند؟ داکتر خندید و فرمود: ایستاده خوش را خم کرد و گفتم: فاهدی که توه چه شده، موتر خوب زده یه.

صبح همگانه از خواب بیدار شدم، خود را روی بستر یافتم داکتر نرس آمده بودند، یکی ریش را گذاشتند و گفت: حالت چیست؟ سرم رابه علامت تائیدشور - دارم، داکتر صتی از دیگری پرسید: داکتر صاحب خون پیش دادین، داکتر مقابل جواب داد و خون خواستم، و خون او را گرفتمی است، در شفاخانه نبود.

ایستادم چشم من گره خورد، یک راز، یک قصه آغاز شد، قصه قصه های من، او گفتم: چرا حرف نمیزنی؟ یا لبخندی گفتم: بخاطریک توهیگاه اینگونه قهر شده بودی.

گفتم: حالا که تهر، چه کار میکنی؟

گفتم: هیچ، فقط این پس تهرت را میبردارم.

با خنده بی گفتم: منوقت [[یک خاموشی میان ما ره گشود، هر دو ایستادیم، خاموشی صدای دل های ما بر از همها بود، اونوقت ایستاده بودیم منم ایستاده بودم، ولی هر دو فاهم یک سفر بسوی کعبه دل بودیم، یک سفر پر از خطر، پر از تشبب و فراز ... روزها گرمتر میشد، هوا گرم میشد، وزین کوچه ما نفس گرم میکشید، من و او هم دیگر راهمیشه میدیدیم اخواه ما ما آمدیم به خانه ایشان صرفتم، هیچگاه فراموش نمیکشتم، در امتحانات چارونیم ما ما من کما کردیم گفتم بود که اگر بدرجه اعلی (اول، دوم و سوم) موفق شدم، بهترین تغه برایم خواهد داد، همیشه درسهایم را از او میبرسم، چونکه بهترین زبان اوستی

فاهلم یک بوتل یافتم، پشت بوتل دیگه فرستادم، نرس پرسید: داکتر صاحب از خود فاهلم میگوینت داکتر گفتم: او تا نبودن، یکی پرسید، از مادرش؟ مادرش هم نیست، وسوسه وجودم را استیلا کرد، منکه خیم را تبه معامله نموده بودم، () بود، میدانستم خون کبابی است، خون مادرم چطور با من یکی نیست و از فاهلم چطور؟ هرایی که او پرسیدم گی آمد سوال بیچشم میکردهم بگر همه سوالها بی جواب صماند، او هم خاموشی ماند به فکر صرفتم.

شفاخانه پرالم یک فم بسیار آورد، فم بزرگی، صادر بودم نیز به سوال هایم جواب ندادند تا آنکه از دستم برخاستم و خانه رفتم، مرابیکانه کی نرا گرفته بود، کوچه مایک سکوت بیگانه داشت، خانه برایم سراپا بیگانه بود، همچنان همه اشیا، همه افراد آن، از بد رویا درم پرسیدم: شما با من چه رابطه دارید؟ چرا خونم - با خون شما یکی نیست؟

پدرم شمرده، شمرده گفتم: دخترم، تو دختر ما هستی، فقط دختر ما!

ایستادم چشم من گره خورد، یک راز، یک قصه آغاز شد، قصه قصه های من، او گفتم: چرا حرف نمیزنی؟ یا لبخندی گفتم: بخاطریک توهیگاه اینگونه قهر شده بودی.

گفتم: حالا که تهر، چه کار میکنی؟

گفتم: هیچ، فقط این پس تهرت را میبردارم.

با خنده بی گفتم: منوقت [[یک خاموشی میان ما ره گشود، هر دو ایستادیم، خاموشی صدای دل های ما بر از همها بود، اونوقت ایستاده بودیم منم ایستاده بودم، ولی هر دو فاهم یک سفر بسوی کعبه دل بودیم، یک سفر پر از خطر، پر از تشبب و فراز ... روزها گرمتر میشد، هوا گرم میشد، وزین کوچه ما نفس گرم میکشید، من و او هم دیگر راهمیشه میدیدیم اخواه ما ما آمدیم به خانه ایشان صرفتم، هیچگاه فراموش نمیکشتم، در امتحانات چارونیم ما ما من کما کردیم گفتم بود که اگر بدرجه اعلی (اول، دوم و سوم) موفق شدم، بهترین تغه برایم خواهد داد، همیشه درسهایم را از او میبرسم، چونکه بهترین زبان اوستی

فاهلم یک بوتل یافتم، پشت بوتل دیگه فرستادم، نرس پرسید: داکتر صاحب از خود فاهلم میگوینت داکتر گفتم: او تا نبودن، یکی پرسید، از مادرش؟ مادرش هم نیست، وسوسه وجودم را استیلا کرد، منکه خیم را تبه معامله نموده بودم، () بود، میدانستم خون کبابی است، خون مادرم چطور با من یکی نیست و از فاهلم چطور؟ هرایی که او پرسیدم گی آمد سوال بیچشم میکردهم بگر همه سوالها بی جواب صماند، او هم خاموشی ماند به فکر صرفتم.

شفاخانه پرالم یک فم بسیار آورد، فم بزرگی، صادر بودم نیز به سوال هایم جواب ندادند تا آنکه از دستم برخاستم و خانه رفتم، مرابیکانه کی نرا گرفته بود، کوچه مایک سکوت بیگانه داشت، خانه برایم سراپا بیگانه بود، همچنان همه اشیا، همه افراد آن، از بد رویا درم پرسیدم: شما با من چه رابطه دارید؟ چرا خونم - با خون شما یکی نیست؟

پدرم شمرده، شمرده گفتم: دخترم، تو دختر ما هستی، فقط دختر ما!

فاهلم یک بوتل یافتم، پشت بوتل دیگه فرستادم، نرس پرسید: داکتر صاحب از خود فاهلم میگوینت داکتر گفتم: او تا نبودن، یکی پرسید، از مادرش؟ مادرش هم نیست، وسوسه وجودم را استیلا کرد، منکه خیم را تبه معامله نموده بودم، () بود، میدانستم خون کبابی است، خون مادرم چطور با من یکی نیست و از فاهلم چطور؟ هرایی که او پرسیدم گی آمد سوال بیچشم میکردهم بگر همه سوالها بی جواب صماند، او هم خاموشی ماند به فکر صرفتم.

شفاخانه پرالم یک فم بسیار آورد، فم بزرگی، صادر بودم نیز به سوال هایم جواب ندادند تا آنکه از دستم برخاستم و خانه رفتم، مرابیکانه کی نرا گرفته بود، کوچه مایک سکوت بیگانه داشت، خانه برایم سراپا بیگانه بود، همچنان همه اشیا، همه افراد آن، از بد رویا درم پرسیدم: شما با من چه رابطه دارید؟ چرا خونم - با خون شما یکی نیست؟

پدرم شمرده، شمرده گفتم: دخترم، تو دختر ما هستی، فقط دختر ما!

از میانم خواست

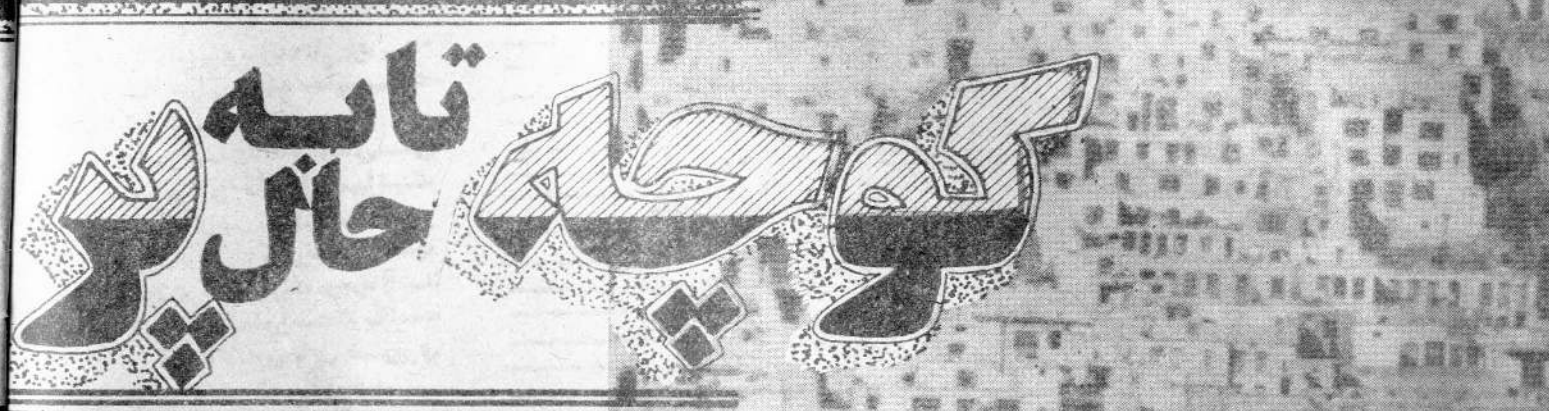
قصه یک عشق، قصه یک درد، قصه یک زنده گی

کویه سنی ما، هنوز گرم بازی کودکان است، امروز بازم از پیششیم بیخ زده اناتم، همانگونه آن کویه چند سال پیش را می بینم، آن کویه بی که مسرا روزگاری به سان کودکی در برداشت، مقال و تقسال داشتیم، شوخی میکردیم، حالا نیز کودکان شوخ قال و مقال دارند.

کویه مادر نیمه کویه بلندی قرار دارد، که مردم درجه اطراف آن سوناها ساخته اند، در اینجا - همیشه غواصهاست، قال مقال است، میدانم چه موضعی ایست که سالهاست حل نشسته و داد و فریاد دارند، سان زندگی من، کویه تا بحال پروازها هست.

کودکان مثل دوران کودکی ما بدون کینه خوشحال و خندانند، همبازی هادارند، که با هم مشغول سرگرم اند، با هم قصه هادارند، جنگ هادارند - آشتی هادارند، مثل من، مثل ((او)) ...

در دل هر سنگ این کویه نفس خاضره های اوست ((او)) همبازی من بود، فقط چند سالی از من بزرگتر



کویه چای خانه پیر

بود، از تروخی مهربان یادگشت بود، بیاد دارم آنروزهای زا که من بناحق بهانه میکرتم و تقسط خواست مرا میخواست، قهر میکردم، به خانه صرفتم و او نیز صرفت با کسی دیگر همبازی نمیشد، صبح وقت باز می آمد و مرا صدا میکرد، منم صرفتم و او صفت، باز قهر نکتی.

ما بزرگتر میشدیم، نه با لغ تمیشتیم، تا آنکه قصه های خوش من پایان رسید، خنده هایم به گریه تبدیل شد و زار زار بومزار آرزوها میگویم، آنوقت شروع زندگیم بود، همانطوریکه جوان میشدم، درخت - زندگیم شاخ بوگ می کشید، هر سال این درخت سبز تر میشد و خزان نداشت.

آنروز بعد از چند روزی او را می دیدم، خیلی او بر سرم قهر بود، نه قهر بلکه، قهر آلود، لباس نهلی صاف بتن داشت، موهایی سیاه و میچمش به نهایی اوست انزود، او مرا هرگز بد آنگونه حرف ها نگفته بود، خیلی متمجب به اوست میگویم، اها تندی حرف میزد، چشماتم نهایی های او را حساب میکرد، او یکبارگی خاموش شده به طرفم نگاه کرد.



این قصه سرگذشت واقعی نویسنده ان - ن - است که - خود بی به دفتر همایون آمده و این سرگذشت را به - استوار یادداشت

تهیه کننده: مورچل

ماورچ

روزنامه مستقیم

بین المللی

بازنده دقیقه در زندگی

صحتمند بود که تا وقتی خود را معر-
فی نکرده بود من نشناختمش
من امروز شمر کار خود را در چهره
و چشمان آن زن دیدم زیرا
قطرات اشکی که از چشمان زن به
عنوان سیاس بالای دستان من
میریختند برای من بالاتر
و مفیدتر از همه نعمات دنیا بود.
- آیا ارزش این شغل را از-
همان شروع تا رسیدن استید ؟

- من وقتی نصف آن کتاب
بودم عمیقاً از مطالب شفاخانه
میکدم شتم زهرس عاراً مید یسدم
حالت عجیبی برای دست مید اده
- از یونیفورم آنها خوششان
می آمد ؟

تنها مساله یونیفورم مطس
نیود از دستان آنها خوشم
می آمدن دستان که بامرک به مبارزه
برمیخواستند .

۱۰ روز ۱۰ کیلو مایع را از بطس
اوجان سببیم بعداً از عملیات
کردیم . کیست به بتالوزی فرستاده
شده در آنجا کانسرتش حیرت شد
گفته مریس بیشتر از ۲ ساعت
زنده ماند . نمیتواند ولی مریس
یکماه تحت کنترل مانرارد است
درمندی که مریس در شفاخانه بود
خون ، دوا و سیرم او را از طرف
شفاخانه تهیه کردیم حتی از
حبیب خود یون دادم یکماه که
مریس در شفاخانه بود برای شوهر
او نیز از طرف شفاخانه نان داده
میشد و اتالی عم در اختیارش
گذاشته شده بود . بالاخره
مریس رخصت شد و سه ماه بعد
بازه نزد من آمدن چنان

در آنجا د وکتور مریس هم بود و
چهره غریبان مرگ را از نزد یسک
می بینند .
اکثر زن مامریضانی مرا معسسه
میکند که بین مرگ و زنده گس
نزارند و ما با همه توانمندی
میکوشیم او را نجات دهیم .
مثلاً بخاطر نام یک مریس
را از معسسه آورده بودند کسسه
(کیست تخمدان) اد است در
بطن او ۱۰ کیلو مایع بود که باید
به تدریج خارج ساخته میشد
و بعداً عملیات میکردید . ما طس

فندی حمید سرشترولیسر
عموم و سر قابله عملیات خانسه
شفاخانه نسایی ؛
من تا اینجا چون آن در عملیات
خانه بوده ام ، اگر گویند که در راز
کام صحبت کنیم با هم از عملیات
خانه صحبت واهم کردن چه کنار
در عملیات خانه صورتیست که باید
تا سرحد فداکاری تلاش کرد .



راضیه سرساتمن توفیق
انانیه ولایت کابل :

در طول مدتی که در اینجا
کار میکنم، همیشه رنج برده ام. -
همیشه فکر کرده ام که چرا بسای
یک زن تا زندان میرسد، زنی
که مادر است. من درین مدت
محبوسین زیادی را که متهم به جرم
های گوناگون بوده اند از نزدیک
دیده ام که عموماً منشأ ارتکاب
جرمی آنان فشار های اقتصادی،
ازدیاد اطفال و بخصوص ازدواج
غای اجباری و تحمیلی بوده است.
استند زمانی که اینجامی آیند،
مریض میباشند، عمینجامی میرسد
مثلاً شاه پیروی رانیتوانم فراموش
کنم. او به اتهام فعل فحشا
اینجا زندانی بود. به دفعات
اینجا آورده شد بار آخر به اثر
مرضی به شفاخانه انتقال داده
شد و در شفاخانه مرد. حتی
کسی را ندانست که دفنش کند.
بالاخره به کمک شاروالی دفن
گردید. من در هر لحظه
زنده گیم در باره زن، زنده گی
زن و سر نوشت او فکر کرده ام.

راضیه احمدزاده قاضی محکمه
اختصاصی اطفال :

از آنجایی که طفل زاده محیط
است خواص و کردار او نیز ناسی
از شرایط و تاثیرات خاص محیطی
میباشد که طفل را احاطه نموده
است. همچنان عوامل دیگر از
قبیل محیط خانواده، کوجه
وبازار، مکتب و مدرسه، کار، شغل،
وضع اقتصادی - نبودن بسد و
ومادر و ابتلاي طفل به امراض
گوناگون بالای شخصیت و کرکتر
طفل تاثیر دارد.

بنا از والدین توقع داریم
تا در حصه تربیه اطفال خود
بج نهایت توجه نموده در داخل
فامیل از عصبانیت های بی مورد،
تبعیض و امتیاز بین اولاد غای،
بقیه در صفحه (۸۰)



غیا بیسد



داکتر مروارید



داکتر قندی



راضیه احمدزاده



میرمن سردین



راضیه از ولایت کابل

ملکه زیبایی ازبکستان



در مسابقه «ملکه زیبایی ۱۹۸۸» که توسط کلوب جوانان مربوط - کمیته مرکزی کسومول ازبکستان برای انداخته شده، حاصل جوان ناتالیاکوگانوایرنده شناخته شد. بعد از آنکه در کشورهای سوسیالیستی مسابقات انتخاب ملکه زیبایی برای انداخته شد، کشور چکسلواکیا نیز دست به این عمل زد. این ملکه را بنام «میس پراگ» نامیدند. این ملکه بیست سال عمر دارد. او فعلاً در خانه صرف تربیه طفل هشت ماهه اش است. به تصویر نگاه کنید او واقعاً زیباست.

دیوار قرن بیستم

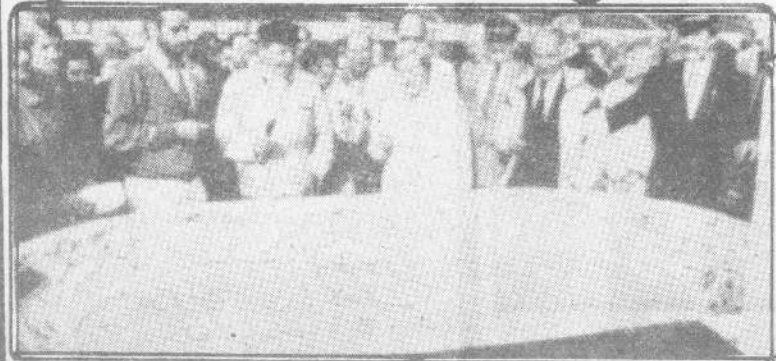
رسم فرانسوی دو صنیعک در نزد **Dominique Durand** رسم را بردیواری کلیسائی در پاریس ترسیم کرد که بنام «دیوار قرن بیستم» معنی شد. در سن ۴۷۷ پورتیت شخصیت های بزرگی که در قرن بیستم نا امان بر سرزبانها افتاده است وجود دارد.



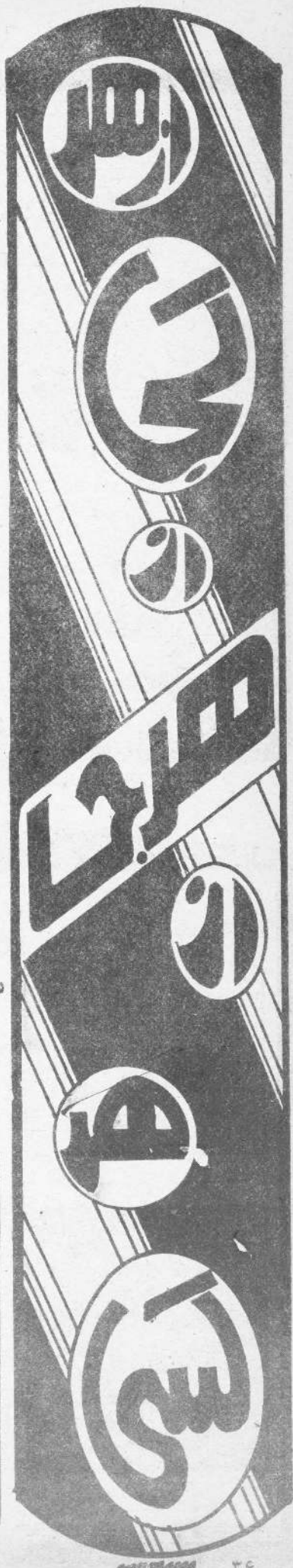
قهرمان بوکس یا دراز بی نماز

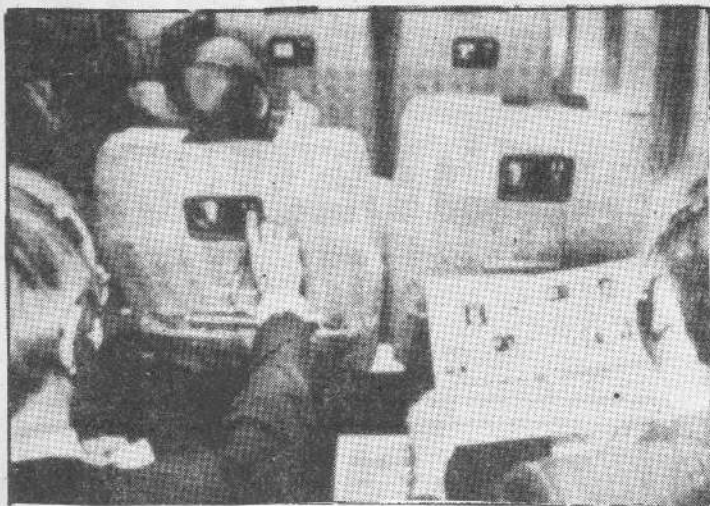
قهرمان بوکس در وزن سنگین مایک تیسون (طرف چپ) با رقیب خود بنام مایکل سپینگر در کفرانس مطبوعاتی اشتراک ورزیدند. نظریه تفاوت بزرگ در بلندی قد این دو قهرمان سپینگر به تیسون با سخن نشدار گفت: «بچه همین حالا پیش از مسابقه فقط در مقابلم بزانو باشی» تیسون در جوابش گفت: «برود دراز بی نماز تو زود می خوابی»

سالگرد استدیوم



ستدیوم المپیان هلنسکی سال گذشته پنجاهمین سالگرد گشایش را جشن گرفت. در سن سالگرد در میدان ستدیوم مودل اثر که از یک تهیه شده بود - آوردند و در اطراف آن کسانی جمع شدند که در المپیان هلنسکی مدال بدست آورده بودند.





تلوزیون در طیاره

یک شرکت هوایی امریکا طیارات خود را که در پروازهای طولانی پرواز مینمایند، با تلوزیون های کوچک ۷ سانتی متری مجهز ساخته است. این تلوزیون ها در مقابل مسافر، عقب چوکی پیشروی نصب است. مسافران میتوانند درین مینی تلوزیونهاشش پروگرام تلوزیونی را مشاهده نمایند.

شوهر جرمیه میخواند

مرد ۳۹ ساله می بنام مارتین گانی از وستون امریکا تصمیم زن خود را که بنا بر گفته خودش بعد از آنکه در شفاخانه بحری به مرض AIDS مبتلا و بعداً وفات نمود نشان می دهد. پسش نیز بعداً به همین مرض دیده از جهان بهست گافتی آنها را داشت که دولت امریکا راه پرداخت ۵۵ میلیون دالر متهم میسازد. اگر این قضیه به نفع او نیز تمام شود از پول مذکور مفادنی نخواهد دید زیرا او خود مبتلا به مرض ایدس است.

قد درازترین مرد دنیا

کی قد دراز است؟ پاسخ این سوال مورد مشاجره عده بی قرار دارد. نشرات موزمبیق تأکید می ورزند که قد درازترین مرد دنیا هموطن آنها بنام کابریزل مونزانی است. می گویند که او ۲۴۶ سانتی متر قد و ۱۹۰ کیلوگرام وزن دارد. هر کسی که باور ندارد...



مادر کلان وریکاره جهانی

مسن ترین انسان سیاره ما خانم فرانسوی بنام ژان ژلمیتا است که بتاريخ ۲۱ فبروری ۱۸۷۵ متولد شده است و فعلاً ۱۱۳ ساله است. در تصویر او را با دیپلومی که توسط ناشران کتاب وریکاره های جهان بنام جایسنس به او سپرده شده دیده میشود.



۴۰۰ میلیون کیلوگرام گوشت اضافه

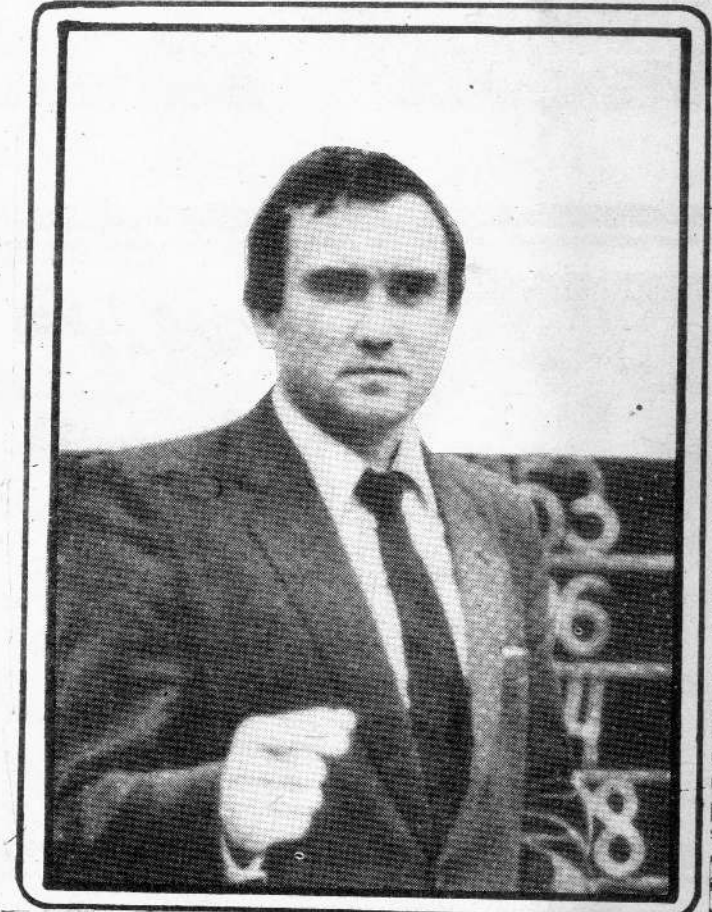
غذای مناسب را در وجود خود مثال داد، زیرا او ۸۰ کیلوگرام وزن خود را باخت. فعلاً او فقط ۷۰ کیلوگرام وزن دارد. درین پروگرام تلوزیونی او ۱۳ مرد چاق را همیشه مثال می آورد، وزن مجموعی این اشخاص به ۲۵۸۲ کیلوگرام میرسد. در تصویر او در آغوش سه تن آنها که هر کدام از چسب پر است ۲۳۷ کیلوگرام، ۶۹ کیلوگرام و ۲۲۸ کیلوگرام وزن دارد. دیده میشود.

امریکاییان بی فایده ۴۰۰ میلیون کیلوگرام گوشت اضافه دارند. لاین وزن اضافه از معیار راه ۳ میلیی باشند. امریکا دارد، همچنان ۱۰ الی ۱۳ فیصد اطفال امریکایی بیحد چاق هستند. این معلومات را هنرمند شناخته شده دیک گریگور که در سالهای اخیر در تلوزیون به مردم رهنمایی به خوردن مناسب مینماید در تلوزیون امریکا اظهار داشت. گریگوری منفعت



ټولونه په زړه پوري دي

حيرانوونکي حافظه



وازمان خولکه څنگه چې څرگنده - ده ددغه کار له پاره مې کوم -
 لمانځنې مواد چې دماخذ په توگه
 ترې کارواخلم نه درلودل - په
 لمانځنې مواد چې دماخذ په توگه
 په لومړي سر کې مې له هغې ساده
 طبقې څخه چې ټورې اولونځې -
 هېڅ لړۍ، گڼه واخسته : د
 کوچنيو ((سخو)) څخه مې پیل وکړ
 دپانیدو کلمات اهامدونه مې
 په رڼه تکرارول او هر رڼه تکرار
 کې مې نوې کلمات اهامدونه مې
 ورنهاتول - دوخت په تېرېدو سره
 په دې پوهیدم چې دحافظې
 د ښه والي له پاره دښمن خو
 محدود متودونه په پراخیزم دي
 چې دهغوی له ډلې څخه لمانځنې
 ماخپله دخپل لمان له پاره
 اختراع کړل، دښلگي په توگه
 هغه وخت چې په توره څنگه -
 باندې لیکل شوي مدونه حافظې
 ته سپارم - نو هغه کوم چې په
 مغز کې مې د یوه ټاکلي انځور په
 څرنگه مې مېم کړم او هغه
 ډول مې په بهرني حافظه کې
 وساتم - دغه مېتود دپهروايز د و
 تمونو د اجرا کولو څخه وروسته
 په بهرني توگه ترسره کېدای شي
 خو مې پېرسې مې په پېرساده او
 اسانه دي ځکه چې په موسمي
 صورت په ذهن کې لږه انځور
 اها رسم ساتل کوم گران کار نه دی
 خو څوځله باید په پرله پسې ډول
 ورته وکتل شي او هر رڼه دمنظري
 ټولې برخې باید هغه پورته پرته
 شي چې په ذهن کې پاتې دي -
 لنډه دا چې منظري ته باید ترهغه
 وخته پورې وکتل شي چې دمنظري
 ان بهرني کوچني برخې هم په
 ذهن کې لمانځي ونهسي -
 پاتې به (۱۷) مخ کې

مورې ټولگې چې دحيرانوونکي
 استعداد داوند دی، دسترس
 پورخ رانکاره شواو دڅو تننداره
 چاوشخه مې هيله وکړه چې
 په تېرېدو کې ورسره مرسته وکړم
 له دغه حيرانوونکي استعداد لرونکي
 ارتست مورې ټولگې سره مې د
 کېسې دنېاره صوبه استراحت
 لمان کې پېژندل شوې ددغه
 استعداد اوحافظه زما دپېرې
 حيرانتاسې شول او داپېژنسته
 راسره پېداشو چې څرنگه
 کېدای شي په انساني مغز کې
 دومره پېچلي جدول ((ټيبل))
 شي ؟ لکه څنگه چې څرگند
 ده د ارواح پېژندونکو دڅېړنې له
 مني انسان په منفي ډول په

د ډاکټر د حېرانوونکي حافظې

دشوروي اتحاد د اوکرائين
 جمهوريت په مرکز کیف کې د شوروي
 اوهرنيوداکټرانو ټولنه شوه نوموړو
 د زړښت د پراېلموه هکله بحث
 وکړ
 په دې ټولنه کې د اوکرائين
 دجمهوريت د علومو د اکاډمۍ د پروفې
 ف - فريکس څرگنده کړه د زړښت
 په مقابل کې مبارزه شونې ده ،
 دا کار په هغه صورت کې کېدای
 شي چې هغه داوسپني له پاتې
 شونو (بقاياوو) يا ساکوشخه پاکه
 شي ، دا کار د لمانځنې ټولنو په
 واسطه نه بلکه دفعالو شوسکرو
 په مرسته چې په بيالوژيکي ډول
 پخپل شوي وي سرته رسېدای -
 شي - ددې تجربې په جريان کې
 د حيرانوونکي مواد په
 خوړو کې کېږي ، زهرې مواد په
 بهر وکولو کې جذب شي او هغه
 کې دتجربې لاندې پراختوه تر-
 کنترول لاندې راضي -
 دلېکنگراد د طبي علومو
 دانستتوت پروفېټاپال (ډاکټر)
 څرگنده کړه چې په اورگانيزم کې
 مې له متعادلو اوښاتو سولاسټر
 څخه ژوند شونې نه دی - دا

تعدلات په ماشومانو کې په نيمه
 توگه ليدل کېږي هغه ماشومان
 چې ژوندې د هغه هغه کسې
 د گڼتېن اندازه د زړه نسبت
 زياته ده په همدې بنسټ
 د زړه وچې دهغوی له نفسی
 کنټرول هغې څخه نه شي جوړ -
 پدای -
 نوموړې ډاکټر چې دلمان ټولنو
 زياته کړه چې دوخت په تېرېدو
 سره دپهروايزو طبي ټولنو په
 څرگند او دپېوتې (معانيت)
 اندازه به راتپه شي -
 د شوروي اتحاد د علومو اکاډمۍ
 دپروس پېژندنې دانستتوت
 پروفېټور ف - فريکس دپه ډاگه
 وېل چې د زړښت دڅېړنې او د
 هغه د نه راتگ په برخه کې د -
 اورگانيزم دغايي توانو ستروول -
 لږوي ، نهارې وسپل شي چې
 داتوانو له کنټرول څخه ورسپورل
 شي او پورې په وړخ لاندې هم باید
 لخواکمنې شي -
 په دې غونډه کې د شوروي
 اتحاد د اوکرائين دجمهوريت
 د علومو د اکاډمۍ دپروس پېژندنې
 کورې برابري -



د شوروي اتحاد د علومو اکاډمۍ
 دپروفيټور دانستتوت پروفېټور
 وکړه چې په گڼه دی ډاکټر په
 اصطلاح د ((کهرهائي تېزابو)) يا
 جوړولو پيل وشي ځکه دامواد په
 په اورگانيزم کې دمواد و د تبادلي
 او هڅولو او همدارنگه دارگانيزم د
 هغې ترکيب لجه تنظيم سره مرسته
 ايازاره خلک پدې اميد دي
 چې دوي دې زار و وي خوځ
 که ژوند او يا دحوانې درمسل
 غواړي نو تر هغه رخته پورې دي
 انتظار باشي ترڅو چې پدې
 هکله دپوهانو څېړنې وروستې
 بري ته ورسېږي -
 پاتې به (۱۷) مخ کې

گرامافون څنگه او چا را منځ ته کړ؟



دې توگه به ثبت کېده د اوریدو
 لپاره مې خبره برعکس کېدله
 غږ راڅیستونکی متن به دمار -
 بیچي جوړښت د ننه اویا د باندې
 د غږ د خوړیدو سبب کېده او دغه
 غږ به بیا پورې داسې برلاسې څپې
 چې د اوریدو وړ به نه و بیا وړې کول
 د زمانې په تېریدو سره ان پسون
 اونورو مخترعینو چې په دغه برخه
 کې مې په کار پیل کړي و دغسې
 اختراع ته وده ورکړه - حلبسې
 پوښ لرونکی استوانې خپل لمانځي
 مومې استوانې ته ورکړ او د پېرې سره
 پای کې صفحې داستوانې لمانځي
 ونيو خو ځکه چې د یوه بل بد لسون
 په ترڅ کې نه ماتیدونکې صفحې
 راښی - دکست یا فیتی په رامنځ ته
 کیدو سره یونوي انقلاب په دغه
 برخه کې راښی - خو مېر چې د
 گرامافون د صفحې په برخه کې
 بد لوب رامنځ ته شوی ه هغه
 انداز مانځن هم وده وکړه مې
 دې مانا چې د اریایي - امریکایي
 او جاپانی پوهانو له خوانوې خبرې
 وړیا شول خو چې په اوسنۍ
 پرمختللي ښه رامنځ ته شو -

په ۱۸۷۷ کال کې ادیسون
 د خبرو د ثبتولو په استوانه پسی
 ډوله اله برابره کړه - دغه په خپل
 تحقیقاتی مرکز کې چې د نیوجرسی
 په منلو پارک کې و د هغه بیلگه
 جوړه کړه - وروسته یې دخپلسو
 حیرانو شویانو د یوالانو پورې اندې
 کېښوده او ویې ښود چې ده -
 اختراع کړي ماشین کولای شي
 هم ثبت وکړي او هم خپرونس
 ده د وړ کتون هغه نامتوس سندره
 چې ((مري یوکوچنی وریډر لوبو))
 وویله چې د ثبت د ستاگه همدغه
 سندره په کټ مټ ډول بیرته
 خپره کړه -
 ادیسون دغه ماشین ((فونو -
 گراف)) ونوماوه چې له دوولسو
 څخه جوړ دی او غږ اخیستونکی
 مانالري : د هغه اختراع شوي -

این مطلب را هم بخوانید

سرطان چیست و چگونه میتوان آنرا شناخت؟

آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میشود؟

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروهی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حجرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از توده یا لخته‌ای از حجرات سرطانی در داخل تنی که آنها را اجازت داده است رشد میکند. این حجرات نمکتند به مجاری

پلی این بیماریست که در آن رشد غیر قابل کنترل کربسات سفید خون وجود پیدا کند.

تومور چیست؟
تومور عبارتست از توده یا لخته‌ای از حجرات سرطانی که در آن رشد یافته باشد.

تومور چیست؟
تومور عبارتست از توده یا لخته‌ای از حجرات سرطانی که در آن رشد یافته باشد.

آیا نوشیدن مشروبات الکولی خطر مبتلا شدن به

سرطان را بیشتر می سازد؟

ویاسخ‌هایی برای دهها سوال دیگر در مورد سرطان

رشد شده است و این عبارتند از: قرار گرفتن بیش از حد در مقابل اشعه ماورای بنفش آفتاب، رادیو گرانی زیاد، دود کردن سیگرت و تماس بایست سلسله مواد کیمیایی.

آیا سرطان سارده است؟
مسئله نه.

سرطان باسید، بدون آنکه از آن اطلاعی داشته باشید؟
پلی: این بیماریست که در آن رشد غیر قابل کنترل کربسات سفید خون وجود پیدا کند.

تومور چیست؟
تومور عبارتست از توده یا لخته‌ای از حجرات سرطانی که در آن رشد یافته باشد.

تومور چیست؟
تومور عبارتست از توده یا لخته‌ای از حجرات سرطانی که در آن رشد یافته باشد.

آیا میتوان از سرطان نجات یافت یا نه؟

سرطان را میتوان بایک سلسله آزمایش‌های معین قبل از ظهور اعراض آن تشخیص کرد.

چرا دانشمندان سرطان را در حیوانات مورد مطالعه بررسی قرار میدهند؟
زیرا سرطان در تمام اشکال حیاتی وجود دارد. با تحقیق در مورد حیوانات دانشمندان به کسب معلومات بیشتر نایل گردیده‌اند. کفیات مهم طبعی بوسیله همپوتجار ب عمل آمده و تایید گردیده است که زندگی بیشمار انسانی رانجات داده است.

چه چیزی موجب سرطان میگردد؟
چرا سرطان بوجود می‌آید؟
هیچکس نمیداند. در واقعیت امر، علل اساسی اکثر اشکال سرطانی معلوم نیست. هر چند علل یک تعداد سرطان‌ها را شواهد نشان میدهد. بهر اندازه ای

آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میگردد؟
آنگین دیگر بصورت کل پذیرفته شده که کشیدن سگرت علت عمده سرطان ریه در ایالات متحده است. طور مثال، مرگ نانی از سرطان ریه در میان کسانیکه مضطرب سگرت دود میکنند ده برابر بیشتر از کسانیکه هرگز سگرت دود نکرده‌اند. در میان معتادین قوی (روزانه دوقوطی یا بیشتر از آن) سرعت مرگ بیست مرتبه بیشتر است.

مطالعات نشان میدهد که معتادین سگرت علاوه بر سرطان ریه به سرطان دهن، گلو و مثانه نیز دچار میشوند.

ایافتگر سگرت از سرطان ریه جلوگیری نمیکند؟
امروزه سگرت نسبت به سگرت‌های که دوده قیل دود میشود مواد دودی و نیکوتین کمتر دارد. شواهد نشان میدهد بهر اندازه ای

آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میگردد؟
آنگین دیگر بصورت کل پذیرفته شده که کشیدن سگرت علت عمده سرطان ریه در ایالات متحده است. طور مثال، مرگ نانی از سرطان ریه در میان کسانیکه مضطرب سگرت دود میکنند ده برابر بیشتر از کسانیکه هرگز سگرت دود نکرده‌اند. در میان معتادین قوی (روزانه دوقوطی یا بیشتر از آن) سرعت مرگ بیست مرتبه بیشتر است.

مطالعات نشان میدهد که معتادین سگرت علاوه بر سرطان ریه به سرطان دهن، گلو و مثانه نیز دچار میشوند.

ایافتگر سگرت از سرطان ریه جلوگیری نمیکند؟
امروزه سگرت نسبت به سگرت‌های که دوده قیل دود میشود مواد دودی و نیکوتین کمتر دارد. شواهد نشان میدهد بهر اندازه ای

لهاوی و خون منتشر گردیده قسمت‌های دیگر عضو نیز انتقال یابد و در آنجا به رشد خود ادامه دهد. اینگونه انتشار را *Metastasis* یا انتقال مرض می‌نامند.

مجاری لهاوی چیست؟
لنف عبارتست از مایع شفاف و هالی که از تمام اجزای سراسر عضو جمع آوری گردیده و در مجاری لهاوی جریان دارد و سرانجام به جریان خون نیز داخل میشود.

سرطان با چه سرعتی رشد میکند؟
سرعت ثابت رشد وجود ندارد. بعضی از انواع سرطان در ظرف چند هفته رشد بیشتر میکنند ولی رشد برخی از انواع آن - چندین سال را در بر میگیرد.

آیا *Leukemia* نوعی از سرطان است؟
بله هر نوع عضو میتواند به سرطان مبتلا شود. حجتاً سرطانی متولد با سرعت‌های متفاوت رشد کند و در مقابل تدای و انگش‌های متفاوتی دارند ولی وجه مشترک سرطان‌ها در اینست که در صورت عدم تدای رشد نموده به قسمت‌های دیگر عضو نیز منتشر میشوند.

سرطان چگونه در عضو منتشر میشود؟

آیا سرطان ارثی است؟
چند شکل محدود سرطان قابلیت ارثی داشته ولی انواع عمومی آن هر چند در برخی از این انواع عمومی چیزی بنام ((تایلانت خانواده کی)) معروف است، یعنی تمایل ابتلا به نوع خاص سرطان که در میان اعضای یک خانواده مشخص نسبت به افراد دیگر جامعه بصورت کسل خیلی بیشتر است. این نسوع تایلانت خانواده کی در سرطان پستان، کولون، معده، پروستات و بیضه و همچنین در سرطان نسوع *Leukemia* دیده شده است. بنابراین، زمانیکه یکی از اعضای خانواده دچار یکی از این انواع سرطان ها گردند، اقدامات احتیاطی برای اعضای دیگر خانواده توصیه میشود. (خانواده در اینجا تنها شامل والدین و کودکان نبوده بلکه همزاده‌گان، عموها، خاله‌ها، خاله‌ها، نواسه‌ها و غیره را نیز در بر میگیرد. آیا بواسیر نشانه سرطانتان است؟
خیر، ولی بواسیرها و خونریزی‌ها ممکنست نشانه خطر سرطان باشد. در مورد هرگونه خونریزی بایست همواره مشوره دکتر را گرفت.

آیا برخوردن شخص در مقابل سرطان باالی مدت بیماری تاثیر دارد؟
پلی: هرگاه از دانشمندان این موضوع که میاد سرطان داشته باشید، بهر اسید ممکنست مراجعه به دکتر را به تحقیق بیدار کنید و این کار طبعاً فرصت تدای ازین موقع را از دست داده‌اید.

شخص همیشه میتواند عامل در سلامت شخص باشد، پس با اجزای معاینات سالانه بشمول معاینات سرطانی از قبیل پاپ *Pap* پروکتور *Procto* توس - سرطان را از خود دور سازند. سلامت کامل دارم، پس چرا به اجزای معاینات بپردازم؟
شخص از سلامت کامل برخوردار است ولی شکل ابتدائی سرطان میتواند وجود داشته باشد. بقیه در صفحه (۱۴)

تغ ۴۰۰۰۰ ها نهمیدم ۰۰۰ شما در جستجوی بتسول
 خان همسر سارساک مجدی بی ، هستید ؟ والهی بعد
 از آنکه قصر پاشا به فریوش رسید ، بتول خان را دیگر
 هیچ نهارت نکردم ، فرزند شاهم اگر بنام بتسول
 سراغ او را بگویند ، به مشکل موفق خواهید شد ، چه
 بهتر که بنام «بتول قند» جستجویش کنید ، آن وقتها
 او را بنام «بتول قند» یا «لقه» شهرین یا مدسی
 کردند و در محافل اشرافی بهمن عنوان شناخته میشد
 چون در محافل اشرافی بتول های متعددی افتخار
 عضویت داشتند ، خان مرحوم سارساک مجدی بی را
 «بتول قند» صدا میزدند ، منظورشان از مستسن
 این القاب به بتول خان همان «جاذبه» جنسی» یا
 «همسگری» بود که این روزها روی نهان مجلات روز
 نامه های برصده بتول خان واقعا اندامی به غایت
 دل انگیز ، قامتی بلند و زیبایی خیره کننده داشت
 دوستان اروپایی و امریکایی سارساک مجدی بی ، بتول
 خان را «ترکش دلمت» یا حلوائی ترکی میخواندند
 و این بی مناسب هم نبود ، البته من دینبازه معلوما
 بیشتر ندارم ، مرحوم سارساک بی دوست من بود و به
 همین جهت بتول خان را کاپیوش میخوانم و ولسی
 اکنون نهدام کجاست ۰۰۰ راستی گفتید خوشاوند
 شماست ۰۰۰ آ ۰۰۰ آ ۰۰۰ والهی نهدام چه
 بگم ، سالها شدم دیگر او را ندیده ام ۰۰۰ شما
 همقدر نهدام که همسر سارساک مجدی بی بود و -
 عمر همزستی آنها ششماه بیشتر طول نکشید ، بیچاره
 مجدی بی ، خیلی زود ، راه جهان دیگر گزشت
 ۰۰۰ میخوام بگم فرزند ولی نهدام چگونه بایسد
 گت ، همین ندارد ۰۰۰ بگم ؟ ۰۰۰ پس بسیار خوب گوی
 بدهید

یکی از پاشاها ، درست نهدام ولی فرض میکنم
 سلطان محمد دوم ، سرمشوی داشته بنام «پانها -
 سنی فتح پاشا» ۰ هر چند این پانها سنی ظاهرا
 مباشر بوده ولی در واقع در تمام امور کشور دست داشته
 است ، بین دولت ایتالیا و سلطان هم واسطه میگردد و
 بعدا مناسبات سیاسی و بازرگانی بین ترکیه و ایتالیا
 را چنان استحکام بخشیده که ایتالیایی ها به مفهوم -
 اینکه «اگر ما هم انسانیم نباید اینهمه نیکوچرانها
 دیده بگیریم» در صدد جیره برآمده اند ، حتی -
 در مطبوعات آنروز شان این قدر دانی منعکس شده و
 پادشاه ایتالیا نهایتترین شان دولتی را به
 «پانها سنی فتح پاشا» اعطاکرده است . هنگام -
 اطاعت شان به «پانها سنی پاشا» وقتی سفیر ایتالیا
 در زده از وی پرسید که آیا در بدل خدماتی که در
 راه انکشاف مناسبات دو کشور ایتالیا و ترکیه انجام -
 داده به «ده نهدام کجاست از سر جمع» راضی هست
 یا خیر ؟ پانها سنی پاشا برآشفته و الحقی تقصیر آفر
 به سفیر جواب داده که غالبا «شماره با و بیرون خارج
 عوضی گرفته اید ، من هرگز به چنین معاملاتی تنزل
 نمیکم ۰۰۰ شب دیگر در مضیقتی که در منزل پانها سنی
 پاشا برگزار شده بود ، وقتی بار دیگر سفیر ایتالیا
 بفکر چانه زدن افتاد ، پانها سنی با بزرگواری جواب -
 داد که «المانها برای انجام چنین معامله بی چهل
 نهدام پیشهاد کردند ولی من جانب شما را ترجیح
 دارم ، چانه زدن ضرورت ندارد ، مرا تقصیر میکنید
 خیلی متاسفم ، چنین حرفهایی حیثیت و نظریه مرا
 جرحه دارم ، چانه زدن قطعاً نمل آفراند ام» ۰ این
 گفته های سفیر ایتالیا و فتح پاشا در نتیجه نزدیسک
 آنها قرار داشت ، شنیده میشد ، چله قطعاً نمل
 آفراند ام که پاشا آن را به آواز بلند تر گفته بود ،
 وقتی بگوش سفره پاشی نشست ، پنداشت غذا های
 آشپز به مذاق ایشان گوارانیا نمده ، شامرا
 بهم زده است ، شتابان زنه و چنانکه همیشه در

چنین مواقع کار خود را میدانست ، یک بوتل کاربنات
 با خود آورد و با توضیح پیش نهاد کرد :
 «بفرمایید پاشای من !» ۰۰۰
 پاشا و پس از مخلوط کردن مقدار کاربنات با آب
 نوشیدن آن ، در حالیکه از کسواستغفر الله میخواند
 از سوی دیگر به سفیر ایتالیا میگفت :
 «معدرت میخوام اکلانس (وقتی صحبتی مشوم
 همیشه اینطور است که احساسات منی من به فلیسان
 آمده حال معده ام بهم میخورد .
 شما جوانها متاسفانه این صفات تاریخ مارانهدا
 سمود بی فرزندم ، در گذشته ها پاشاهای با عظمت
 و جبروت داشتیم که من انتخار گواهی بخش کوتاه و
 آخری آن را دارم ، گفتن چنین جملاتی به سفیر
 کشور معظی چون ایتالیا چه معنی دارد ؟ و آنکسی
 سمود بی فرزندم ، در آن موقع که پاشای ماسفریکوس
 ایتالیا را فریق عرق کرده بود ، منحصرا امور شرق -
 سفارت نهدام در آنجا حضور داشته است . این منحصرا
 معنی ژستی را که پانها سنی پاشا بخود گرفته ، نورا
 درک کرده ، سرکش غیر نهاده ، و چیزهایی گفته
 است ، آنوقت سفیر لهند زبان به ترجمان دستور
 داده تا از پاشا بیوسد که «با حفظ ده نهدام کجاست
 آیا جناب پاشا مایلند در یکی از نقاط مورد بندششان

را از همسر دوم پانها سنی پاشا خریداری و بعد قصر را
 روی آن بنامی نهدام و کلید طلایی قصر را به سرمشور
 بی سپارند ۰ شما قصر پانها سنی پاشا را ندیده اید ؟
 ندیده اید ، حتماً برهد و آن را تماشا کنید ، نورا
 در هر حال برای یافتن رد پای بتول خان ، سری به
 آنها هم خواهید زد ، در مسوطه ، بسیار نزدیک ساحل
 قرار دارد و انسانه ، آن چون قصر پانها روی نهانها
 میگرد .
 خدا شامخیر بدهد ۰۰۰ حتی میگویند سنگها ،
 مرموزی های شتاب ها ، آینه ها و غیره همه از
 ایتالیا آورده شده ، سقف ها و دیوارها همه پارنگ
 روفنی نقاشی شده ، تزیینات صوری طلایی نیز
 همه کار ایتالیاست که نقاشان و رسامان ایتالیایی
 آن را کار کرده اند . خدامرحوم مجدی را فریق نورا
 کند ، چون دوست ایام نوجوانی من بود ، لذا امن
 این قصر را خیلی خوب می شناسم ، حرف ای روزگار
 گذشته ! ۰۰۰ زندگی من تقریباً دهن تقریبی
 شد ، فرزندم ، آری امروزه هم ساختمانهای بزرگ
 قصرها و خانه های انسانه مانند می سازند ، ولسی
 اینها همه به صرف خودشان بوجود می آید ۰۰۰
 ناموران گذشته که من از آنها یاد میکنم بایول ملت

زنی با هزار ویکی نام

نوشته : عزیز نسلیان

کار نداشتند و یک روز بازی سیاسی ، قصر های
 خود شان را به صرف اجنبی ها برپا کردند ۰۰۰
 فرق نور باشند ۰۰۰ سنگهای شتاب شان از ایتالیا
 وارد شد به شمول مرمز های رنگه ۰۰۰ باور میکنید
 فرزند که انسان در آن شتابهای مرمز جوت نمیکرد
 بخاطر حد مشکل خود بنشیند حتی بعد ها وقتی
 مناسبات ما با ایتالیا بهم خورد ، خیلی بخشید
 میکنند هنگامی که پانها سنی فتح پاشا بخشم می آمد
 می گفتم که «من بچنین دوستی ها قرار داد ها
 ۰۰۰ میکنم» ۰ این را گفته همینان خشمگین سو
 آن شتاب های زیبای ایتالی میزد ، مدتی معطل
 می شده و هنگام بازگشت قسلی می بوده است ، البته
 من او را از نزدیک ندیده ام ولی در هر حال شخص بسیار
 وطن پروری بوده خداوند رحمتش کند .
 دارم میگویم فرزندم ، من باید بشما درباره بتول
 خان صحبت کنم به همین جهت وارد این غروغتم شدم .
 قصر خیلی مهم است و باید این را میدانستید ، سار -
 ساک مجدی ملزوه ، همان پانها سنی فتح پاشاست .
 پدر سارساک ، مجدی بی که شخص متبارزی نبود ،
 چندان از وی نام برده نمیشود و سارساک مجدی به
 همین مناسبت در اسم خود اضافت پانها سنی پاشا
 زاده را داده است . مجدی بی ، یگانه وارث -
 پانها سنی فتح پاشا و این جهت سخت ناراحت بود
 زیرا او در زمان زندگی پدرش لحظه بی فرات و امکان
 اثرات نیافته بود که بگاری بپردازد یا شغلی را بیاورد
 اگر بمن میگفت «کسیکه موجب برهاری من شده همان

تصوی بطور حقه امارتکم ؟» جناب پانها سنی پاشا
 جای همان قصری را که بعدا به نواسه شان سار
 ساک مجدی بی تعلق گرفت ، برای امارت صرف مناسبت
 تشخیص دادند . ایتالیایی ها هر چند بعد از استخدام
 یگار بی بردند که آن زمین ملکیت ایشان نیست ، بناچار
 آنرا خریداری و قصر انسانی و اروپائی آن زمین امارت کردند .
 نگاه کن فرزندم ، نگاه کن ۰۰۰ و فرست مردان سیاسی
 آنروز ما را در نظر بگیر ۰۰۰ و اینست آنچه که من
 میتوانم سیاست بنام ، مگر پاشا انانی بود که یکی از -
 ملکیت های خود را در اختیار شان بگذارد ، هم
 بهترین زمین با موقعیت عالی را توسط حرفه های نام خود
 خریداری و هم قصر را روی آن به پول ایشان امارت
 میکند ، غالب ترینیکه آن زمین ملکیت همسر دوم خود
 شان بوده ، البته می نهدام کجاست که نازکی گذرد -
 کجاست ؟ این را میگویند سهامت ایتالیا پانها سنی پاشا
 پول زنی را که ملکیت همسر دوش بود ، از جمله
 ایتالیایی های پرداخته بنام خود ثبت میکند ، انسانهای
 آنروز و واقعا چیز دیگری بوده اند ، اگر امروز مثل
 پانها سنی پاشا ، چند نفر معدودی داشتیم آنوقت
 میدیدی چه میشد . ۰۰۰ حالا هم دارم اما قدیمی ها
 چیز دیگری بودند ، امروزی ها روی دست قدیمی ها
 حتی آب نمیتوانند بپزند .
 آری نهدام ، شما میخواهید درها رو ، بتول خان
 معلوماتی بدست بیارید و منم به همین دلیل این چیز
 ها را بشما باز میکنم ، زیرا این قصر با موضوع ازدواج -
 مرحوم سارساک مجدی با بتول خان و حتی فوت مجدی
 بی ، ارتباط نهان دارد .
 طول ندهیم آقای من ، ایتالیایی ها ، نخست زمین

نی روز چندین بار خودم شاهد بودم که وقتی بسواری موتر از خیابانی می گذشتم و او متوجه مزدیوان و دها تان بنوا - ایستاده در کنار راه میشد و توقف کرده آنها را کرد خود فراموش می نمود و میگفت ((اشب هممان من هستی)) و آنها را به مسائل می پرسید و می پرسید که به صرف خود میبرد تا شمع کند و خاطرشان شاد گردد و مقصود اینست که به شگفتی باشم، مرحوم تاچه اندازه خیر دوست و ثواب طلب بود، از نهکی به مردم فوق العاده شاد میشد ۰۰۰۰ فرق نسیب میداد.

در صورتیکه کار بهین مثال منحصر بخود او بود و گاهی میداد و غیر ممکن بود به اتفاق تمام دارایی اش موقوف گردد ۰۰۰ آری باید دهان سر ((بتول خانم)) - یا ((لقه شمیم)) را بگفت که اگر بتول خانم نمی بود، امکان نداشت کسی دیگری بتواند این میراث بزرگ را به مرحله اتمام برساند، آنهن باد برخاستن بتول اگر او نیست خدایش حاضر است چه لازم که بگویم زنی بد و سیار پرفراغه بود، گفتند خهشاوندشما بود، نه؟ هیچ او را ندیده اید؟ آه ۰۰۰ ایوان ۰۰۰۰ زنی دیدنی بود ۰۰۰ چه کسی میداند اکنون در - کجا هاست میبرد، در امر جمع کردن گنیم صورت تمام ناشدنی ساراسک مجددی واقعا خلی کمک کرد، در غیر آن ممکن نبود آن دارایی و ملک و مال بسیار را از انجایی باشد، شاید گفتن این چیزها بشما درست نباشد زیرا هر چه هست، خهشاوندشماست و لسی چون شما خود مایلید درباره او بیشتر بدانید و اصرار میکنید، از بیجهت ناگهبر دهان نمی بندم، حال بشنود که آنها چگونه ازدواج کردند ۰۰۰ حال است. این ساراسک مجددی بی ما روزی به بهاری ازدواج میتلاشد، خداسرکسی نیارود، بهاری خطرناکی است انسان با تمام هستی خود خواهان ازدواج بایک زن - میشود و ساراسک بی این بهاری را از خانم بتول گرفته بود، اینک در همان روزها بود که من با خانم بتول آشنا شدم، بتول خانم در آن آوان ۲۸ سال - کوچکتر از ساراسک بود و مهر القاب گرفته کین از قیصل ((لقه شمیم))، ((بتول قند)) و غیره را هم با خود داشت.

ولی من بعد از دیدن بتول خانم به ساراسک مجددی خود مان نگفتم ((هنوز شما - نگذشته، این زن ترا بهاد نفا خواهد داد)) فقط از راه اندرزگویی در - آدمم: - مجددی بی، برادر، خداوند نهایی و ابروی آن خلق نکرده که در قید اسارت یک شخص بماند، بلکه منظور است تا تمام بندگان خدا فیض آن را دریابند اینک توزنی به نهایی خیره کننده، خانم بتول را - بقید نکاح در آورده، منحصر بخودگی، در نظرم کار درستی نیست، نه خداوند بندگانش این کار راضی خواهند شد، این عمل تو گناه و اشتباه بزرگ است زیرا با انصاری همه نهایی به شخص خوش، قلب عده بی از هم جنس است و رشک و از بیض جمال او محروم میکنی، زنان نیز روی و سخی، چون آفتاب و ماهند که برجسته موجودات پدید بخ نورین باشند، به او توهم این عمل گنکارانه دست بردار و بگداهم تو وهم دیگران از نعمت نهایی وجود او برخوردار باشند ساراسک مجددی جواب داد:

- اکنون دیگر خیلی دیر شده، امکان ندارد ۰۰۰۰ ولی بنظر من، پشت پرده جبهان دیگری وجود داشت ۰۰۰ معلوم میشد که ساراسک مجددی ما وقتی آگاهی یافته که این زن چندین طموت را بخاک سپاه نشانده است، گرفتار این شهرت شده و فکر کرده بقیه در صفحه (۱۶)

سان معاشخوردایی، تعدادی باد تانجان دورقاب آما تور نبرد داشت، هر شب در مسل دیگری، در هوشل لوکس دیگر با رستوران و کلوب دیگری برای شب گذرانی میرفت. آه، که چه شیطانی را با هم روز کردیم، اگر بارها، نلیت کلب ها، گانهوها زبان میداشتند میگفتند، ساراسک مجددی پولها را دودسته بدون حساب و کتاب بهر سو میبرد، وقتی از غذا و شراب های گوناگون تاحلقی پر میشدیم شب از نیمه میگذاشت، ساراسک مجددی انقدری دستور میداد: ((اورکستر - دنبال ما بیاید)) ما سواری موتر هاشمیدیم هفت و هشت و بعضا ده موتر، یک کاروان با تمام معنی، اورکستر گانهوش روی موترها می گذشت و به نواختن ادامه میداد، انهای اولوجاده را تا آخر طرف میگردیم، آن وقتها خوب بود نه اینقدر وسایط بود و نه پلیسی ترافیک ۰۰۰ بعد از طی مسافتی به رستوران یا هوشل دیگری داخل میشدیم، گروه جاز این یکی هم به دنبال قافله، موترهای ماهراه میشد، پیش روی اورکستر و در عقب اورکستر جاز ۰۰۰ حتی یکبار پیانوی بزرگ اورکستر را هم روی یک درشکه نهاده، با پیانیس آن همراه بروم، گاه تا حاشیه صحرا نگاه می تاکار دها با این ساز و برگ خود پیش میرفتم، مدتی صبح ساراسک مجددی ما حسابی به وجد می آمد و در -

حیف است که بایمانستی پاشانامده میشود، پولی را که بهر هرات بر این مانده، نهدانم چگونه خرج کنم، کاش شغلی میداشتم که روزی سه - - - - - (معادل ۵۰۰۰۰) پول (عاید میداشت ولی نتیجه کار خود می بود) بیچاره مجددی آن وقتها خیلی مضطرب بود، زیرا در اثر نازدانی و فقدان درک ضرورت کار و زنده گی روحا طفل بایمانده بود، بزرگترین اضطرابش هم این بود که پیش از بیایمان رساندن ثروت میراثی، فوت شود، بیچاره شب و روز برای نابود سازی انچه ثروت جان کند، می خورد، می نوشید، می خوراند و می نوشاند و خلاصه با پنج شاخی می خورد و می خورد با هم کرد اما تمامی نداشت، من با چشم خودم دفتر استناد املاک او را دیدم که به شکل یک کتاب چاپی روی جلد آن با حروف ستاره بی نوشته شده بود: ((املاک تسهیل شده بنام مجددی افندی نوه حضرت سرماشیر فتح پاشا)) املاک نه، فرزند، املاک: یعنی صد ها مزره، باغ، خانه و نظایر آن، نظریه مندرجات این کتاب، حدود اربعه، چهل مزره اصلا معلوم نه بود، بیکران بود، مجددی بی، همک از آنها را به پانزده بیست مزره تبدیل کرد، ولی حمام ها، کاروانسرا ها، ایارتان ها، ۰۰۰ این دیگر حساب نمیشد ۰۰۰

قصه افسانوی پریان

ترجمه: شفیع رحمان

مان خیمه های جتما شتافته با آسانها به پایکوبی دست افشانی میدادند و میخواندند: ((روح پدر بزرگ بایمانستی فتح پاشا شاد باد)) وقتی روزی دیدم در می گشتم و ساراسک یک حمام را فروز میگرد، همه با هم به حمام داخل شده روی صفا، آن درازانی افتادیم، فرزندم: انسان وقتی بدینگونه پول صرف میکند و بازم نمیتواند دارایی اش را به اتمام رساند، پس چه کند؟ دیوانه میشود ۰۰۰ دیوانه گپ از گپ میخیزد، مرحومی سگی داشت که خیلی مورد محبت او بود، روزی از روزها سگ مرد و ساراسک مجددی چنان اندوهگین شد که شب بعد از دفن سگ فرمان داد تمام گانهوها، رستوران ها، بارها و مشرت خانه های شبانه، خیابان های اولی برسم تعزیت تعطیل کنند - و عواید یکتنه همه آنها از حساب او برداشته شود، حیف ها که همیشه در سایه - ساراسک پول خوبی به جهت میزدند، امر را به منضمه تطبیق گذاشتند، حتی فراموش نمیکم یکی از گانهو داران، هاداران شب بنظر اینکه هم دستور را اطاعت کرد و وهم شتهایش را از دست نداده باشد، روز سر در خود اعلاقی بدین ضمیمه آورده بود: ((بمناسبت درگذشت بزرگ خانواد و میوه همگانی ما، تعطیل گانهویی ما را برای اشب به اطلاع مشتیمان نیز می رسانم))

پنج ناحیه سکونی شهر ملکیت اصلی او بود، جزیره - های هم بنام ایشان قید شده بود، با نفوس اینها نمی شد کار را به پایان برد زیرا تمام شدن نداشت، اگر در معرض ایلام هم گذاشته میشد، عیب آدم کفایت نمیکرد تا زمین ها یا ایارتانها را به یک یک خریداران نشان بدهد، آه که بیچاره مجددی دوست من از این بابت بقدر رنج برد، چندین باره من گفتم: ((اگر بعد فوتم چیزی از من باقی بماند، دو چشم در لحد باز خواهد ماند))

صبح شین که از خوشحالی فریاد میزد ((خدا را شکر که دیگر مالک پیشینی نیست)) وکیل املاک او - وارد شده گفت: ((مژده مجددی بی، اخیرا کف کردم که دو مزره بزرگ دیگر نیز دارید ۶۰۰ هزار لیسه میخرند، بغروشم)) چند بار خودم شاهد بودم که در چنین مواقع سروکیل املاک خود داد میزد: ((برای خدا، تو کیل هستی یا کاشف املاک؟ این مزایع، کاروانسراها، خانه ها و ایارتانها را از کجا بنام من بیرون می آوری؟ دیگر بس است برای چه دیگر در مقابل من ایستاده ای، زود بغرو اینها را و جان مرا خلاص کن))

اما خلاص شدن نداشت، یکی دیگر از وکیلش باز چیزهایی برای او پیدا میکرد پنج - شش ایارتان یا چند مزره ۰۰۰ زیرا ولو مجددی نتوانست آنها را مجبور بودند ملک و مال او را حراست و کف کنند و از فروش آن بهره بی برای خودشان بردارند.

چگونه پول را صرف میکرد؟ اگر برایتان شرح بدهم عقل از سرتان پرواز میکند، غیر از یک بلوک چاپلوس

ماتے میلے

ستاہ ہیری کی بہ تہ ہی |
 مگر
 ماہ لک اوس مہی بہ نرہ دی
 ہفتہ رختہ
 ہفتہ شمس جی :
 ستاد حسن ازیامت بہ گلستان کی
 زاد جی فوتی دودھو نوس بدلی
 ستا بہ ہیری کی بہ تہ ہی |
 مگر
 ماہ لک اوس مہی بہ نرہ دی
 ہفتہ رختہ
 ہفتہ شمس جی :
 ستاد ہیلو ہلو شاگہی می ((بہ سترگی)) شکلو
 مہ می یادہ ،
 مہ می خیال مہ ،
 مہ می نرہ مہ راہلیں ...
 ستاد ہاداد خیالونو بہ شوگی
 ستاد ہیر نفونو اور نفونو بہ لہوگی
 لک شمعہ لکھدہ ، ولہدہ ...
 ولں بیامہ خندیدہ
 خوتہ بہ دکھو ہیری |
 بہ بہ خیل حسن مہروہی |
 راہ لہی راہ ہیلہ شوہی جاشوہی
 دل چاد نرہ دہاشوہی
 نوروز ما د نرہ بہ ہی کی
 د پردہ دگلوشاگی تہ غور ہیری
 نہاتی زیاد فکر تال کی
 د دل چاد جی ہیلی تہ تختگی ہیری
 کمال الدین ستان

۱۳۲۲ ار ۱۳۲۲
کابل

دو سال خیال

جی بہ سترگی می ستاد حسن وارث
 داختران خور لں ژوندی نہارث
 جی د سرشوندو نکل مہ یں نزدی شوم
 لاکھندہ زندگی می تیل خارث
 جی د زلفو خیال دی ماراکاز و خیرہ
 لہ سہمی تہ می دوکان جیود مطارث
 جی داستاد وصال خیال سرہ جملہ شوم
 تیل فونہ راہ و تہیتی ہزارث
 ناراس ، می ستا د ہلترین کی شو بہ ہرخہ
 راہہ گراہی جی (مواج) لیز ہقرارث

۱۳۲۳ ار ۱۳۲۳

سوہ زر

ستاہ بہ دایمان تو سرہی نغمہ اشب
 لب بر لب چون شہد و شکر می نغمہ اشب
 تا خلوت مارانہ کلد غیر تو اشلال
 یک کوہ گران را پس درمی نغمہ اشب
 بانالہ جانسوز و نزلہای دل انگیز
 اندر دل سنگ تو اوسری نغمہ اشب
 صرست کہ نغمہای جہان جان مرا سوخت
 صرہای جہان را بہ شدی نغمہ اشب
 نند کلیہ تاریخ من از روی تو روشن
 زان روی بہ تو نام قسری نغمہ اشب
 اکونکہ ز وصل تو مرا چہ بہ کام آسے
 بر شام سہ مہر سحر می نغمہ اشب
 چون بر تو خوردنہ زد افسان بہاری
 مریان تو بر سوہ زدی نغمہ اشب
 عظیم شہباز

غزل پشیمان

اشب کہ در سکوت در چشم سیاہ تو
 سرمست چون سیدہ فردا نیستہ ام
 فردا اگر نیامت اندر مکوت و فراق
 چون بانوی فسرده نغمہا نیستہ ام
 تاباں ہرنگہ تو غلوب سہار میں
 اندر مسر خاطرہ تھا نیستہ ام
 در روی نگاہ تو ای سرگزی ای نسیم
 چون لالہ دانداز بہ صحرای نیستہ ام
 چون زبور شکستہ نغمہای زندہ می
 آفسردہ در تلاطم دریا نیستہ ام
 عازنہ بہارت

رخ دہ آئینہ چوارشو نمایان سازی
 گل مہتاب بہ دہاچہ شگوان سازی
 نازار دوزنمای و طاب از نزدی سازی
 مہر تن را چو آراستن آباد کی سازی
 خانہ صبر مویکسرو سران سازی
 کہہ ہودم کہ دگر دل بہ کس آسان ندہم
 باز ما را تو نہی کہہ پشیمان سازی
 تہہاری وین آن دہکدہ خاموشی سازی
 کہ ہرہم موارحم شادان روشنی سازی
 گوشی دیدہ بہ دیدار زبانی سازی
 شہر تارک مرا باز چرافان سازی
 قصہ ام راہ کجا نزدی کہم سازی
 تو خود از لطف مگر شکم آسان سازی
 سیدعلیشاہ روستایار

غزل

بی همان به سرشود ، بی توبه سر نمیشود
 داغ تو دارد این دلم ، جای دگر نمیشود
 دیده عقل مست تو ، چرخه چرخ بست تو
 گوش طرب به دست تو ، بی توبه سر نمیشود
 جان ز تو جوش میکند ، دل ز تو نوش میکند
 عقل خروش میکند ، بی توبه سر نمیشود
 خمر من و خمار من ، باغ من و بهار من
 خواب من و قرار من ، بی توبه سر نمیشود
 جاه و جلال من تویی ، ملکت و مال من تویی
 آب زلال من تویی ، بی توبه سر نمیشود
 گاه سویی وفا روی ، گاه سویی جفا روی
 آن منی کجا روی ، بی توبه سر نمیشود
 دل بنهند بر کسی ، توبه کنند بشکسی
 این همه خود تو میکسی ، بی توبه سر نمیشود
 بی تو اگر به سر شدی ، زیر جهان ز سر شدی
 باغ ارم سفر شدی ، بی توبه سر نمیشود
 گرتوسری ، قدم شمع ، ورتو کس علم شوم
 در بروی عدم شوم ، بی توبه سر نمیشود
 خواب مرا بیسته ای ، نقش مرا بشبته ای
 وز همه ام گسته ای ، بی توبه سر نمیشود
 گرتو نباشی یار من ، گشت خراب کار من
 مونس و مونسار من ، بی توبه سر نمیشود
 بی تونه زنده گی خوشم ، بی تونه مرده گی خوشم
 سر زخم تو چون کشم ، بی توبه سر نمیشود
 هر چه بگویم ای سنده ، نیست جدا ز نیک و بد
 هم تو بگو به لطف خود ، بی توبه سر نمیشود

مولانا جلال الدین بلخی

تازه انگلی
 رانده گورده
 دلتا کوانگور اینه می
 (داد خیل بی درده تن نیکنی انامور می)
 بیاسیابه بی و نه گوری به ستر گور

ماه و حسنه
 وقتی ماه را من بینم
 که بر هزاران بزم دردمی درخشد
 میدانم که در اندوه خزان ،
 من - تنها - نیستم .
 ((اوشه نوچیساتو))

موج

دوستش دارم
 و پیوسته از اومی گزینم
 مثل موجی که
 در ساحل ((اینز))
 می شکند و یازمی گردد

((بانوکاسا))

زیرش

آیا او همیشه مرادوست خواهد داشت؟
 من نمیتوانم دلش را بخوانم .
 اندیشه های من در این بامداد .
 مثل موهای سیاهم
 در هم واشفته - است
 ((نانوریکاوا))

بار

در کوهستان خلوت
 برگ های نیزار .
 در باد
 بر بر می شود . . .

من
 به یاد دختری استم که اینجان نیست
 ((هیتومارو))

لیونی غرور

ارمان زه لیونی کرم دل سو به سر وید
 ساقی کرم میخانه کن دل شو به سر وید
 بیگا می خوب لیده ، هم دیار کلی کی میله
 اشاراته وایه شه دینو به سر وید
 اشعاراته وایه شه دینو به سر وید
 قران بی دل سو جی شول بیو به سر وید
 یانه می ورسه شول دلسی شبه کلی اقیار
 که خه هم ننگاریدل هسی شول به سر وید
 خوزما وی وچی شولوی د خولگو به سر وید
 د تورو لغو مینغ نه چی کرمی سبینغ را ننگار
 غرور به شی دینی دکتوبه سر وید
 ما پرینده چی زه خیل سرستاله سر وید
 ادم شی به لحد کی د درخوبه سر وید
 فاروق فردا

تاتو باور کینی

ای تو پاکیزه تنهن فصل خدا
 به ره آمدنت ، جان به لب آمده را
 فیش قدمهای
 نگاهت بکم
 توتاباور کینی ،
 که بهاری زخزان می اید
 ای تومولوده همه شادی ها
 به ره آمدنت ،
 بره اهوری پیش های دلم
 به قدم های تو قربان بکم
 تاتو باور کینی
 که به هرانه ، ابایی این ، باور من
 همه ابادی بی دور زمان می اید

دوشم از لیلایرا

موله من

اه که رهای من ، پرزتمنای توست
 مست فزلهای من ، جوشش لبهای توست
 گفت که شمرات منم ، شمری بگو بهرم
 وای تومولای من ، شمر قدمهای توست
 جان خرابایان ، بسته به پیمانه ات
 عاشق بشکسته دل ، مست زهنای توست
 زاهدی بیچاره بین ، عشق فرودده خلق
 عاشق مغرور بین ، خاک در راه توست
 مست زخمخانه ام ، بی زده پیمانه ام
 مستی مستانه گی ازین دهنای توست

شکوه

په زړه کې چې می مینه نن سپالیدلې ده
 د ژوند توره تیاره کې می رتالیدلې ده
 بهیزي چې دا اوښکې نه زمالسد ووسترو
 د دې اوښکوباران کې می ښکلا لیدلې ده
 رقیبه راشه ښه پې ننداره کړه بري خبرشه
 جفاکې داشنا چې می وفا لیدلې ده
 اشاراته موسکې شه اوږه غټو غټو گوره
 لویوه د امید وې عشق کې ستالیدلې ده
 غمونه د زړه کې می ورته وڅنډې موسکې نس
 د یار دنده کې مینه می رشتیا لیدلې ده
 زړه کې به ټول برهرش خوله عشق نه به وانه وې
 په زړه و د تورو شوکې می محلا لیدلې ده
 بلقیس اندر

مان لو پو هسکو غرونو له هوانه
 مان تورو جاود بند لوښپور له تپو
 او ا
 بیا لې بیالی شراب د مستی خټیلی
 اود ستورو د موسکاله با قه هو موسی
 د زړه یې پگر پږه ول ول کلان کینبول
 نوم
 ژوند یوه شیبه ده
 زموږ د زړه کسری ترمنځ
 رانسې ل
 چې د ایلو خاڅکسې ژوند ون
 په خندا تیر کړو

شکوه

دوش د یدم که دل پر زتمناي تو بسود
 غرقه در خون جگر در بی سود اي تو بود
 وعده کردي که بیای به پرستاري وي
 دیده اش تا به سحر قرش قدمهاي تو بود
 حیف صد حیف که با مال جفايش کردي
 ان دلی را که چنین واله و شیدا ي تو بود
 ناله مرغ سحر دامن شب را بدرسد
 دیدمش چاک گریبان زهوسهاي تو بود
 خواستم لب بگشام به شکر خنده صبح
 دل سودا زده ام خسته زغمهاي تو بود
 عهد بستى وشکستی و هزاران اتسوس
 که هنوز چشم امیدم به تولاي تو بود
 خواستم تا که بجوم ره جزگوي ترا
 هر کجا سزده ام نقش کف باي تو بود
 به نلک رفت زبیداد تو صد شکوه سحر
 آسمان نیز بر آشفته ز غوغاي تو بود
 تویی شهره به نیکو نامی درین شهر و لیک
 وای بر حال بهانه که چه رسوای تو بود
 بهانه

سوکور

سترگو اوترو ورته هیخ ونه وي
 د زړه سند رو ورته هیخ ونه وي
 لویه خبه د او سو را نلله بري
 د او یخرو ورته هیخ ونه وي
 هغوي زمونږه ونی تویی کر لس
 زمونږ ملگرو ورته هیخ ونه وي
 تیره لمبه شوه د پسر د یو د لته
 زمونږ لښکرو ورته هیخ ونه وي
 نظرون ښکل کړي خوزي شونډي د یار
 لښو شکرو ورته هیخ ونه وي
 د لیلانو هوډو رو سو خیده
 خو سر بیرو ورته هیخ ونه وي
 اخیس ښکل کړ اسمعیل په شونډو
 د جاخبرو ورته هیخ ونه وي

غزل

هرچه بر سرم بارد غصه، پس نمی گویم
درد دل بر کسی دام پیش کسی نمی گویم
بسکه بیم آن دام مستمع نگرود زار
مرض حال خود حتی با نفس نمی گویم
بحر عشق و فارغ از کثا کثر تو نشان
قصه من سرکش بر خار و خسب نمی گویم
ایکه گشتی ام حرف از عاشق بزن رو-رو
راز عشق را با هر دو الهوس نمی گویم
پیش از این چه می بینی بر سر سخن با ما
آنچه را که بشنیدی باز نمی گویم
عشق می کشد سوی شاعری مرا بیخود
ورنه من غزل (رفعت) از هو می نویسم

احمد ضیا (رفعت)

نگین عشق

تو با اسطوره رنگین کمان لا زورد عشق
به سوم چون چکاد آرزو بر نور مایی
به دستان گلاب وازه های عشق
به چشمانت گل دیدار
به قلبت باور بندار
ازان دریاچه خاموش بود آلود
تو چون امواج دریا سرکش مغرور می آیی
و دهن آبی ات آبستن بندارهای سبز
به لبهایت بلوغ خنده هارا بار آور کردی
و فانوس نگاهم چلچراغ راه پاکت باد
که تواز دور می آیی
که بنشانی نگین عشق را بر قلب فنا کج
تو چون امواج دریا سرکش مغرور می آیی
ز دلشت (لیان)

جاده رویا

دنباله بر سکوت و تنهایی زدم
بازگردد نام آرزوی صبح زنده خشی
آنجایی که نام آرزوی صبح زنده خشی
از دیده های منبذ و تنهاران غریبم
بروزه در فشاندم و تنهاران غریبم

تایخودی

شعر مغرور تیار آگهی می خوانم عشق
رنگ صولت خانه روح خدا میدانش
آن من تا اوست در باری خروشان در دلش
معبد و معبود من تصویر جانبخشای او است
معنی شعر بقای جان حسان جان بخش
آیت فواید شوقستان فواید دل است
آن در کتاب فطرت نام فزول میماند
گر خودی تا بیخود دید رهنوردل میماند
خالده فسوف

کیر

داونکوی آشنا، بر رخ جگر نه منسی
به خوله در ی سلگه می مری نه منسی
د سترگو فیضی ویشلی زو به زو به بانده می
جی رفته ای به سنا کی خان شه جی هم جهان نبویم
خود می هیج زما خوردی زما تخری نه منسی
مابه کاله می انسان ستوری جگر که خلکو
زده (سیا) (آزده) مینه می به سرد سترگم
دلی زما مینه گل زما (آزده) نه منسی

آزده (سیا)

از شام تا مابوط

من در مروج عشق
باشهر شکسته و دامان لاله چون
همچون شفق به دامن شب آرمیده ام
گرد رسد بگوش خیالم بیام صبح
رخت سفر ببندم و گویم به شب و داغ
عفت تیره را -
در یاد سر زخم
چون قطره از دماغ او پیمان چکم بدنت
بر شاخ لاله ها
بر سنگ یادها
اما بیاد (تو) !...

۱۲۲۱ ار ۶۷

شمس علی (شمس)

بیرار

منم از ساجت تلخ سکوت نیمه ای شب
من از تظاها بر سپاه تیر مهی
و از تمام هر آنچه حصار نفرین است
برای رستن قد جوانه ی سبزی
پیمان مو منی از بی نماز بیزارم

فصیح

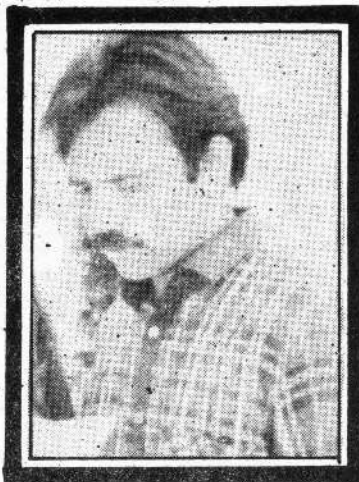
دار ی شد میزان خرم آد پی
زین کرم هستی فعلی رفت
در تاراج ؟
دیگانگی بیلگی دردست
بازگرد پنجمین فصل خدارا
التجاسمیکرد...

وهریز

میخواستم ستاره شمع با میان ماه
ببینم کرم از سایه بیخای آرزو
بروز نمیتوانم باطن تیرو شام
درک او حسرتی که تمام آرزو من است
من با بی میهم
همراه آرزو
سوی د پارچاده رویای سزونیست
خالده



از خطرات حنان زرمال :
 يك وقت در يكي از نقاط دور -
 دست کشور روي ستم سارنا -
 يسي داشتيم هنوز نمايش شروع نشده
 بود مردم بي صبرانه انتظار
 ميکشيدند ، چند قدم دور تر
 از من يك ريش سفيد ايستاده
 بود ، او از يك شخص پرسيد :
 ((کو هنرمندان کجا هستند؟
 بنسبيلار زرو دام اتان . را
 ببينم)) شخص با انگشت مرانشان
 داد و گفتم : ((يهلويت هنرمندان
 ايستاده است)) ريش سفيد
 دفتتا گفتم ((واي خدايي من
 چه مي بينم ، اين خورقم ماست
 من فکر ميکردم شايد آدمک ها
 چوچه باشند که در وارد بچندين
 تن شان جاي مي شوند ، تسو
 به خدا هيچ باورم نمي شود .))



آدمک های چوچه

احمد ولي و هنگامه از هم جدا شدند

احمد ولي و هنگامه زوج هنري که سه سال قبل با هم ازدواج
 نموده بودند ، اخيرا از هم جدا شدند .
 مآخبر جدایی اين دو هنرمند را با فاميل شان در کابل
 مطرح نموديم که آیا واقعيت دارد يا خير ؟ در پاسخ در يافتيم
 که بلي اين خبر واقعيت دارد و جدایی آنها در اثر تقاضاي
 خانم هنگامه صورت گرفته است .
 خزاننده گان مابه خاطر خواهند داشت که مجله سپارون
 خبر هروي اين دو هنرمند را سال قبل نشر نموده بود .
 هنگامه به اطراف ازدواج با احمد ولي به آلمان غرب سفر نمود
 شمر از دو باج آنها بزرگي بنام احمد مسيح است که فعلا به اسار
 فيصله محکمه احمد مسيح نزد هنگامه ميباشد و به ريش صرف در هفته
 بکبار اجازه دارد او را ببيند .
 چرا اين جدایی صورت گرفت ؟

بنا بر بررسي ما باخ دفتيق ندارم ، باشد ولي آنچه مسلم
 است اينکه اين ازدواج اول اين دو هنرمند هم نبوده و تفرقه
 پيشيني هائي که وجود دارد مربوط ميشود به اينکه بايد هنگامه
 بقصر باشد . به مر حال ما از قضاوت در مورد مي گذرم و همينقدر
 مي گويم که خوشبختي هر کس در وطنش است و آرزوي بزم شايگان
 که در مورد آمدن احمد ولي هنرمند خوب افغاني به وطن وجود
 دارد به واقعيت بيهولند و احمد ولي که مردم وطن او را دوست
 ست دارند ، راه خانه را در پيش گيرد و براي اين مردمي که رنج
 ديده اند ترانه .
 بخم خود را نيز فراموش کنيد .



ترجمه رهناب پدر خوابهای شیرين

فلم باادهمين العه هنرمند هائي که آنک سرگرمي عادي روز بازار
 در گذشته هابه هنر همه گير انکاف يافت . فلم هائي به گونه
 فلم های جنسي ، موسيقي ، داستاني ، تاريخي و مستند و غيره همواره
 با انسون رخشنده خود مليون ها انسان را مجذوب خود ميسازد .
 ديزرمانی است که راه دوران کودکی نش را پيچوده و اکسون
 به صنعتي با تکنالوژی عالی و مدرن مبدل گردیده است . امروز فلما ی
 ۲۰ ملی متری با کاتال های متعدد آواز ، دبله ستهيو (آواز ستهيو)
 عالی) و تجهيزات کمپو تری وسایل فلم برداری به کار روزه فلم تعلق می
 گيرد .

مراحل افغانين و راه گشايان اين هنر تو بهما بديار فراموشي
 سپرده شده اند . پيش از آنکه ديوانه های انساني (برادران روايت)
 به پرواز افغان نمايند هي بايست بگان مگس هائي که به حرکت بودند راه
 رفتن را يياموزند . يکی از پيشگاماني که به فکس هازندگی بخشيدند
 ماکس سکلا د انوفسکی بود . وی که ۱۲۰ سال پيش بتاريخ ۳۰ اپريل

فریده در فیلم سفر



از دوران کودکی وقتی روی پرده سینما تمثیل هنرمندان سینما را می دیدم دلم ذوق میزد و با خود می گفتم: ((آیا ممکن خواهد بود که من هم روزی هنر پیشه سینما شوم)) این آرزو در جوانی روز تا روز رشد می یافت. بالاخره تصمیم گرفتم در انجمن تمثیل کلاخ مرکزی سازمان پیشاهنگان شامل ششم و به این کار موفق شدم. با جوش و دلی که در روس مکتب را دنبال می کردم با علاقمندی زیاد خود را به انجمن تمثیل پیوستادم و چند پیشانی شناخته را نقش بازی کردم آرام آرام به شعور جوانان سازمان رفتم و دیگر هنرمندان نسوان جوان تحت رهنمود محترم استاد بهیست در چینه آرام و نماشنامه کوتاه ویلند نقش هایی مختلف را ایفا کردم. اینکه چگونه و اچس سینما گزیدم روزی در مصاحبه مکتب با ائمه عالی عایشه سینما در انجمن با معصوم صحبت داشتم. آنگاه شدیم که کارگردان روزیده سینما محترم سعید سینما

در کتری فلم سینمایی جدیدش راتهما میبندد و میخواهد برای فلمش چهره های انتخاب کند ، بالاخره با تمام اداره مکتب با کارگردان فلم من ویک خواهر خوانده ام (انجانا) معرفی گردیدیم . زمانیکه با محترم سعید روز کتری آشنا شدیم او را نخست به جهت اساسی سینما زمینیه های موفقیت یک هنر ، شناخته در اجرای نقشش آشنا ساخت و در این راه تشویق نمود همان بود که در فلم سینمایی اثر روزیدام ((سفر)) نقش یک دختر جوان مبارز را که با جمعی از گروه جوانان در یک منطقه دور دست کشور در خدمت مردم کشور قیام دارند بازی کردم . من در خدمت خود راهمون رهنمایی همسایگی کارگردان فلم میدادم . من با اطمینان سفر به سینمای کشور خود روی آوردم و تلاش می نمایم با این آغاز نیکو مصدر خد مت صادقانه به هنر و فرهنگ خود شوم .

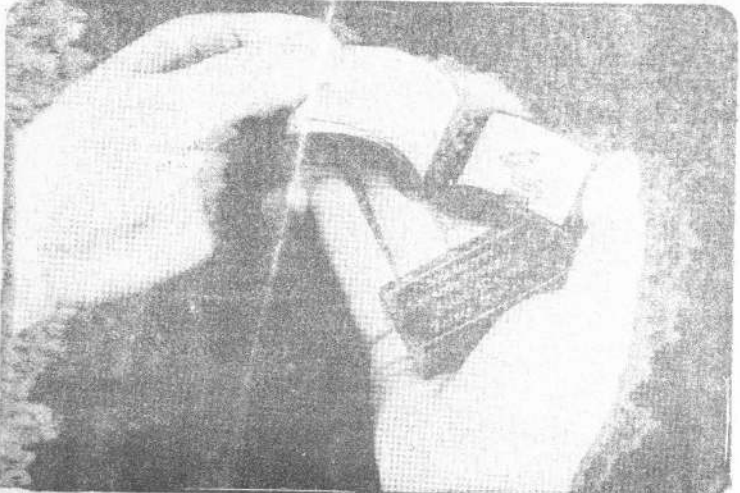


پرسشهای از انیل کپور

از انیل کپور ستاره معروف سینمای هند پرسشهایی بعمل آمده که آن را به گونه ای ذیل پاسخ داده است .

- سوال : چی کسی عاشق دیوانه شماست ؟
- جواب : من خودم .
- سوال : کجا خواهی زنده کی ؟
- جواب : در شهر فلم .
- سوال : اگر یک توهی از جواهرات میخواستی کجا خواهی باشی ؟
- بقیه در صفحه (۷۴)

توشت و انجمن تخنیک درین جا از همگواران هایی لحظوی استفاد نموده و آنها را به بیانات بزرگتری نشان میدهند . آنگاه اینکه بسدی حرکت باشند ، بلکه زنده . اینکه اولین دلیل را چگونه انجام میدهم فقط به شیطان معلوم است و من : ماکس سکلانوفسکی که در اولین نخستین بار در المان این نمایش را عرضه داشت . سالها بعد بقیه در صفحه (۷۲)



۸۶۳ اردیبهشت ماه ۱۳۵۲ در نوامبر ۱۹۶۵ انجمن و فواید بسیار انداخت .

مناخ این نوامبر ۱۹۶۵ در روزنامه ((برلینر سوگسال انویگر)) اعلان نیم صفحه می برای پروگرام جدید تئاتر مشهور برلین ((روتسبرگرتن)) به نشر رسید . درین اعلان صحبت از اجالتنظیمین اختراع صبر جدید)) یعنی پروسکوپ)) بود . شام همان روز در مناخ بود .

تئاتر جهان چیزی دیدند که تا آن وقت به چشم شان نخورده بود . دو برادر ، ماکس و ایمل سکلان انوفسکی در آخرین بخش پروگرام تئاتر پروسکوپ ((پروسکوپ)) خود را بنا کردند . در ظرف ۵ دقیقه هشت صحنه فلم و ایا ((عکس هلیی زنده)) بروی پرده میماند . ۲۵ متر با صحنه می از آنجا تیک صحنه می از ((رقص در خانه ایتالوی)) صحنه کهدی صحنه می از کنگر و ها در حال بوم و صحنه های زنگی گیری ، تئاترگران صورت زده نمایش دادند .

هر صحنه فلک با موسیقی همراه میشد . درین حرکت و تمپو اولی با احساس هر روزها در اولین نمایش منی بود . اثر انیورما تا آن شد برلین فرق در شهر و هلهله این اعجوبه اختراع گردید و مضمون بسیار خبر آواز مرحله نهی را تپید داد .

مناخ ۵ نوامبر روزنامه معروف شتاتسه ، پروگرام سیتونگ

کتابچه ای که با گرداندن اوراق آن تصویر حرکت در می آید .



حرفهای درباره این دیگلماتور خوب راد صفحه ۱۴
مطالعه کنید .

فسیده انوری



۵۳

فریده امید

هنرمندی که درین تازه گیها به سیناروی اورده
است مصاحبه اش را در صفحه ۵۱ بخوانید



داده‌هاستونی و ستاره



**دو کارگردان معروف سینمای هند
نام امیتابھ را از فلم‌های خود حذف کردند**

نیتوان چشم پوشی کرد که توسن بخت و اقبال او در حال حاضر از نسا افتاده باشد. این حقیقت مسلم و آشکار است که تردید و شکاکت به همراه ندارد.

ولی سوال درشت و قابل - محاسبه این است که راز موفقیت امیتابھ که همانا استیلا - اذمان ماه است در چیست؟

چه انگیزه ها و عوامل و - موجهات سبب میشود که فلسازان بقیه در صفحه (۸۸)

را از دست داده اند. زیرا به قول آنان امیتابھ امروز بگانه دوران خود بوده از نظر بینندگان فلم و از لحاظ اعتبارات پولی و از - جهات خصوصیات و شایسته کی های کار خود، هنرمندی است متفرد به خود. چه این هنرمند در میدان بزرگ سرنوشت سینمای هند و در بین جمعیت هنرمندان فراوان سینمای هند مقام والایی در صدر داشته و توسن اقبال او همواره سراسر مدد دیگران بوده است و به هیچ وجه

کاش با امیتابھ تغییر عقیده داده و به عرض او شتر بکهن - سنها را نامزد بازی در فلش نمود و می خواهد فلم خود را توسط شتر و تکیل نماید.

هنوز این خبر بد تی سبب شده به سردی نگرا نهاده بود که خبر دیگری شایعه گرفت مبنی بر اینکه رابیل رول کارگردان نامی دیگر هم، نام امیتابھ را از فلم خود حذف و کلید این دروازه بسته را بدست دهرمندر سپرده است.

این دو کارگردان که از شهرت و محبوبیت فراوان برخوردارند، انگیزه تغییر عقیدت خود را انشا - نکرده اند ولی در حلقهات فلسازان شوم برخوردار گار اینان حل به عجله به مورد تصمیم اتی شان شده است. مردمان صاحب صلاحیت در این محدوده ابراز نظر کرده اند که این دو کارگردان توانا و آگاه، با این عمل عاجلانه یک شانس طالین

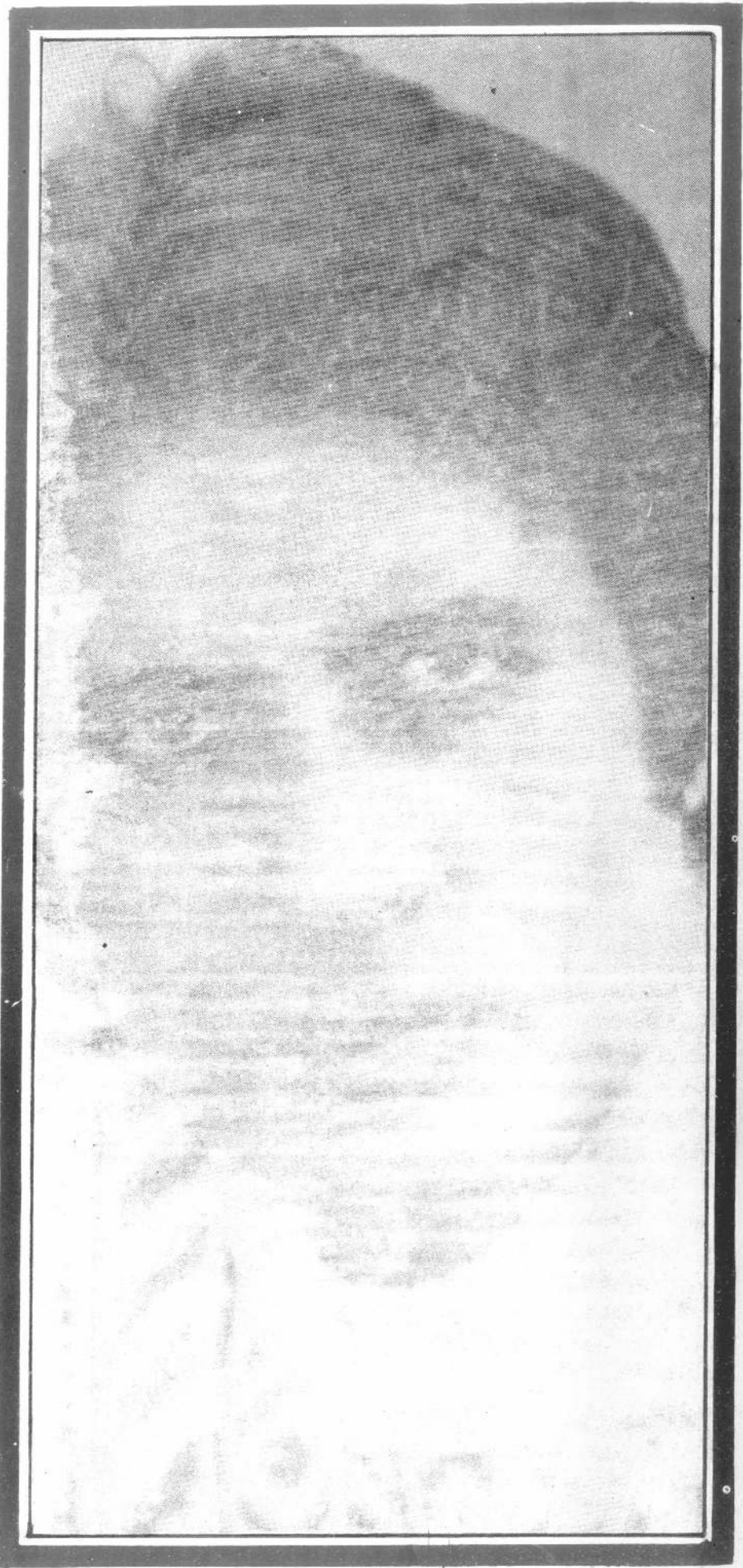
لقب ((سوزاستار)) یا هنرمند فوق العاده هنوز از جلوی نام - ((امیتابھ بچن)) حذف شده و هنوز هم با همین خصوصیت در سکوی موفقیت و محبوبیت قرار دارد. اگر چه فلم پر آوازه او ((شهنشاه)) مواجه به عدم موفقیت شده و توفیق چشمگیر راهی همراه نداشت ولی باز هم او مانند سلطانی بدون رقیب در قلمرو سینمای هند حکمروایی میکند و سحر الزجه او در بازارهای سینما برق آسا رویه صعود می رود و در پیشانی فراع او کوچکترین اثر و نشانه از عدم توفیق خوانده نمیشود.

باوص اینک سهلش گیتی یکی از فلسازان و کارگردانان معروف اخیرا باطنظنه خاص، فلم جدید خود را با شرکت امیتابھ اعلان کرد و چند شات مختصر از فلسم، فلمبرداری شده بود که وضع دیگر کون شد. بطوریکه اخبار دست اول میرساند که سهلش در ادامه

امیتابھ به چن

هنوز چیزی در سلطان رقیب در سینمای هند

تنگد و آبی در سینما



در طلسم عشق مدهو پالا

به عقیده او
آتش عشق
معمولی نیست
معه با و آتش میهای تپنده
اطفایده خامه
گلاره



صاحبه از: لیلیا پادا

باید که برای همه در باره عشق و...
او این عشق را در باره آتش عشق...
مجلس آزادگان

— وقت برای نخستین بار عشق تان (ماد هوپالا)
مقابل شدیدی چه احساسی داشتید ؟

لحظه دیدار

تاری هجر برک آن یادگشتیم
از افتخار بابه تریا گداشتیم
زاهد تو امید بهشتی وجوی شیر
ماد بین ودل بصورت زیبا گداشتیم
از هر خندنگ نازک سوزگان ناز او
دافق به صفحه دل شیدا گداشتیم
در دل عشق زندگی عقل و هوش را
مجنون صفت هدی به لیلای گداشتیم
رفتم گرچه خود ز دیار حبیب لیک
دل در گرو به آن بت و ننگداشتیم
یک ماه هلال ایروماه دگر رخسار
گرنام اوکه (ماه دوپالا) گداشتیم
از مشتري زهره و مریخ تابه ماه
سیر فلک نموده شه با گداشتیم

— لطفا در اولین دیدار احساس (ماد هوپالا) را
که از دیدار شما برآیند ست داده بود بیان کنید.

— این سوال را بایست از خود ماد هوپالا پرسید
پانامه موضوعی است که میتوان برداشت احساس
ماد هوپالا را تا اندازه بی درک نمود.

و انهم در وقت گرفتن عکس دوتایی با هم سرورد
بخت قرار گرفت و کسی که اینک تقدیم میشود و در
Bandra Bombay)) بندره بمبئی)) منزل شخصی
ماد هوپالا گرفته شده، اسم ماد هوپالا هم بطرف
راست عکس بالایی دروازه به حروف درشت
انگلیسی (MADHUBALA) نوشته شده،

دیده میشود، و وقتی که از او خواهنش نمودن تا یک قطعه
عکس یادگاری با هم بگیریم پس از لحظه بی شکست
بطرف اتاق خواب خود رفتیم و آینه بی در دست

آماده عکس گیری گردید، پرسیدم آینه بسرای
چيست؟ گفت تو بگو گفتم:
در کشتن من حاجت شمشیر نسد ارد
آینه بک بگیر که از اشک بی...
گفت: نی!
گفتم: یارمن از حسن خود اگه نبود
کردن آینه سازان بشکستند
گفت غرور زن قطری است و به آینه احتیاج
ندارد.

گفتم: مام از کشتن رخسار گلی می چنینم
هر کجا آینه بنهید مرا یاد کنید
گفت میدانم که تو کلچین کشتن حسن
خوب رویان هستی و خوب گل چین هم هستی، اما
هدف من از آینه چیز دیگری است که کمی بان نزدیک
شده بی امانه چندان.

ومن باز گفتم: چشم تو کار سفر و بیامانه میکند
آینه را خیال تو بخانه میکند
گفت اصترین بسیار خوب، به هدف رسیدی زیرا
از خیال حرف زدی.

گفتم من نه نغمیدم بقیه اش را تو بگو منظورت
از خیال چیست؟ گفت:

— قبل ازین که منظور خودم را بگویم راجع به
شعر تو فکر کردم و زیر لب تکرار کردم ((آینه را خیال
تو بخانه میکند)) و علاوه کردن در یکی از نظم هایم
این شعر را عملی خواهم نمود یعنی آینه را بخانه
میسازم، پرسیدم مثلاً کدام فلم؟ گفت فلم مغول
اعظم)) که عنقریب شوتنگ آن شروع میشود، ترا هم
خبر میگویم تا شوتنگ آنرا ببینی. من ((شوتنگ))
آن صحنه فلم برداری را دیدم. در اثنای فلم برداری
رقص عالی و زیبایی واقعی و زنده ماد هوپالا در ریا
((مغول اعظم)) در هزاران آینه انعکاس یافتند
بود، شاید خوانندگان جمله سپاهین هم فلم
((مغول اعظم)) ویا اتلا همان صحنه رقص
((ماد هوپالا)) را در فلم ((مغول اعظم)) دیده باشند
برگردیم به اصل مطلب باز هم تکرار کردم که
منظورت از آینه و خیال چیست؟

گفت: خیال بلی، منظور خیال است،
نقش تصویر بالایی ((سکرین)) یا پرده سینما هم یک
خیال است، یک خیال که را مانند خیال در آینه
و تو این خیال را (خیال مرا) بروی پرده سینما
دیدي، دلباخته این خیال شدی. با این خیال
راز و نیاز کردی، سخن گفتی، شبها بیدار ماندی،
این خیال را پرستش کردی، دریند ارگتار و اشعار
خود آنرا به سوه عالی و جهانی منعکس ساختی.
بالایی خیال عاشق شدی، برای خیال من هزاران
شعر سرودی، درد نیای خیالها زندگی کردی،
در خیال من غرق شدی، برای گریه ها کردی
نامه ها فرستادی، بیوگرافی های مراد رجیلات
انسانی نشر کردی و برای فرستادی تا بالاخره
خیال تو به حقیقت پیوست، یعنی باید اری در عشق،
تصمیم واراده و فاداری به معشوقه ترا مونسق
ساخت که مرا از نزدیک ملاقات کنی. سخنش را قطع
کرده و گفتم:

استقامت بی کرامت نیست در بنیاد سرد
شمع از خود رفته است اما جاکم رفته است
گفت: ((خاموش من حرف میزنم)) و ادامه داد

بنابراین منم خواستم تراد رهام خیال تماشا کنیم،
یعنی در آینه، آینه تیکه هم اکنون در دست
من است و ترا در آن می بینم، البته خیال تورا
و بدین حالت عکس میگیریم که خیال تو در خیال من
باقی بماند، تو که سالها با خیال من زندگی کردی
بگذار منم لحظه با خیال تو باشم و خیال
بهرت از وصال است، زیرا همیشه با آدم می باشد
و یوفانیست و هم قد سبت آن بیشتر است.
من سخن ماد هو را تایید کرده گفتم: ((شما
راست میگویند))

ادب عشق تقاضا کند بیوس و کسار
دو تنه چون هم افتاد همان آغوش است
خندیده بمن گفت، باز هم از موضوع بپرت شدی،
منظورم این نبود که تو گفتم، دستم را کشیده گفتم:
بپاهکاس منتظر است و در حالیکه خود را برای عکس
گیری آماده میکردیم، من به عکاس گفتم:
ای صورتت پار مرا مستانه کنش

چون بناتز میروسی بگذار من خود میگویم
در حالیکه ماد هو با تهنقه می خندید گفتم: شاهر
عاشق بینه و عاشق شاهر بینه من (مجنون قرن
بیستم من) بیا بس کن گفتم: بلی، در صورتیکه
تو لیلای قرن بیستم باشی. هر دو خندیدیم، عکس
یادگاری خیالی و حقیقی را با هم گرفتیم، در پس
وقت پیش خدمت نزدیک آمده، آهسته و با ادب
گفتم: ((چای صبر تیار است)) و عکاس را مقرر نمود،
من و ماد هو بطرف سالون برای صرف چای رفتیم
بعد از صرف صبره البیم های عکس هارا، کتابها
و دیگر چیزهای اشک خود را بمن نشان داد و
مکتوب ها و کتاب های را که من برایش فرستاده بودم
نشان داد. بعد از آن همان شب را که با پسند
اشتب نیکش نماید، همان ماد هو بودم - و فردا
صبح پس از صرف ناشتا در کابجه یادداشت خود
نوشتیم:

در آغوش گلی دو شینه جاداشت
که هر برکش بهاری روناداشت
به شمع هم نشین بودم شب دوش
که چون خورشید و میروان داشت

— ایا هنوز هم اثری از آن عشق اتشین در وجود
تان باقیست. یا اینکه با همان دید از نخست شعله
های آن فرونشست.
با اینکه میدانم حالاد پیرستاره محبوب سینمای
هند از جهان فانی رخت سفر بر بسته است.

آتش عشق، یک آتش سوزی معمولی نیست
که به اثر و اثر پیم های اطفایی خاموش گردد
عشق آتشی است جاویدان که همیشه میسوزاند
گفتم عشق نه ((هوس زود گذر)) بلی میسوزاند
عاشق ازین سوختن لذت میبرد، میسوزد و میسوزد
و این سوزش ابدی را دوست میدارد - شعله ای که
از نگاه معشوقه می جدد، عاشق را میسوزاند و این
سوختن مانند شمع زود خاموش نمیشود، بلکه
مانند خورشید همیشه میسوزد و اطراف خود نور
افشانی میکند یک عمر میسوزد و زود میسوزد و راه
تاریک زنده گی را روشن میسازد.

شعله بی بیرون جهید از آن نگاه سحر کار
از نورش سر بسوز دنیا و عقبا سوختند
گوشه پندد رگما را سفندرتب کسند
آتش زود دست را از گری ماسوختند

۱۷۷

با هم خواندم که:
 زبیلی ویاون هولند دود لذاده و شفیقه همد یگر که در شهر وین المان زندگی داشتند نسبت به همد یگر بی نهایت رومانیک می اندیشند.
 هولند که شغل ژورنالیستی دارد، بزودی آهنگ سفرمینا بدو برای انجام ماموریتش قصد سفر را به رید و جنیرومینا مید.
 زبیلی نگران است که نباید هولند را سیردام خوب رویان شود. اما هولند برخلاف وید و مید هد که به عشق آشنیش وفادار ماند.
 وی که در راه سفر به رید و جنیروم یکی از ایالات کشور مدت کوتاهی را اقامت می گزیند ملول و غمگین و حتی به بستر مرضی می افتد.
 زبیلی خود نروید آن ایالت نزد هولند میرساند. سرانجام هولند مصمم میشود که سفرش ادامه بدهد. هولند پس از انجام ماموریت و نه روز اقامت در آن شهر راه برگشت به وین، در دزد و سله و در همین اقامت گزید.
 او وقتی دوباره نزد زبیلی به منزلش برگشته وضع را در گرونی یافت. او که تحت بازرسی پولیس قرار گرفت، خواست از دوستان و آشنایان زبیلی راز ناپدید شدنش را جویا شود.
 یاون هولند، سرانجام با مردی بنام روبرت فردمن آشنا شد. روبرت عکس رنگ اینا لوی را بنام های تینوزاد با من، همیلیونرتی، ماریوتزینو، گیزاری نوونو و کارلو سامیا معرفی کرد.
 هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ زاید ست آورد است.
 یاول پس از تحمل مشقات زیاد خودش را موقعی به همیلیونرتی رسانید که وی نقش زمین کردید و جسد به قتل رسید و اش روی اتاق افتید بود.
 سرانجام زبیلی با زنی بنام پتراندا از دوستان همیلیونرتی آشنا گردید. پتراندا مدعی شد که نام اصلی گمشده او زبیلی لورید و نه بلکه ویکتوریا برنشویک است. زبیکه به عشق قلبی خود تونیونرتی خیانت نموده و به قتل او و پدرش همیلیونرتی منم است. او ده سال میشود، زیر همین نام - جعلی به سر میبرد و خودش را از نظر پولیس و زندگانش پنهان کرده هولند، پس از دید تعاد و روی و فراق در رید و زسد زمستانی، بر حسب تعادف با زبیلی بریالای پیکل مقابل میشود. اینهم آخرین بخش سریالی:
 ترجمه میرحسام الدین برومند

فیرخارجه المان رفتند. لکن بیهوده بود.
 به تاریخ پنجم جون ۱۹۴۴ برای همیلو در روم اطلاع دادند که پسرش ازین رفته و برای دریافت خاکستر پسرش ۵۰۰ لیره باید بپرد از. بنا به سفارش پدر ترنیتی، پتراندا برلین نوشت که خاکستر جسد تونیو را بفرستد. در آنروز گارد رولفسو رایشد رالمان، وضع به ثبات اوضاع گراخی شد است.
 پتراندا گفت که برای باردوم ۵۰۰ لیره فرستاده و خاکستر تونیو را دریافت داشتیم.
 پتراندا اینجا حادثه را زده کرده و من در سبلی مصنوعی ام هیچگونه درد احساس نمودم. سرابا گوش بودم، در حالیکه میسکی ام را می کشیدم، پسر میسک:
 - باز شما اطلاعات دیگری از رومرد زبیلی به دست نیارید؟
 - هیچ چیزی!
 - باز هم در روم ماندید؟
 - نه آقای هولند، دوستان ایتالوی من به من خبر دادند که مرا هم در برلین جزمید هندی.
 یک زوج از دوستان آتشد، کلتوری که مرد کمی - دان و خانه ای در شهر داشت، او و زنش تاختم جنگه مرا مخفی داشتند. بعداً در وین در سبک دستگاه فلم کار پیدا کردم تا آنکه در اپریل ۱۹۴۵ بنا به سفارش وکیل عمومی مونشن، یک قاضی مستنطق وین، به بازجویی من پرداخت.
 - چرا وکیل عمومی مونشن - معشوقه اش از مونشن بود - آقای هولند از - طرف زبیلی به برلین آمد و اوراق غلط را زیر نام لورید و به دست آورد. ویکتوریا همان اوراق غلط بر برلین رفت و ده سال تمام را آنجا سوزی کرد تا آنکه پدر تونیو را بدید. همان بود که زبیلی - پیکاره گی ناپدید شد. چون در مرگ تونیو ترنیتی او

از خودم پرسیدم:
 - چه ساعتی زبیلی، همیلیونرتی را به قتل رسانید؟ چرا حقیقت را کتمان میکنید؟
 باغ افتید و در جوار قهوه خانه کثیف بودم. بریالای یک پل ایستاده بودم. زبیلی من در دزدی بی - پنهان آب نیتا داشت. آنجا آرام بودم، چنان آرام که انگاشتم فقط من در جهان هستم. من محوطه بیست و دزدی خروشان بودم.
 از خود بیخود بودم که صدای شرفه باها توجهم را به خود معطوب داشت. آهسته سرم را در دزدانم، او در برابرم قرار داشت، چنان نزد یک که دستم میتوانست به او تماس کند. آن یک رویا نبود. نا - تنیزی نبود. بیهوشی نبود. او بود نفس میکشید و رویش چون برف سفید میزد.
 زبیلی بود، زبیلی لورید و.
 وی فریاد برآورد: «شام خوشترنیم!»
 او بالا پوش و موزه های پشمی به تن داشت، بلافاصله لباسش را روی لبانم گذاشت. لباسش سرد بود. - زبیلی را به سوی خود کش نموده. گفتم:
 زبیلی تو، تو! ...
 او که صدایش یک زاماجدی مثل همیشه بود، بنا - استغهام پرسید:
 پتراندا توقصه نکرد؟
 نفس عمیق بیرون آورده. گفتم: چنانچه چیز را قصه کرد. راستی تو همیلیو ترنیتی را کشتی؟
 زبیلی جواب داد: بلی، من یک گوشواره ام را در

سرم را جیبانیدم. مکرا آهسته زیر لب زمزمه کرد: دوست دارم!
 - زبیلی، تو قاتل دو انسان هستی.
 - هولند، هولند ... من دین دنیای بی پنهان فقط ترا دارم، و مریخش!
 گفتم: مگر دیوانه هستی، چطور ممکنست یک قاتل را دوست داشت؟
 به گله شخی کودکانه اصرار کرد: من جز دوستی وصحت تو چیزی دیگری را نمی شناسم. در حالیکه چشمانم به چراغ های زیر پل و کفایت جوار آن بگونه نامشروع چسبیده بود، پرسیدم: ترشستی ترا روزگار که در قتلای ((واکتر هایل)) رفت و آمد داشتی، مشفاحت و نه؟
 جوابم را نداد و گفت: سگرت داری؟
 نباید سگرت دود کی - چرا؟
 - تو قلب ضعیف داری، زن قاتل با تلب ضعیف!
 تا کبیر سگرتی برایش پیش کردم ...
 زبیلی با شوق بزرگی کی و دلهره گفت: قبل از آنکه مرا پیدا کنند، تو باید اینجا بروی راستی من همانوریکه قتل اتفاق افتاد، به موشن پسر واز کردم. او در حالیکه دود سگرت از زبان سوراخ های بینی اش بیرون و بهوا بلند میشد، گفت:

خدا با عاشقان است

منزل فراموش کرده بودم، شاید آنرا یافته باشی.
 به ادا حریفهای گفتم: بلی زبیلی، در رازوی یک کوچ فرورفته بود. آنرا با خود داری؟
 - بلی!
 - پس بده.
 بلا درنگ آنرا از جیب بیرون آورده، روی کف دستش گذاشتم. تشکر کرد و آنرا گرفت. دستانش مثل یخ سرد بود.
 گفتم: بیبا!
 پرسیدم: کجا؟
 - در ورا زاینجا، نباید ماری بنند.
 تصور کردم که با انبوهی از تختل در عالم خواب و رویای سنگین، رویایی که بزرگ و بزرگتر میشدند، پیوسته بودم.
 -۱۶-

روز بعد در روزنامه ها خواندم که پولیس گمان کرده بود، من اختطاف شده ام. آری هولند، بایست المان را ترک بگم. انسان اکنون در جستجوی من هستند. بعد مثل دیوانه ها با لسن نیمه نهاده گفتم: من خوشبخت هستم، خوشبخت، خوشبختی ام مرزی را نمی شناسد، چون ترادارم و آنگاه حرفهای قلبی لش را دنبال کرد. چون پاسپورت آماده داشتم، بعداً - در زالسبورگ اقامت و متعاقباً انبرلین به ترنتی تلفون کردم.
 وقتی صدایم را شنیدند، ابتدا نتوانست جواب بدهد. بعداً تصور کردم او ترس دارد و نقد خوف که به پولیس خبر بدهد.
 - از چه خوف داشت؟
 - از من، یاول، از من!
 اینرا گفتم، بلافاصله به خندیدن آغاز کرد. خیالاتی و هیجان زده بود. بدنهای حرفهایش گفت: ترس از مرگ!
 - بلی، تسخیک پسرش را کشتی!
 زبیلی گفت: من او را نه کشته بودم، حضور در صحنه قتل، پسانتر پولیس را شسته ساخت.
 - تو آنرا به اطلاع المان ها رسانیدی.
 - نمیدانستم که المان ها خیال کتن او را

داشتند.
 - چرا میدانستی؟
 - نه ... باتاکید گفت: باور کن دروغ نمیگم ...
 دین میان موتر غول پیکری از فراز پل عبور کرد. پل اندکی لرزید و زبیلی خودش را در آغوشم رها نموده، گفت: دوست دارم هولند، محبوب من!
 -۱۷-

در دنیای فکر با خودم به گذشته ها سیر نمودم بیاد آمد که با پتراندا نارنجک دستی سون گودال ها، باعث قتل پنج مرد شده بودم. در نتیجه فقط یک سند از آنجا یافته بودم، با خودم گفتم: مرگ ترنتی هیچ اختلالی به زبیلی بار نیاورد، سلما! هیچ قتل مایه، اختصار نیست. و او را عاشقش بودم.
 اما آن مرد به او دروغ گفته بود ... آدم وقتی قتل میکند، هیچوجه دلیل زیاد قوی نمیتواند داشته باشد ... اینکار فقط مستلزم یک تعویب هم می باشد.
 با خود اندیشیدم: شاید یگانه دلیل نزد زبیلی این باشد که ترنتی در عشق نسبت به او خیانت نموده، اما اکنون که مرا اینهمه دوست میدارد، چرا از محبتش سرباز زدم، چرا بدست فراموشی سپارش، باید او را دریانت. ماکه قبلاً در عشق و محبت هم دیگر احساس آراش و خوشبختی مینمودیم، چرا باز هم این چانس را از دست بدیم؟ من پنج نفر را کشته و زبیلی به دوفتر منم است.
 این کلمات نواز شرکانه و سوزناک زبیلی که: ((دوست دارم، هولند، بخدا دوست دارم)) مرا از دنیای تصوات و خیالات چند دقیقه ای ام بیرون آورد. با خود گفتم: باید به پایان ماجرا رسید. زبیلی ادامه داد: همیلیو ترنتی اصلاً به خاطر پولیس را در جریان نیکداشت که با او شمشیر در ریافت دست یازند. در حالیکه خنک تم را می لرزاند. گفتم: ادامه بده ... باید حرف زد، همه حرفها را، همه گفتنی هارا.
 - من در مرگ پسرش قصر نیستم، این فقط انتقام میخواند باشد.
 او اینرا میدانست؟
 او برد پیروی بود یاول، ... او ترس داشت وقتی آدم خوف و اضطراب شدید داشته باشد، نمی تواند درست تمسقل نماید. او گفتم که بزودی در زالسبورگ با من ملاقات میکند ... با هم قرار گذاشتم. درست ساعت ۱۶.
 - او ترس ساعت ۱۶ را پیشنهاد کرد؟
 زبیلی جواب داد، او چنین فکر میکرد که این نقطه یک دام میتوانست باشد، اینووی یک ساعت قبل، یعنی ساعت ۱۵ آمد. او مرا به کتابخانه منزلش رهنمایی کرد.
 دین هنگام رنگ تلفون صدا آمد.
 - تلفون کننده، چه کسی بود؟
 - پولیس، غیر قابل تحمل بود. بایست آن - اتفاق قتل پیش می آمد.
 - اکنون اینجا در هتل زنده گی داری؟
 - بالاخره بایست جایی برای بود و پلش داشت.

اینووی هتل ایسکلینزور را برای اقامت ترجیح دادم.
 زیر چه نامی؟
 - زبیلی لوریدو!
 آری، من با معشوقه و محبوب همدل و همزمان وهم تنم تا آخر نتوانستم به این رایش که نام اصلی او زبیلی نیست، بی بیوم به او گفتم:
 یک عکس ترا به پتراندا نشان دادم. او ترا شناخت.
 - او ترس پولیس خواهد رفت؟
 - هنوز نه!
 - چرا نه؟
 - من باید به همه چیز بنفیدم زبیلی، به اینکسرانجام مرا چگونه یافته ای ... هتل های - زالسبورگ را دنبال توتفون کشیدم. در هتل پتراندا توأشدا بود. ترسد، نگرانی و دلواپسی عجیبی در - زبیلی به ملاحظه میرسید؟ با ترسد گفتم: من در - حالت بدی قرار دارم، هرگاه مرا نشان بدی، محبوس میشوم.
 گفتم: کجا معلوم که پتراندا نشانت بدهد. او نمیتواند من کجا بسر میبرم. بعد بالحسن



ارامتی گفتم. چون به کمک تضرورت دارم نسبت بتوشیحی پنهانی در قلم دارم. هرگاه یک عشق راستین در میان نمیبود، علی الرغم حساس بودن وضع بخصوص، اینجانب میبودم. برای اینکه ترا مطلعاً داشته باشم، اینک در برابر تو و ترسد قرار دارم ... در زیر این پل، درین سرمای کشنده در کنار اینهمه کفایت، انتخاب راه باتوست که - بدست گرداب حوادث مراد لرین زار رها میکنی ها هم دستم را میگیری و سون گلشاه خوشبختی وضع روانی نابه سامانی داشتم. انتخاب که امین راه ممکن و بهتر بود، آج که بعضاً عشق ها چقدر هولناک مخوف و شیطانی میباشد.
 ... و کلمات شیون و وصیت امیز زبیلی که دوست دارم ... دوست دارم، ((خدا با عاشقانت)) بهم در گوشه ظن من انداخت و مرا در انتخاب این راه دشوار گذشتن ها پذیرفتن از عشق که به پختگی رسیده بود، بیشتر باین بست مواجه ساخت.
 ازله ها بسون کوازیل در حرکت افتیدم.
 زبیلی آهسته پرسید: تصمیم ات چیست بر ایدست - پولیس میساری یا؟ حرفی نزدم. سخنانش را - دنبال کرد.
 - فرار نمیکنم، خودم را مخفی هم نمیکنم، لطفاً ورق بزیند

هرگاه تا پانزده دقیقه دیگر برنگردی، اینها
مردم درهوتل ایسکلنبرگ سورک ۱۲، اتاق ۳۰۷،
طبقه سوم سکونت دارم. اداره پولیس مک نورتلانت
دارد که متواتی هم چیز را با آب و تاب برایش تعریف
کنی.

به امتداد سورک خالی از راهبوسن در
والسبورگ راه انهدم متواتر به نهلی می اندیشیدم،
خوبی که به قتل دونفر متهم بود. من نهلی را
صیقا دوست داشتم، اما رفتن نزد پولیس را نه
وظیفه اساسی و اخلاقی خود مپشردم. در اتاق
شماره ۱۰ با وسوسه سحر ساختن ساعت چارصم تلفون
بهذا آمد، تا آنرا برداشتم، مامور تلفون پیش
گوشی قرار داشت و گفت تریه خوش را معرفی نکرد،
مخواست سرانجام برآید، صبح اول وقت یک گولاش قهوه
داغ نوشیده، سه سورک پرا زانتاب، بی اختیار بسواری
تکسی، به استقامت اداره پولیس روان شدم.

انکارم متلاشی بود. باری با خود میگفتم
اوهرگز مرا دوست نداشت، نه با خود، حال آنکه سن
واقعا او را می پرستیدم. قابل اداره پولیس که
تصمیم گرفته با بسواری های بلند قدیمی بود، از تکسی
پهاده شده، راسا سرانگ کسار اندرس را گرفتیم.
نشانی اثر را من دادند، طبقه دوم، اتاق ۱۳۴.
وقتی به اتاق کسار داخل شدم، با تعجب خانم
پتراوند را هم صحبت با کسار یافتیم.

زن مسیهد، با چشمان آبی راکه قابل
بدون هیچگونه آرایش شسته بود، کاملا افساد
برده بودم. او بلوز سفید و دامن آبی بتن داشت.
با کسار دست داده، دهنش شسته. کسار اندرس
گفت: مادر جستجوی شما بودم اقای هولسعد.
کسار تا این حرف را زد. من به سوی خانم رفتم
خیره شده، او زود نگاهش را از من برگرداند. کسار
گفت: صدانید، گذشته شاهکون پروتسهاک نام
دارد، نه نهلی لهدو؟ من خاموش ماندم.
مجدداً گفت: اینخو امروز صبح اول وقت مخواستیم
شما را اینجا فراخوانیم. پترا با صدای لوزانی گفت:
بلی، با زبان این حوادث بگذرید، چونکه من هم را
به آقای هولند نگاه کرده ام، کسار
کسار بازم پرسید: میزان صحبت شما و خانم
لهدو در کدام پیمان بود؟

زلفین
باز هم حرف نزدیم. کسار افزود: اکنون مو
ما هوتل به هوتل بدنهالتی میگردند...

در صورت پیدا شدن، صداتی با او چگونگی
برخورد خواهیم کرد. حرف ما اینست که او خانتکار
بزرگوست، حتی به شش یعنی ششاک بایستی
در روشنی و آگاهی قرار بگیرد.

وجود ظور غیر مترقبه داغ شده بود، کسار
گفت: یک سوال، چرا اینجا آمدید؟
آمد بدانم که شما تصحیسات تا ترا کرده آید یا
من شهر تارتک بگم، آخر او هم چیزی نماند.
کجا سفر خواهید کرد؟
اینرا تاکنون تصداتم. بعد با نهشند
پترا گفت: از همدردی تان سیاست دارم، و اداره
پولیس را با خشونت ترک گفتم. دیک کانی، قهوه
گرم طلب نموده، و از آنجا به نهلی در هوتل ایسکلنبرگ
تلفن کردم.

هر چه زودتر هوتل تارتک بگو، باید با هم
بیمیم. در قطار بیستم سینما تا پانزده دقیقه
دیگر نماند...
- آری، آری...
بزودی به فرانکفورت با ((کالمار))، یکی از
دوستانم ارتباط تلفونی برقرار و از او خواستم در مورد
موتی که قهوه را طوطی تاجاچی انتقال میدهد، معلوما
بدهد و بدینترتیب آدرس: ((سورک ۲۴ بویگ)) را از
کالمار بخاطر تماس با هلیگر معروف به ((گله مرده))
گرفتم. با صله وارد سینما شدم. یک نلم کارتونی
چالپ به نمایش گذارده شده بود. سینما بجز تظا و
اول آن که اطفال و نوجوانان بودند، متبانی خالی
بود. نهلی در قطار اخیر جا گرفته بود. با استفاده
از آدرس دست داشته، سراغ هلیگر را گرفتیم. او در
منزل نبود. ((الهی)) زش در بر را گشود، زنیسی
بود نهایت نره با قیافه عجیب که سینه های شکله
مانندش روی شکم بلندش سنگینی مینمود. حدود شصت
سال داشت و نهاد خشن بود، ابتدا خونخورد نمود
ما را به فراخواندن پولیس تهدید نمود. اما بعد از
اوصحانه طالب کک شدم و گفتم: میخواهم سرحد
برسم، البته با استفاده از موتی تاجاچی قهوه.
گفت: نشود بچنگ میبندید؟
گفتم: این درست در صورتی است که
قهوه های تاجاچی نیز به چنگ پولیس میبندد.

من با بون قهوه در پیاله آشنا بودم و
لیکن اینک در میان جوالهای قهوه پنهان بودیم. در
موتی هیچ مقلدی وجود نداشت. نهلی از روط
تا راحتی و همچنان از هوش رفت. باز وقتی بهوش آمد
تا دید که ماموین گرم موتی را غشش دارند،
خواست نهاد بزند که با دست دهنش را بست.
خودم رامحکتر به پشت کابین موتی چسبیدم و سرای
تازه نمودن نفس، دهنم را به سواخی چسبانده
بودم. دهنم، اخیر نهلی را با بسمار شکل و دادن
تفصی صحنی بهوش آوردم. با آنخو در نقطه مطلوب
رسیدیم. راننده بکس های ما را در گودال های
کنار سورک پرتاب کرد. وقتی بدنهال آن مجله کردیم،
هر دو در گودال لغزیدیم.

ده دقیقه بعد تکسی بی را پیدا هورد و به
استقامت موشن، به سواری آن راه انهدم از
شینیه تکسی به بیرون چشم درختم، آسمان
موشن تاریک بود. از فرط سرمای شدید، شیشه
پاک تکسی را بخ زده بود. از میان دهکده ها و
کلبه ها به جلوه گشودیم. کوه های بایر پوشیده
از ابر بودند.

((هوتل آسمان)) در نقطه مرتفعی از یک کوه
نزد یک کوه تقریباً با ارتفاع ۱۸۰۰ متر از بحر
موقعیت داشت که دارای اتاقهای مدرن، بار و
یک آشپزخانه عصری بود. مردی مست چپ هوتل را
برای مهمانان شخصی خود اعزام کرده بود. اما
عمر برایش بقا نماند. فابریکات فلز سازی متعدد ی
انجا وجود داشت، به گونه ای که زورنالیستان و از
جمله من چندین بار آنجا فرستاده شده بودم.
باورم شد که آنجا جای مناسبی برای پنهان کردن
زیلی از پیگرد پولیس است. هنگامیکه از تکسی
فرود آمدیم، مرد ببری که زیاد نمکین مینمود، بکس
های ما را از تکسی انتقال داد. توفان قوت تراز حد
من به او گفتم:
- زیلی، سرانجام باید از هم جدا شویم چونکه
محال است به اینگونه زنده می ادامه داد.

بار هوتل تاریک و شاعرانه بود. من در گوشه ای
نشستم. از مالک بار ((جون و آلگر)) یک ویسکی
مطلبه کردم. مشروب را سرکشیدم. از لولوبیکر
اتاق کمتر شماره دوی بیانی روی رختانوف بلند بود.
بعد راد بیوشن اخبار جوی را که از بر قباری زیاد و
سردی هوا اطلاع میداد، گزارش نمود. بناچار
دو باره وارد اتاق زیلی شدم. بعد تازده پرسید:
نرفسی؟ بلافاصله و بدون حرف مشتاقانه
به حاش چسبیدم و شروع کردم به باز کردن دکمه
ها پیش نا آرام نفس میکشیدم. لحظه بعد برهنه
در آغوش آمردم. ویسکی بدنم را گرم نموده بود. با
حسادت گفتم: خدا عاشقان را همیشه آرد...
درین هنگام صدای طیاره که به استقامت موشن
در پرواز بود، بگوش رسید.

زیلی را کاشم خواب برده بود. به او به گذشته
هایش می اندیشیدم. زیلی آنروز قبل از رفتن
خواب با من به گذشته برگشت و از آنروز تا رانیا دی
نمود و متذکر شد که پدرش میراث زیادی به ارث
نمود.

گرفته بود. از نینوسالهای نخستین زنده گییشان
سالهای برخاطره می بود. سالهای سفر به انگلند،
هسپانیا، فرانسه و ایتالیا. زیلی در ایتالیا متولد
شده بود. زیلی همچنان قلمه کرد که در سالهای
پسین، پدر ویاد درش خانه ای در برلین گرفتند.
پدرش موزیک فرا گرفت و زنده گی تابناکی برایش
پیشبینی میکرد. پدر زیلی چون میراث زیاده
بدست آورده بود. جواهرات قیمتی برای زینش
خریداری کرد. زیلی را نواختن گیتار پدرش به شور
می آورد. پدر ویاد زیلی، بعد ها بازی در فلسم را
آغاز کردند. بعد ها پدرش اسپ سوار ماهری شده
بود.

زیلی ماهانه ۳۰۰ مارک از یک فیشن شوی بدست
می آورد. سرانجام به تیاتر آورد و مورد نقاشی
عاشق و دل بسته اثر شد. زیلی از آن جوان
عنوان یک جوان دوست داشتنی نزد مادرش تو
صیف کرد. بزودی لحظات غمزه و اندوه و تنهایی
زیلی با مبتلا شدن مادرش به سرطان حلقوم که
یکسال بعد از آن مرد، فرار رسید. زیلی در روز
مرگ مادرش روی سن بارجه ای را اجرا مینمود.

زیلی با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتربار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زیلی نسبت به ((پیتربار))
شیارا) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
مدتی از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خودش بی پول و فقر دارد. حساب بانکی زیلی
روز تاز روز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتربار به تقاضای زیلی به کار نوشتن رومن
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتربار یاد شد. یکسال بعد زیلی از سوی پادارهای
که کامیکرد به روم فرستاده شد. زیلی آنجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

زیلی با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتربار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زیلی نسبت به ((پیتربار))
شیارا) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
مدتی از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خودش بی پول و فقر دارد. حساب بانکی زیلی
روز تاز روز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتربار به تقاضای زیلی به کار نوشتن رومن
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتربار یاد شد. یکسال بعد زیلی از سوی پادارهای
که کامیکرد به روم فرستاده شد. زیلی آنجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

زیلی با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتربار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زیلی نسبت به ((پیتربار))
شیارا) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
مدتی از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خودش بی پول و فقر دارد. حساب بانکی زیلی
روز تاز روز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتربار به تقاضای زیلی به کار نوشتن رومن
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتربار یاد شد. یکسال بعد زیلی از سوی پادارهای
که کامیکرد به روم فرستاده شد. زیلی آنجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

تمام روزهمه بیامون مناسبات اند و سخن میزدند.
مصمم بودند. به محض ختم جنگ در پای عقد همد یگر
بنشینند. تونیوترتی وقتی مینوشید، زیبا گیتار
مینواخت.
زیلی همچنان در آغوش قرار داشت و قلمه
میگفت. گیسوان معطروملایش روی بستروشانه
ها م چون آبشاری به نظرمیرسید. زیلی با
هسان بیهران خواب قشنگی که داشت به سوی
بجنره رفته بود. راکارزد. آفتاب سزده بود.
انگاشتم مدتهاست بیمارم و اکنون در آغوش دلدار
خود شفا می یابم پس از آنکه دوش گرفتم، فرما پیش
صبحانه را دادیم. هنگام صرف صبحانه به زیلی
گفتم:
من موشن میرم و از آنجا به وین. تا چند روز یگر
برمیگردم. عکس و مشخصات خود را بده. یک پاسپورت
ساختنی برایت دست و پامیکم. میخواهم به سوی
برا زیل برواز کنم. زیلی با آاد او کوشه، خاصی
گفت: راست بگو دستم داری؟
گفتم: احساس میکنم که بلی.
در کار میز صبحانه، نشریه ای گذاشته شده بود.
به یکباره این عنوان درشت نگاه هام را به خود
کشید: ((شاهدان عینی مدعی اند که قاتل ترنتی
زیلی لوید زنده است))

زیلی با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتربار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زیلی نسبت به ((پیتربار))
شیارا) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
مدتی از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خودش بی پول و فقر دارد. حساب بانکی زیلی
روز تاز روز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتربار به تقاضای زیلی به کار نوشتن رومن
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتربار یاد شد. یکسال بعد زیلی از سوی پادارهای
که کامیکرد به روم فرستاده شد. زیلی آنجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

زیلی با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتربار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زیلی نسبت به ((پیتربار))
شیارا) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
مدتی از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خودش بی پول و فقر دارد. حساب بانکی زیلی
روز تاز روز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتربار به تقاضای زیلی به کار نوشتن رومن
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتربار یاد شد. یکسال بعد زیلی از سوی پادارهای
که کامیکرد به روم فرستاده شد. زیلی آنجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

زیلی با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتربار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زیلی نسبت به ((پیتربار))
شیارا) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
مدتی از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خودش بی پول و فقر دارد. حساب بانکی زیلی
روز تاز روز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتربار به تقاضای زیلی به کار نوشتن رومن
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتربار یاد شد. یکسال بعد زیلی از سوی پادارهای
که کامیکرد به روم فرستاده شد. زیلی آنجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

زیلی با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتربار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زیلی نسبت به ((پیتربار))
شیارا) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
مدتی از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خودش بی پول و فقر دارد. حساب بانکی زیلی
روز تاز روز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتربار به تقاضای زیلی به کار نوشتن رومن
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتربار یاد شد. یکسال بعد زیلی از سوی پادارهای
که کامیکرد به روم فرستاده شد. زیلی آنجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

خدا با عاشقان است

زیلی با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتربار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زیلی نسبت به ((پیتربار))
شیارا) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
مدتی از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خودش بی پول و فقر دارد. حساب بانکی زیلی
روز تاز روز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتربار به تقاضای زیلی به کار نوشتن رومن
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتربار یاد شد. یکسال بعد زیلی از سوی پادارهای
که کامیکرد به روم فرستاده شد. زیلی آنجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

زیلی با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتربار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زیلی نسبت به ((پیتربار))
شیارا) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
مدتی از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خودش بی پول و فقر دارد. حساب بانکی زیلی
روز تاز روز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتربار به تقاضای زیلی به کار نوشتن رومن
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتربار یاد شد. یکسال بعد زیلی از سوی پادارهای
که کامیکرد به روم فرستاده شد. زیلی آنجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

زیلی با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتربار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زیلی نسبت به ((پیتربار))
شیارا) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
مدتی از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خودش بی پول و فقر دارد. حساب بانکی زیلی
روز تاز روز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتربار به تقاضای زیلی به کار نوشتن رومن
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتربار یاد شد. یکسال بعد زیلی از سوی پادارهای
که کامیکرد به روم فرستاده شد. زیلی آنجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

زیلی با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتربار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زیلی نسبت به ((پیتربار))
شیارا) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
مدتی از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خودش بی پول و فقر دارد. حساب بانکی زیلی
روز تاز روز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتربار به تقاضای زیلی به کار نوشتن رومن
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتربار یاد شد. یکسال بعد زیلی از سوی پادارهای
که کامیکرد به روم فرستاده شد. زیلی آنجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

زیلی با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتربار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زیلی نسبت به ((پیتربار))
شیارا) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
مدتی از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خودش بی پول و فقر دارد. حساب بانکی زیلی
روز تاز روز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتربار به تقاضای زیلی به کار نوشتن رومن
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتربار یاد شد. یکسال بعد زیلی از سوی پادارهای
که کامیکرد به روم فرستاده شد. زیلی آنجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

دوویسکی دیگر فرمایش دادیم و او حرفهایش را در نیال
کرد: شوهرم بایک آرتیست سینما در رومانیازدواج
کرد و آنجا زنده گی مینماید بعد از من و شورا
متوان باریتم بیانویالسد و گانه انگلیسی را اجرا
کردیم.
-۳۵-
پتراوند در طبقه بالا تی ویلا زنده گی میکرد. ویلا
بی باهمه بلحقات و ضروریات که تصویرهای خوش
به دیوار آن نصب بود. اما در هر حالتی برخورد
من با پتراوند، محض یک ظاهر آری بود. مطلقاً
من عاشق زیلی بودم و او هم حالتی کمتر از من نداشت.
-۳۶-
بازیلی مجدداً تلفونی تماس برقرار نمودم. او
برسید: برگه ای در دست پولیس افتیده که...
مجالش نداده، حرفش را قطع کرد. گفتم: ایمن
پسک حقیقت آشکار است. زیلی تاکید کرد: پس
زود بیا. از فرط تنهایی به مطالعه رو آوردم.
مطالعه زیاد نیز چشم نام را بدر آورده...
-۳۷-
حتماً زود برمیگردم. حتماً...
فصل سوم
-۱-
آنتاب می تابید و بر قباری قطع شده بود. آسمان
رنگ آبی داشت. خواستم به فرانکفورت تلفون
کنم. ابتدا به ابرار رفتیم. متعاقباً در منزل یک در
سورک ۱۷۴ موقعیت داشت، رو برو شدم.
برسیدم. خانم فونزیرگراستید؟
البته. چه میخواهید؟ صبح هم دونفر اینجا
آمدند. او زندانی شده ولی...
گفتم: امید اشتباهها مرا با پولیس عوض نگیرید.
شوهرتان چه وقت زندانی شده، میخواستم از وی
ککلی بظلم... او بایست یک پورتیت میکشید.

زیلی با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتربار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زیلی نسبت به ((پیتربار))
شیارا) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
مدتی از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خودش بی پول و فقر دارد. حساب بانکی زیلی
روز تاز روز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتربار به تقاضای زیلی به کار نوشتن رومن
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتربار یاد شد. یکسال بعد زیلی از سوی پادارهای
که کامیکرد به روم فرستاده شد. زیلی آنجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

زیلی با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتربار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زیلی نسبت به ((پیتربار))
شیارا) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
مدتی از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خودش بی پول و فقر دارد. حساب بانکی زیلی
روز تاز روز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتربار به تقاضای زیلی به کار نوشتن رومن
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتربار یاد شد. یکسال بعد زیلی از سوی پادارهای
که کامیکرد به روم فرستاده شد. زیلی آنجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

زیلی با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتربار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زیلی نسبت به ((پیتربار))
شیارا) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
مدتی از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خودش بی پول و فقر دارد. حساب بانکی زیلی
روز تاز روز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتربار به تقاضای زیلی به کار نوشتن رومن
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتربار یاد شد. یکسال بعد زیلی از سوی پادارهای
که کامیکرد به روم فرستاده شد. زیلی آنجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

زیلی با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتربار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زیلی نسبت به ((پیتربار))
شیارا) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
مدتی از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خودش بی پول و فقر دارد. حساب بانکی زیلی
روز تاز روز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتربار به تقاضای زیلی به کار نوشتن رومن
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتربار یاد شد. یکسال بعد زیلی از سوی پادارهای
که کامیکرد به روم فرستاده شد. زیلی آنجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

بقیه از صفحه (۶۱)

بخت او متوجه شد ، با آهی گفت : گریه نکند ، زندگی به گریه افزوده و تماشای گریه اس . خدای مهربان را می بیند ، بلکه رضایت خدای بزرگ چه میکند . تو مادروم پدربهرمان داری و ناتوانی مثل اولاد بزرگ ساختن نم نخو ، خدای مهربان .

۱۰ با زبان همدی گفتیم ، اما در دل هزار حرف داشتیم ، تا به او بگویم . خدای مهربان خواهد بود . مادرم بر من حسد ، اما حق هیچ نگفتم هر چه داشتم در دل من بود ، همه چیز ، همه کسی چتی او را بیگانه بینداشتم اگر چه او صیحوست در دل غم دیده من راه باز کند ، اما من این در را نمی گویم .

وقتی به مکتب رفتم ، آن شوخی ها و ناله گویی ها از من فرار کرده بود ، دیگر کسی نبود که از من بترسد ، همدستی هایم را دیگر از دست نیکو کردم ، بر آن هفتاد تنی ماندم ، معلمین متوجه شدند که من بیک شاگرد آرام میدل شده ام . همه میگفتند که حادثه تصادم بر من اثر گذاشته است .

من دیگر هیاهوی بیرونی نداشتم ، این غمنا هادر دل من نهفته بودند . شب ها خواب نمیبرد ، از کلکین خانه ، قبرستان را تماشا میکردم ، قبرستان آرام و خوش مردگان را در برداشتم .

سرود غم در دل من نشست . از همه جدا شدم ، به مسافلی عروسی شادی تصرفتم ، همه ها خوش نمی آمد . در جمع و جویی مردم دل من تنگ میشد . همیشه با آنی قبر مادرم میرفتم ، زار می گفتمت و از آن صد ها من خاک با او حرف میزد ، گویا دل را میگفتم ، گاهی این حرف ها بلند تر گفتمت ، میشدند که خودم می شنیدم . او همیشه با من با آنی قبر مادرم میرفت ، دل داری ام میداد . تنها او بود که همراهی کنی غم دل را میگفتم ، او همراه و همبازی کودکی ام بود . وقتی که میرفت صد هفتاد تن میداد تا نگویم .

دل من هوای غصه ها داشت و تنم هوای نوازشی . شعرهای شاعران بر من اثر میگذاشتند و قصه های نویسنده گان در من خیال می ساختند . دل من صیحوست با دروید یوار ، سنگ و کوه و گیاه حرف میزد ، آدرس میدادم . مرا داشتم ، میدانستم در کجاست ، فامیل ام . میگفتم که اولها به پسرانتم نیامد و حاله ام از فرزندگی نزد تو مانعی آید ، این حرف را خودش به کسی هلمی گفته است . من که تنها می ماندم ، گاهی باید درم در خیال حرفهای میگفتم و در خیال از او هم جواب میگرفتم ، با مادرم همیشه حرف میزد و ولی از او جوابی در پیشم نمی ساختم ، مادرم زن قبولی بوده که اسم قبولی هم داشت ، ایسان گلی بود ، که دست ناتوانم زندگی پر ، پیش ساختن مادر قبولی مرا حسودان به چشم حسودی نگریستند تا آنکه بهر ایش ساختن اسم قبولی او (مهم) بود .

دیگر نمیتوانستم از دیداری که مرا بزرگ ساخته بود . پول بخواهم . رفتیم در موسسه بوت دوزی ، به بحث کارگر شامل کار شدیم ، مزد میگرفتم و ضروریات زندگی را رفع میکردم ، همه میگفتند کارکنم ، اما من نمیخواستم که برای پول ، دستم به افراد خانه دراز شود . صبح میرفتم مکتب ، چاشتم باشم گریه پشت من کاری نشستم و هر دهک کوس جهت فراگیری خطاطی و رسای میرفتم ، شامگاه که می آمدم ، او را میدیدم . برایش قصه میگفتم ، تنها با او خوش بودم حرف میزد ، او هم خیلی به حرف های من گوش فرمای نهاد . سال

ها با بهاری آغاز میشد و بهتری انجام مییافت ، او در رشته طب شامل پوهنتون شد . او دیگر درس میخواند ، از اینکه نتوانسته نترسم بیاید از من معذرت می خواست . من با انکار خودم مصروف بودم ، چهره مادرم را روی صدها ورق ترسیم میکردم ، وقتی تمام میشد به او میدادم ، تا ششتم کند . او می دید خیلی خوشحال میشد . اسم مادرم را با هفت رنگ و هفت خط و هفت دهنای نوشتیم تا او بخواند و صدیق کند که موافقت . او می دید و لبخند خوش روی لبهایش می نشست . پارچه ای نوشتیم شعر گویم ، می ساختم ، او ترسش همه چیز که ترسیدم میگفتم ، نگاهش . تا آنکه پدرم به او میبرد ، نگاهش تبدیل شد ، لنگش برادرش وظیفه معنی داشت و قابل آنجا بود ، تراز شد ما هم یکجا آنجا بودیم ، بارش می بستیم و راهی شهر بیگانه میشدیم . او من خیره شد ، نظوری که نتوانستم بیشتر از لحظه . به چشمش خیره شدم و از قصه . جدایی ما گویا ها کردیم ، دستم را همان دستش گرفت و رهم را برای اولین بار بوسید . آن بوسه برایم خیلی شومین بود . بوسه واقعی و راستین بود ، طعم بوسه او تا اکنون خیال مرا گرم می سازد . اولین بوسه و آخرین بوسه او بود و دیگر نمیتوانستم بوسه داغ و گرم او را نصیب شوم .

مسافر کردیم ، به شهری رفتم که آنجا مردمان ساده و خوبی داشت ، باغهای سبز و ریاضات و نیلی آرای داشت ، این دیباچه . یکی از دیباچه های بزرگ بود ، روزهای رفتن و در آن دیباچه ای شمع آفتاب در پیشم و من آن را میباید اوستی که بازمیای در آنجا ، بر آنرا شسته بود مرا میباید اوستی انگذ ، چلچله های وحشی که با همدیگر بجای میزدند و تا در دستها میرفتند مرا میباید اوستی انگذ ، ماهی های کوچک و زنباک در بین آب می رقصدند و جویو میشدند مرا میباید اوستی آورد . با بدن باران بهاری ، بوی خانه های گاه گلی را بلند میکردم ، او این بوی خوش داشت ، بهادم می آمد که با آب دیباچه های گلی را ترسمی ساخت و آن زمان که شوخ می باک بودیم مراد میکردیم .

و میگفت : بیابوک ، مرا هم این بو خوش می آید . خوشه های نورس گندم را بخاطر او میدیدم که روزی در شعری نوشته بودم ، و او اقتدر خوش آمد بورد که هیچ توصیفی نمیتوانست بکند . در همه جا با او بودم ، همه جا او با من بود .

دوران گذشت و ما آمدیم به آن کوچه ، با آن هم کوچه گی های آشنا سلام کردیم ، او در آنجا بود ، ولی بدیدن ما به احوال پرسی ما هم نیامد ، همه اعضای فامیل ایشان آمدند ولی او نبود . همه ما پرسیدیم که او کجاست گفتند : کاری داشت آمده ، نتوانست بیاید . در جمع آنهایی که بودند ، گویا هیچ کسی نبود . برخاستیم بطرف خانه شان رفتیم ، حلقه دروازه خانه شان ترا کوبیدیم ، به امید آنکه او در آنجا باشد . خان جوان و قبولی در را گشود ، با عجله پرسیدم که او کجاست ، بیخود زده بمن نگریست ، در همین وقت او را دیدم که آمد . میخواست پرسش چرا بدیدتم نیامدی ؟ ولی من موجودیت آن خانم نگذاشتم تا سوالم را بکنم . او در نزدیکی ام قرار داشت ، به چشمش نمی دید ، سوش را زهر انگذ بود و وقت خانم (۰۰۰) جان و اینها (اشاره بمن نمود) ، (۰۰۰) جان ، زن لایق زده شد و یکباره گفت او شما را زینت کارخان خیلی تمسلف شنیده ام ، بفروید خانه بیاید ، بالبخندی که روی لب داشت دستم را گرفت و به سوی خانه روان شد ،

رسان در ملتون

ادویه مورد نیاز شما را به قیمت مناسب عرضه میداریم .
۱۰۰ ری ، خوشحال میشوید مقابل لیسه همین گسی

چند قدم تا خود آگاه رفتی بعد ایستادم و گفتم : نمیتوانم ، یک وقتی دیگر می آیم فقط آنها را مادرشان کاری داشت ، مرا فرستاد و اشاره به ((او)) نمودم . او بطرف نگریست از خاتمی معذرت خواستم و اجازه گرفتم ، هر دو از دروازه خانیشان که فاصله گرفتیم و بعد از سکوتی که دل میخواست با او از گذشته های مان قصه نایم و از جویو دربارش قصه کنم ، از ((او)) که بی فراشده بود ، تنهایی ساخته بود ، غم تازه مرا تازه تر ساخته بود . ولی هیچ نگفتم ، به چشمه اش که یادگار کودکی های ما بود خیره شدم ، مقابلش ایستادم و گفتم : عروسی ات مبارک . او هیچ نگفت و حتی بطرفم ننید ، نظریه ایستاده بود ، ایستادم و به حرکت افتادم . چند قدم برداشتم دو باره عقب را دیدم بعد از آن دوباره به راه افتادم و چشمم زمزمه کرد ، عروسی ات مبارک . عروسی ات مبارک .

به کلبه ام برگشتم ، چهره ام را در آینه دیدم .

کوچه های پرتابه از میباید خواست

خطی روی پیشانی ام نقش بسته بود ، زیر لب زمزمه کردم : ای تقدیر با من هر آنچه می خواهی بنما . بطرف آسمان دیدم ، ابرهای تیره داشت ، ابرهای کعبه اکنون دلشان از غصه می گنجد . هوای گنبدن دا تیره کی بردلم نیز چنگ زده بود ، غبار غم دوباره راه بسوی کلبه یخ زده ام باز کرده بود ، به عکس ما درم نگریستم ، بیادش افتیدم ، بسان طفلی دریای مسافر گریستم به سوی مزارش رفتم ، کوچه سیاه بود ، شام چادر سیاهش را گسترده بود ، با آن مزار مادرم . رسیدم ، نشستم ، باد شوخی موهلم را بگریه ام میزد . باران دانه ، دانه می بارید ، آسمان تیره تر میشد و زمین سیاه تر ، با بدن برف شدت گرفت .

وزمین سیه ای : ای مادر ! تو که امروز درین بستر آرام خاکی خوابیده ای ، روح شاد باد . من راتنها گذاشتم ، تنهایی همدی داشتم که تو او را ، می شناسی و او هم رفت زنده کی من رفتی مادر ! اشک من طغیان نمود . هر بار که چشم می بستم زانهای آن بیشتر انیض می ریخت و صورتم را نوازش میکرد ، ای مادر ! تو گلشن زنده میبودی ، حد اقل غصه ها دل دخترت را می شنیدی که ... دستم بر موهای من نوازشگر شد . سر بلند نمودم ، او بود ، ایستادم سراپایم را برف شسته بود ، بطرفش دیدم آهی کشیدم و گفتم : مادرم گلشن زنده میبود . میتوانستم دردی را که زندگی هدیه ام کرده برایش میگفتم . او در حالی که بغض گشیش را میخورد گفتم : ده آن شام ، ده آن باران ، چرا اینهمه آمدی ؟ روح مادرم عذاب میکند ؟

روز بختاندم و گفتم : ازت خواهش میکنم دیگر در سر قبر مادرم که بودم نیایی بپراه افتیدم ، تند ، تند گام برداشتم و خودم را بکلبه ام رساندم . برف کوچکی را سپید کرد . او مثل همه سالها برای پاک کردن با ماها روز با من بود و من هیچگاهی نتوانستم درین کلکین بیایم و او را تماشا کنم . اینم پنجره ایتم به کوچی می دیدم ، چاد گذشته ها در من پیدا میشدند . جوان شسته بودم ولی هیچگاه او را نیامدم نمی رفتم ، هر لحظه بیانش بودم ، هر شمر گوته را بنام ((او)) نوشتیم و خودم حفظش کردم وقتی او را کار کوچی میدیدم فقط سلام میکردم و پس وقتی به خانه شان میرفتم مثل چای لیس تصدیق از عروسی خانه میکردم ، او خانم مهربانی داشت که همیشه بر من لطف میکرد . دختری تولد شد ، قبولی و نازنین ، آهسته آهسته بزرگ میشد و من دیگر همه خیالم بسوی غزال میرفتم ((غزال)) نازنین تهن موجود روی زمین زندگم بود ، او من این گریه بود وقتی در دفتر میرفتم و او با مادرش میرفت همیشه تا ایستگاه در بغل من بود ، با من حرف میزد ، وقتی خانه می آمدم او در خانه ما بود ، با هم کسی را میفرستادم تا او را بیاورند ، برایش هر شام تنه می آوردم و او ذوق زده بدامانم خوشتر می انگذ ، دوستش داشتم ، خیلی دوستش داشتم .

روز ها گذشتند ، نهال ها ریشه سبزی گراید ، دو شب خانه خواهرم رفت شوهرش مسافر شده بود .

بخاطر تنهایی او شامها به خانه ایشان میرفتم خواهر زاده های زبایم دور جمع میشدند ، خواهر مهربانم که بهتر است ((دختر خاله)) نکم خیلی خاطر میخواست ، شام شب دوم همینکه وارد خانه خواهرم شدم دیدم از خانه ما کسی را فرستاده اند تا بیایم . شب ناوقت شده بود نرفتم ، صبح به طرف خانه روان شدم ، همینکه داخل خانه شدم همه تهریکی دادند . پرسیدم چه خبر است ، چه راتهنسک میگوید . تا آنکه خاله ام شوهر خاله ام با خنسنده گفتند : نامزدی ات را با ... حرفه شان را قطع نمودیم و گفتم : چه میکنم ؟ تهر آلود و خشمگین شدم داد و نپیاد بر آوردم ولی شوهر خاله ام گفت : من با آنی تو همینقدر حق ندارم ؟ گفتم : تو حق داری اما ... حرفم را بپوشد ، اگر پدر میدانی قبول کن ، قبول کن ، قبول کردم ، پنجه های زهر آلود مرگ هم اگر گلهم راخته میکرد ، قبول میکردم .

مغز نامزدی ما با شوهر و شطاش بی پایان رسید ، همه تهنسک گفتند ، همه بودند ، جز او اگر او نیاید میبود چه میشد ؟ نیدانم چرا نیامده بود ؟ فامیلش خانمش ، دخوش همه بودند ، جز او و او را بیاید می پالیدم ، اما در جمع مردم نیافتم .

روز بعد آن از خانه سوی دفتر میرفتم صبح یک روز نیمه روشنی بود ، او را در مقابل دیدم ، ایستادم سلام کردم ، سلام کرد بطرفم خیره خیره دید و گفتم : نامزدی ات مبارک . این حرف در جایی گفته شد که روزی در آنجا من برایش گفته بودم عروسی ات مبارک .

چند ماه گذشت تا آنکه عروسی ما برپا شد . من بسا شوهرم به خانه که بدستانم تهیهش نموده بودم ، یکجا زندگی میکردیم ، او را دوست داشتم ، به همه اعضای فامیلش احترام میکردم ، شب ها شوهرهای خودم را که ارزشی فراوانی داشت برایش میخواندم ، به او میگفتم تخنی های زندگی مرا خیلی آزاد داده اند ، تو هر چه درد های من باش ، دوسه ماه گذشت ، ذوق شاعرانه و سلیقه ام را تصدیق میکرد ، ولی حالا یکسوی غروبی جا پیدا کرده بود .

ای خدا تو رحم نما ، فکر میکنم ، دیگر با شوهرم خوشبخت خواهم بود ، طفلکان مقبول و نازنینی خواهم داشت و آنگونه مرمادری را برایشان بدهم که هیچگاه کمبودی احساس نمیایند .

ولی او (شوهرم) خیلی تغییر کرد . هر کسی را که بخانه ما می آمد ، بعد از رفتن بدرد میگفت ، کسی را بالاتر و بهتر از خود نمی شمرد و چیزی که میخویدیم به قیمت بلندی یا گرانی بدیگران و انبوه میگرد ، رقابت های بیجا با دیگران میکرد و لاف هم میزد . آهسته ، آهسته مرادش نام میداد ، به پدر و مادرش توهین میکرد ، می گریست و از غافلغالی بیجا اش حس می شدم و برای او در وقتی که آرام میبودی گفتم : همسایه ها چه میکنند ، اینقدر غافلغالی نکند ، دست به لب تو ببرد . فغانم دل بیشتر . طفلیان کردند ولی صرف می گریستم . در نهایت را روی صفحه های کاغذ می ریختم ، با آنی قبر مادرمی رفتم و در دم راه خاک گویش می گفتم دل امراتلسی میدادم . تمام روز صرف خانه بودم ، از ظلم . پرتارتر میکردم .

شب هادی تر بخانه می آمد روزهای جمعه و رخصتی بخانه نبود ، از دردم تا آنکه بگاهد ، به دردم می افزود . او میخشد و در شناخته بسترش نمودیم ، خیلی دل تنگ بود ، بسان مرغی که قفس سینه ام می تپد ، دیگر روزها صبر بدیدنش میرفتم اما اینبار خواستم بیشتر از ساعت مو عود که به او داده داده بودم بروم .

دروازه اتاق را گشودم ، او روی بسترش افتیده بود ، دختری در نزدیکی نشسته بود ، موهای سیاه چنگ چنگی داشت چهره گندی و قدم توسط داشت ، همراهیش سلام کردم ، دستش را فشار دادم ، به طرف شوهرم رفتم دستش را فشار دادم ، او در نزدیکی گوشم چیزی گفت نفهمیدم ، نشستم ، زن به طرفم خیره شد ، من که از صحبت زن هیچ نفهمیدم پرسیدم : معذرت میخواهم ، شناختمان ، زن تیزه چهره ام نگریست . رنگ رخ شوهرم پدید بطرفش نگریستم ، پرسیدم : اینجا را شناختم ، معرفی کنید ! آن زن به شدی گفت : ما اینجا چه می کنید ؟ کی هستید ؟ خندیدم و گفتم : من خانم (اشاره به شوهرم) و به عبادت شان آمده ام . شما ... زن حرفم را بپوشد و گفتم : شما جدا شده اید ؟ گفتم : از کی ؟

شوهرم در بین حرف ما در جد از من تقاضا کرد تا بروم بیرون شوم از اتاق ، تازه نفهمیدم که از چه قرار است . او کیست ؟ زن گفت : من نامزدش هستم .

با آنی بستر شوهرم نشستم و آهسته از خانم پرسیدم : شما نامزد او هستید ؟ گفتم : بلی ، گفتم : از من خبری داشتی که خانم اینها هستم ، گفتم : نه ؟ مرا گفتم ، تو طلاق داده . شوهرم زن میزد و نیدانم چه بگوید ، بطرفش دیدم و گفتم باکی زندگی میکنی یا منس با یا نامزدت ؟ گفتم : با نامزدم ، گفتم : شکل من چه نیست ؟

او می گفت : به مردم هستم ؟ گفتم : هان مثل دیگر مردم بیگانه . گفتم : خن چرا کب نمیژی ؟ گفتم : با آهی گفتم : کب ندارم ، تمام گریه بپوشد . گفتم : حال چهره بگم ؟ گفتم : فغانی حالت گفتم : او فغانی فمخوش گفتم .

دستان او در دستم دارند ، در هر خانه که مردم قدر و زنی دارم ، همه با من از خوشی هار حرف میزنند اما تنهاییم که از خوشی هاتمه ندارم تا آنکه به آنها بگویم جز آنکه قصه غم را بگویم .

بقیه در صفحه (۶۲)

سرنوشت «مدرن تاکینگ»

۴۳ میلیون ریگارد دیتربولن و توماسی اندرسن در جهان بفروشی رسیده است

حالا دیتربولن میخواهد قتل جدیدی را افتتاح نماید

سرنوشت موزیسین های دوگانه * آلمان غربی گروپ ((مدرن تاکینگ)) چطور شد ؟ چرا آنها باهم کسرت اجرا نمیکند ؟ بلانهای دیتربولن و توماس اندرسن در آینده چیست ؟

این دو دیگر موالات است که دوستداران موسیقی آوازخوانهای دوگانه * آلمان غربی مطرح میسازند * علی الرغم آنکه گروپ ((مدرن تاکینگ)) ازهم پاشیده است ولی فعالیت های هنری دیتربولن و توماس اندرسن بطور جداگانه ادامه دارد * هازم هر دو در مرکز توجه منتقدین موسیقی قرار دارند *

طرفداران موسیقی ((مدرن تاکینگ)) نه تنها در آلمان - فدرال بلکه در ایتالیا ، اطریش و کشورهای سوسیالیستی حتی ایالات متحده و انگلستان موجودند ولی گروپ مذکور هیچگاه در جمع ده ((گروپ داغ سرشناس)) Heal - Parade جهان جای پای برای خوش بازنه نمودند *



دیتربولن و توماس اندرسن همواره با یک بازوگان ها تهریها یکسال قبل خانه بی رادر ساحل بحر خریداری نموده و خانواده هابریک دارای آپارتمان جداگانه ولی خوشبخت شتوک اند * هرگاه دیتربولن هبای نهاد نمیداشت حاضر بود تا بیشتر اوقات فراغت خود را در آنجا در زمینه * که بعد از جدایی از توماس اندرسن گروپ Blue System ((بلوسیستم)) را ایجاد نمودند * در سال ۱۹۸۶ آنها گروپ جدید دیتربولن دوویسن آلبوم موسیقی خوش رانجام ((حرارت جسم)) Body Heat برای دستدارانش آفرید *

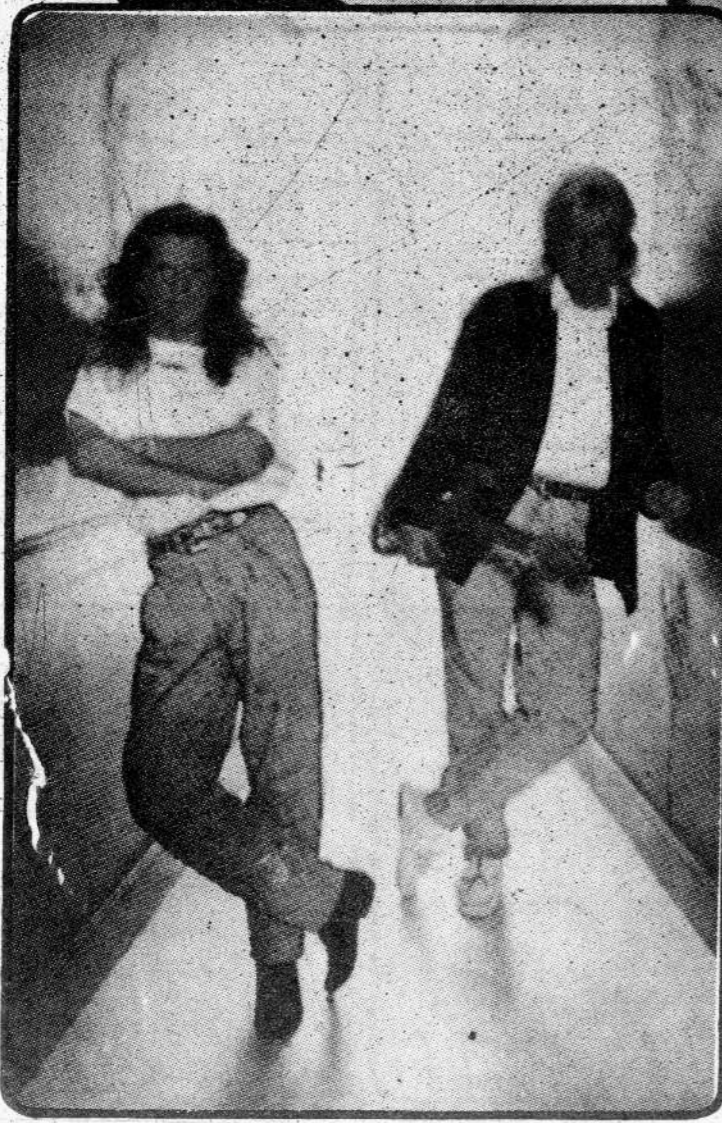
حالا بدون رفیق عصی مزاج خود توماس اندرسن دیتربولن صدم است تا جلوی تازد و قتل جدید پیروزی را فتح نماید * او

چطور شدند؟



گروپ همیشه باقی ماند تا شش ماهه * آنرا از هم پاشید * دیتربولن میگوید : ((اندرس همیشه ۴ الی ساعت ناوقت از بده برای ثبت ریکارد جدید به سندیومی آمد این عمل او برای ما غیر قابل تحمل بود هیچ گروپ دیگر در چنین وضع نمیتوانید موفقیت بدست آرد * همیشه مشکلا جدید زاده میشد حتی زمان ثبت تلویزیونی * چرخش در روابط ما زمانی بوقوع پیوست که برای توماس چیزهای دیگر پراهمیت تر از همکاری در ((مدرن تاکینگ)) گردید * دیتربولن معتقد است که در جدایی ((مدرن تاکینگ)) قبل از همه مقصر اصلی همسر توماس ، نورا است *

قبل از معرفت با نورا ، توماس کاملاً انسان دیگری مستقل بود * ولی بعداً همه چیز وارونه گردید * طور مثال باری در حین ثبت صدیقی ، توماس همه چیز را رها کرده با همسرش به میلان ایتالیا برای خریداری -



کلمین لباس شای زنانه سفر کرد * همچنان وی به پرنس کوچک شهادت یافته بود که در ((آسمان هفت)) می زیست *

هرگاه اگر ما خواستیم سفرهای کسرتی به دور جهان بشل ((سکر پوئس)) (Scorpions) داشته باشیم لازم بود تا وی پنج - روز بعد از وقت موعود بوسله (پیکا معمولی) ظاهر و آماده گردد *

آری ، بولن بخانه موزیسین و پرودیوسر سکوی پروزی تکیه زاده است * ((انقام آواز اندرس)) باعث ایجاد گروپ ((بلوسیستم)) یا ((سیستم آبی)) گردید که ارمغان آن زایش دو آلبوم است و فعالیت پیگیری در این راستا باعث قرار گرفتن وی در بین سرشناسهای موسیقی آلمان فدرال گردید *

کارهای بولن به صفت پرودیوسر ، آوازخوان های چون (سی . سی . کی) و بریت نیلسن را به شهرت رسانید و خود دیتربولن افتخار می نماید که به آنچه دست یازیده ((که هیچکس بدان نایل نگردیده است)) ساخته های او شش بار به شهرت رسید ولی خودش دو زمینه * فراورده های موسیقی اش خوشبینانه قضاوت نمی کند زمانیکه پای شهرت بیلتس بلیتل هادرمیان باشد *

اومعتقد است که از نقطه نظر موسیقی امکان آنرا در تاسا به گروپ سهدنی (ABBA) ایبا نزدیک گردد *

((گاهی بن میگوید که بسیاری از آهنگهای ((مدرن تاکینگ)) شبیه هم اندمن برایشان میگویم تا به نام چیزهای که در آلبوم است نظر افکنند * فکر میکنم مهم آنست که وقتی رادیر ، ساخته های مرا پخش میکنند شنونده باید تا فوری آنرا بشناسد * مجله شیگل زمانی نوشت ((بولن ضعیف دوستدارش را روشن قلب آنها را قوت می بخشند *)) چنین قایسه را من دوست دارم * من طرفدار صلودی های روح انگیز هستم که به انسان نیروبخشند *



دشمنان دشمنی

دیارانې یا مینې ډولونه

یارانه یا مینه د انسان د پناهه گونو خوا سو په وسیله په پناهه ډوله پخو نندار شوي ده . د لاسي د حس په وسیله د لمس کولو د شامسي د حس په وسیله د بوي کولو . د ذایقي د حس په وسیله د خپلسو . د باصري د حس په وسیله د لیدلو او د سامعي د حس په وسیله د اوریدلو مینه .

د لمس کولو مینه هغه مینه ده چې په ښاري سرویسونو کې د گټې گونې لمبرکته د لاس په لگیدلو سره منع ته راضي . د ډول لاسي مینه په دغه لډوي کې ډیره ښه انحصار شوي ده :

لاسدي زما په لاس ټکر شو
په دې خبره چې یاري د سره کړمه
د بوي کولومینه هغه مینه ده چې د بوي په وسیله زړه ته لاره پیدا کوي . په دې مینه کې مین د مینې د زلفو په بوي پسې لیونی وي لکه چې وايي :

داسې د یار د زلفو پسې دي .
که د زار په ښار په کوڅه راغلی يم

د خپلو په وسیله مینه هغه مینه ده چې د شونډو او وږی په وسیله د زړه صفد وچي ته ننوي . او تر ټولو خوزه مینه ده دغه ډول مینه د اېس کرم د خپلو په وخت کې رامنځ ته کړي . لکه چې وايي :

ستاله نري زې قربان شم
چې اېس کرم دې پرې خاڅه مین دي کړمه
بله مینه د لیدلو مینه ده . د مینه د سترگو له لاري زړه ته سرور ښکاره کوي . چې د نجونو ښوونځيو تومخ د ډول په یونظر مینیدل ډیر لیدل کړي . په دې هکله پاملرنه وکړي دغې لډوي ته :

په زهر و سترگوراته گوره
پې شرمه شنه یاري نه د سره کړمه
اوله مینه هغه مینه ده چې د غوږ وټوله لاري زړه ته ننوي . دغه مینه په رسني دفترونو کې د تېلفوني مینې په نوم هم یادوي . لکه چې وايي :

په تېلفون کې راغز یز
زه دې په تشه غږ یدامینه يم

اوز د دخلکوله نظره

- د نېغو اوز ده نوکان د بیکاري علامه ده .
- د نارینه اوز ده وښتان د ننی . تېلی او کوڅه گشتي توبه دي .
- د اوز د او ډیر خوږ سرحینه ناپوهی ده .
- د تېري کونکو لاسونه تل اوز ده وي .
- سري باید پښی له خپلی پر ستنې اوز دي نه کړي .
- اوز ده بې توبه د سوبه او شر وپو غښلو په وخت کې په خپله تجربه کړي .
- او اوز ده زړه اېوال فرج د سوری د کلاسیک ادب مشهور لیکوال داسې بیانوي : (پوتن په کتاب کې ولوستل چې ډیره اوز ده .
- زړه د حماقت علامه ده . په دې وخت کې یې خپل لسان ته پسه هنداره کې وکتل او وی لیدل چې دده زړه هم له حد نه زیاته اوز ده . هاخوا د پخوا یې په بیاتي پسې مخ وار اوه . خوبیا تاسی یې پیدا کړه . وروسته یې خپله زړه په موتی کې ټینگه ونيوه . اوله موتی نه راوتلی زړه یې د ډیوي لمبې ته نږدې کړه . کله چې زېري او وواخت نو د اوز په لمبه باندې د نوموړي لاس وسو اوله ډېري نه یې لېري کړ . په دې وخت کې نه یوازې دده زړه وسو - لمبه . بلکې مخ یې هم ورسره وسو لمبه . وروسته له دې پېښی نوموړي د کتاب په حاشیه کې ولیکل چې :
- د اخیږه رښتیا ده . لکه چې په توبت رسیدلی ده .

پسرلی په لنډیو کې

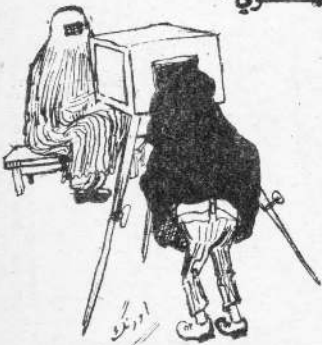
اشپزان شخص غاري گسرخسې
وخت پسرلی شو شنه بالک به بخوښه
بهاره بکله مسی خوښی زړي
چې تاکی خورمه شنی شوتلی ډانډ یگونه
په شنو شوتلومی خوله شنه شوه
اوس به په شنو شونډو د یار سلام ته څمه
د پسرلی په وخت کې راشه
ما به اوسل کی سړي ملی توبلی وینه



د سرگرم له پېښو څخه

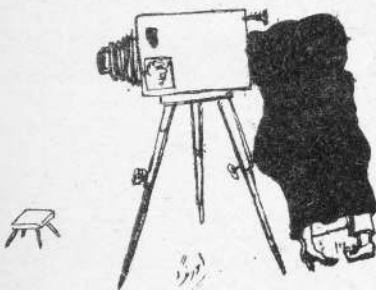
يو خو غلا شوی و چيزی

— اد بي غلا دي اد بانوگارد ي .
 — جيب وهونکی دوه پوله دي .
 يوهغه چی به گټه گونه کی دخلکو
 جیبونه وهی . اول هغه چی
 د جیب به محای پردی مضمونونه
 وهی .
 — غل یوازی بیسی او سامان
 پتوي . خواد بی غل انسانان
 پتوي .



پسرلی

پسرلی له دري برخو (په —
 سر — لی) خخه جوړ شوي دي
 دا په دي مانا چی به دغه موسم کی
 بارانونه پ یروي اوجی بارانونه پ یو
 شی . نوبه کوچوکی ختی اولای —
 بید اکیزی . دغه لی (لای) پیر
 بله د زار ه بنار په کوچوکی د سړي
 په سره راوړي چی له همدی
 کبله له (په — سر — لی) خخه
 پسرلی جوړ شوي دي .



په بنار کی ناروغان پیر دی . که درملتونونه

د ورستیو قیقوشمیرنواولتنو له
 مخی خرگنده شوي ده چی په
 بنار کی له ناروغانو خخه درملتونونه
 پ یوي . خوافسوس چی د ناروغانو
 د نسخی داروکی نه بید اکیزی .

سرپرست رئیس

د راد یوجرید ی پرله بسی داستان :
 لومړی برخه

د جریدي د پرله بسی داستان خوز ولوستونکو
 سلام !

په دي هیله چی د ژبی په سر ه هواکی له سینس
 خرسید لو . بزوي بهید لو اوډ اکثره د تللو له ناروغیو
 په امن اوسی ، د دي اونۍ پرله بسی داستان بیلی
 کوو : « لنه موزیک تاسی به خپله وڅزی وي »
 راوی : هغه وخت یی زموږ ریاست د پتاتو
 سپینولو د مستقل ریاست په نوم یاد اوه ، وروسته د —
 پتاتوسپینولو کمیته شوه . او اوس نه یوهیزم چی نوم
 به یی خه شی وي ، بلکه چی ماتقاعد کړي دي او په
 خپل کورکی پتاتی سپینوم .

خداي می دي غاړي نه بند وي چی د خوشلیزو
 خبره ده . بلکه چی په هغه زمانه کی له پتاتو خخه
 د چیس جوړ ولوسعت زموږ په هیواد کی منع ته
 نه و راغلی ، اوکه راغلی و نوله همبرگرسره یی لا —
 خپلوي نه وه کړي ، که خه هم په دغه ریاست کی له
 پتاتوسپینونکو ، پتاتی خور ونکی پ یوو ، خو ورغنیس
 کارونه به د ویره په چپه چوستیاکی سرته رسیدل چی
 حتی د پتاتو خور لوبه وخت کی به د جا د خولسی
 خر بهار او شربهار هم نه اویدل کیده ، تردی حد
 چی سړي به فکر کاوه د ژوند یو هدیره ده . « په
 دغه محای کی یو آرام او غمگین موزیک وڅزی وي »
 خوله ورخونه یوه ورځ دغه له مود و راهیسې
 ویده ریاست سمد لاسه راویس شو .

ریاست هغه وخت دوه مرستیالان لرل ، یو
 اداري او بل هم فنی مرستیال و . موز د خپل
 پخوانی رئیس په لیړی کید ونه یو خبر شوي ، اوکه
 دغو دوه مرستیالانو د ریاست د جوکی له پاره مامور
 رین نه وای راویس کړي ، نوتروکال پوري چی بیا د
 تشکیل او تعییناتو ساه په موسسه کی چلید له څوک
 د رئیس په برطرفی نه خبریدل .

لومړی اطلاعیه چی له دغی پینس وروسته په
 د فبرونو وگرخید ، زموږ اداري مرستیال د ریاست
 له مقام خخه صادره کړي وه .

هغه محان د ریاست له بنسټ ایښود ویکو خخه باله
 او هغه د جا خبره چی له فنی مرستیال خخه بسی
 د جوکی دوه دري توشکی زیاتی نړي کړي وي ، په
 اطلاعیه کی راغلی وو چی ، « له دي وروسته ریاست
 ست تولی چاری به اداري مرستیال پوري اړه لري ، —
 حتی که څوک وڅواړي چی له دفتر خخه د بانسدي
 بسواړتو کړي ، نوموږ او مکلف دي چی د دي کار له
 پاره د سرپرست مرستیال اجازه ترلاسه کړي . »

کله چی فنی مرستیال له دي موضوع خبر شو
 نو د ژبی په سر ه خله کی یی مانغزه و خوتیدل . په
 دغه ورځ فنی مرستیال ترغرمی پوري خپل دفتر ته

ننه نه ووت . او د باندی د ریاست د مقام تر مخ کښته
 پورته تاویده ، هغه دي ته سترگی په لاره و څیسی
 کله به اداري مرستیال د ریاست له جوکی پاخیزی
 او دي به په جوکی پښه اړوي .

اداري مرستیال هم د ویره یی خبره نه و . —
 اخلاصمندانوی اطلاع ورسولی وه ، اوله دي بسی
 خبر کړي و چی فنی مرستیال ورته به کمین کسې
 ناست دي ، ترغرمی پوري د جوکی له ویری حتی
 خپلونیز دي د دوستانو ته هم راپورته نه شو ، او محان
 یی په جوکی پوري نښلولی و ، که دي پوهید لا ی
 چی پیرچای خښل به یی د باندی وتلوته اړ کړي
 نوبه هغه ورځ به یی هڅه جاي نه و خښلی . کله
 چی غرمه د پنځو د قیقو له پاره د باندی ووت ، بیا
 د سترگو په رپه فنی مرستیال جوکی ورغنیس ونیوله .
 د فنی مرستیال لومړی کار د اوچی د ریاست
 سکرتوته یی د متحد المال مکتوب د صادرولوا سر
 وکړ . په مکتوب کی د اداري مرستیال اطلاعیه په
 پاڼه رد شوي وه . اونی مرستیال محان د ریاست
 کلیل اعلان کړ . کله چی اداري مرستیال په
 د هلیزکی له پینس خبر شو ، دننه د دفتر ته بسی
 د ننوتوږه پښه نه کړ . او خپل پخوانی دفتر ته لاړ .
 پنځلس دقیقې به لانه وي تیري شوي چی د فنی
 مرستیال متحد المال یی ورته پرمیز کښود . اداري
 مرستیال چی د مکتوب په پای کی د فنی مرستیال
 لاسلیک ولید ، یی له لوستلو یی مکتوب په لاس کی
 وروزی و اوباطله دانی ته یی ورگوزار کړ « په دي محای
 کی دي په خپله لوستونکی یوه هڅه او وپروونکی مو
 زیک وڅزی وي »

دوي د وار ه پوه بل مخامخ نه سره ورتلل ، خو
 ترشایی یو د بل سیوري ته اوراچاوه ، په خپله د —
 ریاست کارکوونکی هم دوه پلې شول . یوي پلې له
 فنی مرستیال سره سرخوخلوه . اولی پلې له اداري
 مرستیال سره ملاتړلی وه .

ترماز د یگره پوري د وار ه مرستیالان په برابر ه
 توگه د ریاست له صلاحیت خخه برخمن وو . خو
 مهمه دا وه چی سبات به کوم یوله بل خخه مخکی
 کښي . اداري مرستیال هوشیاري کړي وه او پریور
 ته یی ویلی وو چی د سهار په پنځه بجی کورته ورسی
 راشی . خوفنی مرستیال له دغی پتی نقشی نه خبر
 نه و ، خو اړ کوتی په اووه بجی تکی نیولی و ، او
 د مامورینو له راتللو د مخه یی محان ریاست ته را —
 ورساوه . کله چی د ریاست تر مخ له تکی کښته شو ،
 وار له وار یی له څوکیدار نه و پښتل :

— له مانه مخکی خوه څوک نه وي راغلی ؟
 — اداري مرستیال سهار د ملا اذان په وخت
 راغلی و ، زه ویده م راویس یی کړم
 بیاسی د روزه ورته برانستله .
 باتی به بله شماره کی

ای مردک خپله

ای مردک! بدین هیکل زشت
 و س مو
 تاچند بدنبان زنگان می روی
 هرسو؟!
 نبود بخرابات چو توشله
 و پرو!
 نی شکی تو زیباست نه رفتار
 تو نیکو!
 شم است بدین چهره شدن
 واله و عاشق!

ای مردک فاسق!

XXX

گوش تو چو بولانی ولبه‌های
 تو کرده.
 چشمان تو چون تشله و بلسک
 توفشرده.
 دندان تو چون تیشه ورننگ
 تو چو مرده.
 چون پشت زنی گیری زنی
 گام شمرده.
 درخیل زنان تنه خود را کنی
 تیلسه.

ای مردک خپله!

XXX

باآنکه دوزن داری و داماد
 ونواسه.
 روشن شده چشم توه سیمایی
 کواسه.
 باریش سفیدی تویی نقل
 و تاسه.
 چشمت بدر آید چو زنی بینی
 زکاسه.
 ناخانه اش او را کنی چون زنگلو
 دنبال.
 ای خورد کلان سال!
 ارسال: نروع و فوج

هفتاد روپیه خام

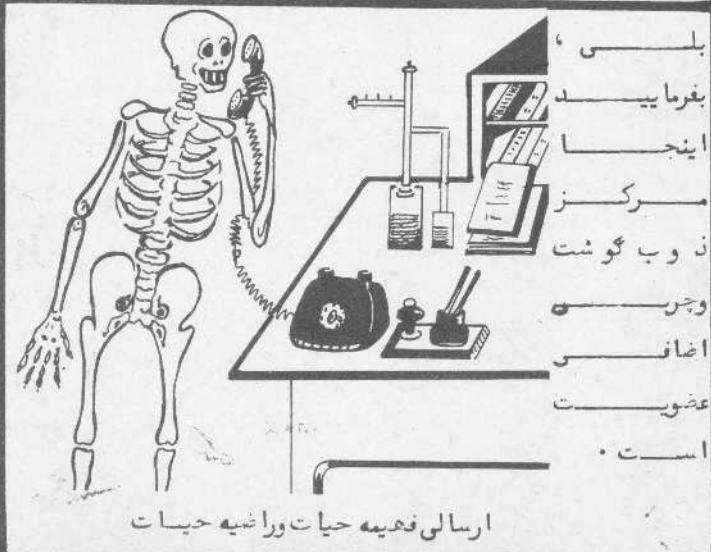
کیسه بری گدر جستجوی
 مرد لوکس و پولدار بود او را
 در روسی پیدا نمود و به -
 بسیار زحمت خود را پهلسوی
 آن مرد رسانید و جیستر را
 برید و دید که هفتاد افغانی
 دارد و بسیار حکر خسرون
 شده در همیها وقت مرد
 لوکس گفت: او برادر چسرا
 ایقه شور شور می خوری کیسه
 بریلا فاصله جواب داد: -
 همراي هفتاد روپیه خامست
 بسیار گپ ترن!



نکته‌ها

لتمان حکم را گفتند ادب
 از کی آموختی، گفت از آنجده
 شاگردان مکاتب که حاخوی شان
 در سینما عا گرفته میشود.

- سر باشد کلاه قیمت است.
- تنه‌تیش که زیاد شدن رخ‌ها
 بلند می رود.
- گوشت بی حکمت نیست
 و شلغم بی علت.
- ارسالی: احمد فرید خزاعی



ارسالی فهمیه حیات و راهیه حیات

خواهی نشوی رسوا!
 همزنگ آمرت باش.

اطلاعیه ملی بسی

چون از دحام نفوس در شهر
 کابل زیاد شده است و موترهای
 ملی بس قطعاً نمی توانند در
 انتقال موفق شود، لذا به خاطر
 کمک به همشهریان گرامی هیئت
 رهبری ملی بس تصمیم گرفت که
 موترهای تیلو در آرا در لیسن
 های خود به کاراندازد.
 بناً قبلاً به آگاهی عمومیتان
 باشعامت و دلیر رسانیده میشود
 که اگر در تابستان گرمی کردند
 و یاد رزمستان خنک خوردند و مریض
 شدند به ما عرض نیست.

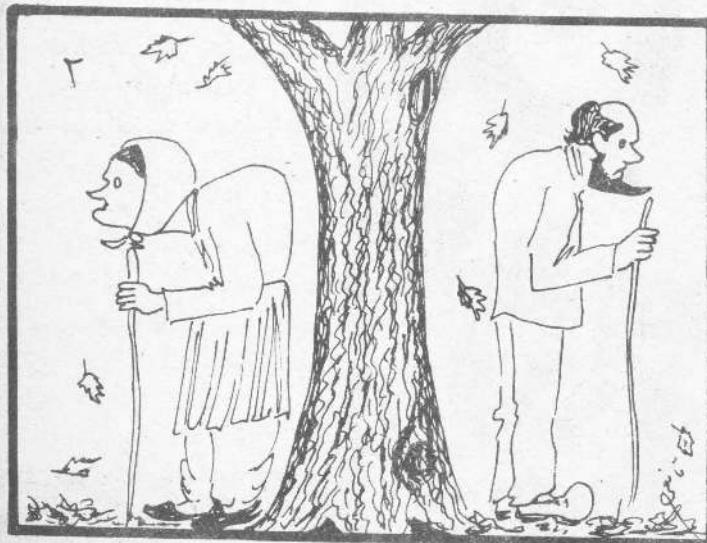
قهرمان کم خورگی



مستری گارسون راصد از د
 وفرمایس يك خوراك برنده د ا د
 گارسون برسید :
 - قربان مرغابی خوب است؟
 - نخیر... من زیبا د
 غذا نمیخوم .
 - مرغ بریان بیارم ؟
 - نه ، زیاد است .

- خوراك كیوتر چطور ؟
 - نخیر... خیلی زیبا د
 است .
 د رعین موقع از میز معلومیس
 یکنفر گارسون راصد ا کرد و گفست :
 پستراست برای آقا يك خوراك
 مگس بیارید !!
 ارسالی : سلیمه و سمیره راصح

دلیل منطقی



یکی از روزها معلم به شا -
 گردانش گفت : امروز برایتان يك
 سوال علمی د ام ان اینکه اگر
 من يك سکه پنج انغانگی را در این
 گیلان که در ان مواد کیمیایی
 موجود است ، بیند انم ایاسکه
 از زمین میروند و یا هیچ واقعه رخ
 نمید غد ؟ اولاً فکر کنید و بعد
 برای نتیجه را بگویید ، يك شاگرد

فورا جواب داد که : هیچی واقعهی
 صورت نمیگیرد . معلم گفست :
 جواب درست است ولی اینوا بگو
 که چطور به این زودی خواستی
 جواب را بگویی ؟ شاگرد گفست :
 بخاطریکه اگر سکه از زمین میروست
 شما تران میباید ا ختید .

ارسالی : میرویس کمین

چندک

ابرو باد و مه و خورشید
 و قشک در کارند
 تاتوکاری به کف آری و رشوت
 نخوری

ارسالی : محمد عمایون

تازنده ام لطف خود از ما مکن
 در رخ .
 بعد از مردن تیل و نسان
 به درد نمی خورد .
 XXX
 د و سه روز است که یام نیست
 پیدا .

مگر پوره شده رفته گد امها ؟
 ارسالی : باقی عمیله من عزیزی

خانم: یوسف بیچاره چندر
 بد بخت است! از یک عم خلاص
 نمیشود که عم د بگره سرافشش
 میاید . اینه در هفته قبل موشر
 بعد یدش تصادم کرد ، سه روز قبل
 خانه اس حریق شد و علاوه از د و
 روزیه اینطرف است که زنس خانه
 راترك کرده و خانه بدوش رفتند
 است .

آیا بد بختی از این بیشتر
 میشود ؟

شوهر بلی عزیزم ، بد بختی
 بالاتر ازین هم میشود و آن وقتسی
 است که زنس تجد بد نظر گشند
 و دوباره به خانه برگردند .



از بهار تا خزان در انتظار معشوقه

شجاعت

گویند در جنگ جهانی دوم بین آلمانی‌ها و فرانسوی‌ها هیتلر رویه منسوبین توای مسلی خود کرده گفت: هرکس بتوانسد بیرون فرانسه رانزد من بی‌ساوره، برایش جایزه بزرگ خواهم داد. چند روز بعد عسکر لاغر آلمانی بیرون فرانسه را بی‌ساوره عیتلر سپرد.

عیتلر خیلی خوش شد با وی دست داد و گفت: ای سرباز غیرواصرین به تو و حکایت کن که چطور توانستی بیرون فرانسه راه اینجا بی‌آوری؟

عسکر لاغر آلمانی به ساده‌گی گفت: بلی صاحب با عسکر فرانسوی مشوره کردم، بی‌سورق آلمان را دادم، بیرون فرانسه را گرفتم.

ارسالی: فریاد بوبل



از فرهنگ غم‌شریک

- × تیل‌فون
- بخت‌ترین وسیله برای ناراحتی و مزاحمت دیگران
- × میز ماموریت:
- یگانه جای پوره کردن بیخوابی‌ها
- × رستوران:
- جای که بعد از رفتن به آن، مجبورستی به شفاخانه هم مراجعه کنی
- × تلویزیون:
- وسیله‌یی که با دیدن آن مجبورستی بخوابی
- تعیه کننده: تسرین وحدت



مشکند

هرکس بظرفی سرخود می‌شکند بیگانه جدا دوست جدا می‌شکند گر لوده سرش میشکند عیب نیست آن آدم عوشیا ر جرامی شکند حالاکه سرین نشکست است بی‌ساوره وین قامت سرین نخمید است بیا

اعمار شفاخانه متکی به نظریه مسوول صحت عامه باید در محل آرام دور از شهر پلان کرده، اما نسبت نداشتن راه‌های ترانسپورتی وعدم عراده جات کافی به نظرم بهتر خواهد بود تا این اقدام در مرکز شهر عملی گردد. حینکه موقع به ابراز نظر مسوول اقتصاد شهر رسید، بلا درنگ ادامه داده میگویی: بهتر خواهد بود تا به خاطر جلوگیری از مصارف بی‌لزم روغنیا عراده جات کارکنان شفاخانه و به خاطر رسانیدن ادویه و خوراکی به شفاخانه، با آنکه ادیت‌های شعری در شهر بیشتر برای مریضان متصور است با آنهم تطبیق پالیسی اقتصادی شعر بهتر خواهد بود تا شفاخانه در مرکز شهر اعمار گردد.

آرمالی شهر که به گفته‌های مسوولین به دقت گوش فراداده بود، بالاخره تاقتش تاق

ابتداء امر بخش پیلان گذاری ابراز عقیده نمود، تا اولاً این طرح خوب در ماستر پیلان شهر گنجانیده شود. بعداً در زمینه اعماران مطابق پلان اجراء گردد.

هنوز گفتار امر بخش پیلان پایان نیافته بود که کلید سخن را مسوول بخش صحت عامه در دست گرفته ادامه میدهد: قبیل از همه باید محلیکه در آن چنین شفاخانه اعمار میگردد تثبیت گردد. زیرا طوریکه وضع شهر میرساند اعمار چنین شفاخانه در مرکز شهر نسبت تردد عراده جات و تراکم کثافات دوراز قوانین صحی بوده، باید برای اعمار آن محلی دور از شهر انتخاب گردد. در ادامه گفتار مسوول صحت عامه امر بخش ترافیک شعری بی‌فرض نمانده، سهم خویش را چنین ادانه نمود: به اجازه محترمین: گرچه

بنابر تجویز مقامات شهر قرار بدان شد تا به خاطر سهولت ساکنین محل شفاخانه اعمار گردد. بدین منظور فیصله گردید تا جلسه وسیع پلانی به اشتراک همه مسوولین در محیط شهر دایر گردد.

عمان بود که در عفته بعدی تدارک جلسه گرفته شد. همه مسوولین سر وقت معین خود را حاضر جلسه نمودند. یگانه اجنده که پیشنهاد گردیده، طرح اعمار یک باب شفاخانه مجهزتر محلی از شهر بود. بعد از اینکه منشی مجلس اکثریت آرا مجلس را منبری اجنده ذکر شده اعلان نمود، مسوول شعر بعد از گزارش مفصل پیرامون موضوع یاد شده جریان را غرض نظر خواهی صاحب نظران در مجلس ارایه نمود.

مشکند



مه هم محصل همسم

محصلی در ایام تعطیل خود بھر مؤسسه بی مراجعه کرد تا کاری برایش پیدا کند، اما چیز باع و حش جابن دیگری برایش کار پیدا نشد، در باع و حش برایش گفتند که میمون ما همین روزها مرد و تو باید پوست میمون را بیوشی و مقابل چشمان بیند و گسان درد اخل پنجرهها مانند شادی دلقک بازی کنی، محصل بیچاره مجبور قبول کرد و پوست میمون را پوشید مابن طرف و آنطرف خیزک و جسنک میزد که ناگهان پنجره با بین بایش شکست و در اتاق زیروبالای یک شیر درند افتید و از ترس زیاد درکنجی خود را پنهان کرد، شیر آهسته به طرف او آمد و او را بوکشید، محصل بیچاره قریب بود جان بسیار اما شیر آهسته در گوشش گفت: غم نخور مه هم محصل همسم.

اگر ثابت شود که در مسیح مردم زنده می کنند، روزی در زمین هم مردم زنده می خواهند کرد.

در حقیقت راهی نیستی، طلای زانمی میتوان یافت. یاد آن ماه خنسی پیدا اند که امروز چگونه زنده می کنند. میان انانی کدام تلسان می دهند، نیستی بازم وجود دارد.

در برابر ابله های که از تک زدن بندید می آیند، یاد این خوب برداخته میشود.

ترجمه: حمید خراسانی

- × توازن: قلب به طرف چپ کیسه بول به طرف راست.
- × انسان که نسان طفل بدون آیند است.
- × بعضی از کتابها رود تسر از مو لنین خود کهنه میشوند.
- × زبان در مجموع کم هوش تسر از مردان اند، و اما همزن جد آگاه هوشیار تر از همسر خود است.
- × کسی که جستجو میکند، یافت میشود.
- × در مورد کارهای خوب گذشته هم چیزی در روزنامه های خوب گذشته نمی توان یافت.

توازن



منطق دیوانه‌تی

یک نویسنده شوخ طبع تعریف کرد است که روزی دیوانه بی باشوق و شور زیاد مشغول باز کردن یک کلافه نخ بهم پیچیده بود است که دیوانه دیگری به او می رسید و می گوید: اگر به دنبال سرش می گردی زحمت بی فایده می کنی چون من آن را قطع کرده ام.

شده به نوبه خود ستم شایسته اش را درین خدمت علم النفعه ادا نموده، چنین ابراز عقیده نمود:

دوستان مسوولین شعبات مختلف شعرداری نظریات مفید شان را ارایه نمودند اما به نظرم بغتر خواهد بود تا نسبت عدم بودجه و تخصیص کافی در زمینه و از طرف دیگر به خاطر جلوگیری از مصارف بی لزوم الی تکمیل طرح ماستریلان شعری از اعمار و ساختمان شفاخانه جدید صرف نظر گردد. حین ضرورت مرخص داران میتوانند مرخصان خویش راه شعری همجوار عرض تداری انتقال دهند. همه مسوولین که از تدویر جلسه چندین ساعته خسته شده بودند، نظر امر مالی شعرا را ترجیح داده و مجلس را موقفاً به پایان رسانیدند.

سید امان الله "اشرفی"



همزشتينوارى

غزل يى په "بنکلا"

خرنگه شکلی کر

ليکونکى : ناروځ نسر د

د خيرادبي مکتب خانگري سپک حمزه شاعر منل شو سبب دى

د پښتو ادبياتو تاريخ د پير - روښان نهضت، حركه نشي هيرولاي چې دغه نهضت وكولاى شود پښتو ادبياتو د باره د بيا وړ تيا د گرا ت كړي او هغه ته د دوى ي پراخه زمينه برابره كړي.

خو هغه ته چې د حمزه د شعر - بحانگر تيا جوړ وي د هغه شعر د پورتنيو بحانگر تيا وړ يو واحد د فتر دى چې يو د بل سره د حمزه په شعر كې داسې نه شلېد ونكي اړ يكي لري چې كه چيري يوله نوموړي وصفونو څخه - د حمزه په شعر كې ونه ليدل شى سړي داسې فكر كوي چې د بل چا شعر لولى نه د حمزه .
يار محمد مغموم د حمزه د ((بهير)) په سريزه كې ليكي چې ((. . . تصور او غزل د وار و ته پښتون رنگه وركول د حمزه د شاعري خصوصيت دى . د حمزه د شاعري نه كه پښتون تصوف او ويشتى شى نو شايد چې د غزل يى هغه خوند ياتى نشي كوم چې تراو - سه برقرار ياتى دى لكه چې د هغه تصوف په اصل كې د پښتون ملت پښتو زېږ او شعرا واد ب د بېلگې د باره د غزل په جامه كې يو مسلسل او بى له جهاد دى))

لا رپيد اكره . كوم شكلى انغو - رونه ، تشبې كائنات او استعارې چې اوس اوس په پښتو شعر كې ليدل كينې ي بى مبالغې ويلې شو چې د هغوي بنكلا تيز بنسټه لومړي حمزه په غزل - كې ايښى و .
بى لهاد زلفوتستى په جاد او دلسي لكه خو حمزه زما په برخه يى غزل كړ و د پښتو په ادب يى كې هر پيو شاعر بحانته بحانگر تيا وړې د رلود ي څوك په شعر كې صوفى . څوك عارف . څوك نازك خيال . څوك شه او څوك څه دى . خود به شاعر كې تصوف . نازك خيالى شاعرانه بنكلا او همدارنگه د ختيځې فلسفې رېښې بحاليد لي دى . ((زه چې حمزه غزل بول . متصوف . نازك خيال پښتون شاعر بولم دا خبره هم د - لومړي لعل د باره وړاندې كوم چې حمزه د ختيځې فلسفې معاصر و خيره د ه))

چينى څخه اوبه وركړي د غزل رېښى يى تازه كړي او هغه يى په حقيقت كې بياراژوندي كړ .
كوم خدمتونه چې حمزه پښتو غزل ته كړي په حقيقت كې پښتو شعر ته هغه خدمت دى چې هيڅ څوكسې سابقه نه لري او د پريزات د لاسل شته دى چې زما دا خبره ثبوت ته رسوي . خود اخبره هيڅكله په دى مانا نه ده چې تر حمزه د مخه پښتو شعر ته چا خدمت نه دى كړي څو كوم خدمتونه چې حمزه سرته رسولى هغه داسې خدمتونه دي چې تر پوره وخته پوري به نه يوازې پښتانه شاعران له هغه څخه بهره مند وي بلكه د پښتو شعر لوستونكي به هم له هغه څخه بى برخى نه وي . لكه كوم غزل كې د ((بنكلا)) عنصر ته يى داسې لجاى او وده وركړه چې په هغه سره نه يوازې غزل شكلى بلكى د غي بنكلا د شعر نور و قاليو ته هم

په همدغه بحالنه د دوره كې وه چې زموږ د پښتو ادبياتو په نړي كې ميرزا خان انصاري را وزيږيد او د پښتو شعر د يوه بى لا روښانه كړه او د ادبياتو د پرمخ تگه لري يى پيښلى كړه . كه چيري موږ د پښتو ادب بسى بهيرونه نه تميد ونكي لري كې د - ميرزا خان انصاري او كاظم خان - شيدا نومونه د پښتو غزل د بحانوتونكو په توگه نشو هيرولاي . نوموړي ته د پښتو غزل د رسونكي په توگه او غزل رنگه كوونكي . پښتون كوونكي او په پښتو غزل كې د پرونو ورو صفاتو د ايجاد ونكي په توگه د استاد حمزه شينوارى نوم به هم خو چې پښتون وي خو چې پښتو وي . خو چې پښتو ادبيات وي او خو چې پښتو غزل وي . زموږ د ادبياتو په تاريخ كې به په زرينو كړنو ثبت او تل به ژوند ياد - بحالنه وي . لكه چې غزل ته د - خپل روڼ استعداد او اند پښنى له

پدر خوابهای شیرین

نخستین سرچشمه خواب خود را از عکس‌هایی متحرک بخاطر می‌آورد: ((ناگزیرم به ۱۸ نوامبر ۱۸۷۹ به عقب برگردم. درین روز پدرم برای اولین بار خطابه علمی بی‌در ((ظرفی)) برلین انجمن درجساد. فریدریش تیا تراپولوی امروزی - ایراد کرد. درین جامن ماشین - پروجکتوری را که عکس‌ها را خیلی بزرگ بر روی پرده ای می‌انگند، بکار مینداختم. از همین روز اشتیاق عکس‌هایی بی حرکت را حرکت و جان - بخشدن براتعیق میکرد.

چون زنده گی، بازچه برای کودکان، قبلاً تیرعاقه ماکس را - بیدار نموده بود. چه همیشه هنگامی که از این جمعیه، کاغذی رابه سرعت میچرخاند و از بریده گی تاجتین بداخل جمعیه به نوارهایسی عکس نگاه میکرد. عکس‌ها شروع به زنده گی میکردند.

همانگونه که در علم و تحقیق تصادف همواره نقش بسزای دارد، او را نیز یاری رسانید. کامره ((کودک)) در پهلوی دژول فلم برایش - آینده خلق نمودند. پیر از کار و زحمات زیاد بسته کاری نخستین کامره را ساخته. و شروع به اولین فلمبرداری‌های خود کرد. برادرش ایمل را بتاريخ ۲۰ اگست ۱۸۹۲، بر روی بام منزل شون هاوزرالی ۱۶۱، در حالیکه حرکات جغناستیکی را اجرا نموده، فلمبرداری کرد. وی در ظرف ۶ ثانیه ۴ عکس جداگانه برداشت. حال آنکه تصدیقاتست که چگونه بدون پروجکتور فلم هایش به نمایش بگذارد. ماکس سکلارونوفسکی نخست این سلسله عکس‌ها را بر روی کاغذ سلویدین کاپی و هر عکس را جدا جدا برید و آنها را به ترتیب روی یک دیگر قرار داد. به این ترتیب اولین کتابچه یاسینمای دستی را به وجود آورد. تخنیکر جوان بی هم برای ساختن پروجکتور، ماشین کاپی و غیره آلات می‌گوشید و بلاخره موفق به - اختراع پروجکتور خود بنام ((بیوسکوپ)) گردید.

خبر اختراع جدید بزودی سرحدات المان، بهورنموده و تماشاای فلم با ((بیوسکوپ)) در فولیس - برگرس پارکس اعلان گردید. ولی در اثناای که برادران سکلارونوفسکی به انجا رسیدند، چنان انسرده و عکسین گشتند که گویا از برهائی بلند اولمپیان فلم سقیظ نموده باشند. چه بتاريخ ۲۹ دسمبر ۱۸۹۵، یامعرفی و تماشاای فلم‌های ساخته برادر را لومیر فرانسوی که روز قبل در گواندکانی پاریس برای نخستین بار در - معرض نمایش قرار داده شده بودند، مواجه گردیدند.

تاثر و شوک آنها در اثر کیفیت بهتر فلم‌های لومیری باخبر مرغ قرارداد شدن نمایش فلم هایشان، دوچندان شد. دو ماه بر سر نخستین مخترع سینما توگرافی صاحب امتیاز بودن بین لومیری فرانسوی و برادران المانی برای چندین دهه ادامه یافت.

درواقعیت امر، پدری برای سینما توگرافی وجود ندارد، فقط سلسله بی از مخترعین، که انکسالات تخنیکي آنها بیشتر مستقل از یکدیگر بیان آمده، دیده میشوند.

نامه‌های پیشماری رابه گونه لومیز لومیره که با ((سینما توگراف)) خود یکناله واحد فلمبرداری و پروجکتور طرح نمود میتوان ذکر کرد. تولد - ((د همین الهه هنر زبایی)) مرحون زحمات مردانی چون ماکس سکلارونوفسکی است. ماکس سکلارونوفسکی بتاريخ ۳۰ نوامبر سال ۱۹۳۹ بدوود جهان گشت. خدمات شایانی وی در رشد و انکشاف سینما توگرافی قابل قد و مهارش است. یکی از افتخارات بزرگی که وی در اوان حیاتش نصیب - شد، لقب پدر خواب‌های شیرین است که جاپانی‌ها بوی دادند.

حمزه لادیرتنکی جوان او ان بی - مع بی خطنه و پیدا شو ی چی له - غزل سره بی اریکه پیدا کر ما ورتدن وری، پوری چی د سرا و میخ و بیسته بی سپین شوی غزل لیکی اولاهم زینار باسی چی خیل زنه قوت، اندیشه ارتول ذوق اورد، سنکلا بیژنده نسسی استعداد د غزل به رگ رگ کسی بحای کر ی، غزونی، بیون، پری - وونی، سیرلی به اینه کی اونسور د بیستو حمزه بیژنده غله رنی بیلگی دی چی د هر یوه دانگوبه رگونوکی د حمزه له ویشوره بخلی ی.

ستابه انگوکی د حمزه د ویشوره دی ته شوید بیستو غله حوران زنده ی با با کرم

هغه به خیلوینود غزل چمن خروب کر اود هغی به بدل کی د حمزه بیژ غزل د اد بی مکتب بنسب ی کیینود شو چی هغه د خبیراد بی مکتب دی، دغه مکتب که جیری تر حمزه وروسته دوخت حواد تودل نه کر کولای شی چی د بیستواد بیاتوبه غنایندی کی ستره اغیزه وینیندی د بدل خبره می بکه وکر، د پیر حمله داسی شوی چی د اد بی مکتب توله موسینور وسته مختلفی نظر بی رابید اشوی چی به نتیجه کی خبره د مکتب د بیار تیا خحه د هغه ورائی ته را وتلی ده. خود دی خبر ی له یاد ولو سره سره زما د ایاور دی چی دغه مکتب به بیستواد بیاتوکسی تلپاتی وی بکه چی حمزه به دغه مکتب کی پرزیات لاریان روزلس دی اود دی مکتب د تلپاتی والس د باره د پیر غوتو غور پید لویان دی تینگ باور لری، لکه چی وایی:

حمزه سیرلی لاد خبیرنه نه حسی د پری غوتی به غور پید و بنکا ری د خبیراد بی مکتب جانگسری سیک د حمزه د شاعری مثل شوی سیک دی چی اوس اوس نه یوازی به سره بیستونخوا یلگی به بره بیستونخوا کی هم زیات لاریان لری، اوز غورام به همدغه مقاله کی ووام چی د - خبیراد بی مکتب ویا یوازی د هغه به لاریان وایوازی د لری یا د پری بیستونخوا پوری اره نه لری، دا د مشترکی بیستواد بی مکتب دی.

چی د خپلی ودی، براختیا اوسا - تنی د باره د لری اوسری بیستونخوا به هر فرهنگالی بیستون بانس دی مساوی حق لری، د مکتب حمزه برانستلی اود حمزه غزل د دی - مکتب د سبق کتاب دی، او بخله حمزه زمو د بیستنی سیمی مخکستی - لار شود اوگه شاعر دی.

د هر ی ژبی شاعری خانتسه - همانگر نی لری، د یوی ژبی نسسه شاعری هغه وی چی کولای شی له خیلو تاوند یو ژبو سره سیالی وکر ی اوهم د هغوی بی تجرسی به خیلو زیز ورتکی ورتی او وده - ورتکی، چی د حمزه شعر د کاو - د یوی ژبو د پیر ولور و شعرونو سره نه یوازی سیال شعر دی بلکسی به دی هم بریالی شوی دی چی هغو ژبو له شعری بیگی و خخسه بر دی باتی نشی.

استاد حبیبی لیکی: ((د حمزه صاحب فن او هنر به بیستواد پاکسی د امتیاز لری چی ده به خیلو هنری تو توکی د بیستو، فارسی او اردو ادب عینی بیگری بیستنی خصوصیاتو سره داسی گنکر ی دی، چی د بیستو غزل بی په نه سینا کر ی ده))

د حمزه به غزل کی محتوا و شعر - بت سره داسی بیل کیزی چی یود بل سره نه شلید ونکی اریکی تینگوی او همداسبب دی چی حمزه د - علامه اقبال لاهوری به قول د ژوند د بیلا بیلوار خونو ترجمان بولی، حمزه تل زیار ایستلی دی خ - همداسی غزل وایی اود ژوند د مختلفوار خونو ترجمانی وکر ی.

به همدی اری وند، استاد حمزه شینواری، د دی بوستنی به حساب کی تاسوه غزل کی مقصدیت اهم گئی او که شعریت داسی وایی:

اول زما داس خیال رچی به غزل کی زیات اهمیت شعریت د برکول په گاردی، خو حالات داسی - پیدا شول چی به غیره هغه دغه د غزل شه خاص افاد یه د موسوم کیده نوبکه بی به غزل کی همد - بت ته هم مخه وکر، خود دی دا مطلب نه دی چی گوندی ما به غزل کی شعریت او تغزل ترک کر ل نه داسی نه ده، ما د غزل هم - کوشش وکر چی به حای باتی شی او مقصدیت هم به کی پیدا شی، او دینونقاد انود خیال سره سم ما د غزل نه بیستون جوهر کر و اوله پرخو - شحاله م چی د سرحد شعرا - د دی قدر وکر))

نن ورغ غزل د خیل لغوی - تعریف له محد ودی شخه وتلی ده یوازی د شغو سره خبری کول اود هغوی د سنکلا ستاینه نه ده، غزل د تولنیز ووند سره نزدی اریکی لری، اوس غزل تولنیز ووند سره - نزدی شه چی به هغه حلول مور -



هارون يوسفی، سرور انوری، وحید مجیدی، نجیب ساکی

سرکام او شریک

نوی تهرنی سربان

د دغه سربان هر کرکتر زموږ د ټولنی د ځانگړو څېرو څرگند وگوي

زموږ په سینما کی سربان یوه نوی پدید ده، باید رامنځ ته شی

هما مستندی له خپلی رول څخه راضی نه ده

له لوستو رایه پخواه زموږ په لرغونی سینما د

تاسی که د سربان د لوبغاړ واوښتو همنکارانو په هکله معلومات را کړي .

په سربان کی د سینما او تیاتر بیژن ل شو او یو نفو خپرو لکه حاجی محمد کامران ، حمید عبدالله مرتضی باقرا ، مشعل هنریار ، فعیادی ، حکیم اطرازی ، همام مستندی ، خورشید ، یاسین یارمل ، عزیز نروغ ، جانان او سینونو برخه اخیستی ده .

د فلمبرداري چاري قاري زاده اوغنی ظریفیارتسر سره کړي . حکم فرزند د دایرکتور مرستیال دنده په غاړه اخیستی وه . په سربان کی له اول نه تر آخره پوري یوکلې تر اولیدل کیزی د سربان پېښ په یو ټاکلی گوراو ټاکلی کورن پوري اړ مړي . حوادث په یو ټکوری راغلی ، یعنی تیاتر یی اصیغه لري ، چی د ټکوره برخه کی نیس هنرمند او د هغوي اداری معمر رول درلود .

و خید صدزي وايي :

— غواړم د دوستانو رڅېر ویا ته کړم چی ددی سربان یو ځانگړي خصوصیت دادی چی په یوې کورن پوري تر لی کرکترونه هر یو د ټولنی د مخصوصی څیري معرف دی . مثلاً ښاري مدرسه تپه ، ښاري عادی تپه ، پوروکرات تپه ، کلیوالي تپه اوساده تپه . باید ووايم د سربان موز د باره یوازما ښت و چی له نیکه مرقه د بحد ود پتونوسره سره په مؤقتیت سره تر سره شو . او دا امید واري یی موز ته پیدا کسره چی کیدای شی په راتلونکی کی داپروسه ادامه وموسی .

همام مستندی د سربان د لوبغاړي په صفت وایسی :

په سربان کی تمثیل تر فلم اسانه وه . ځکه چی ثبت په یوې محدودی ساحه کی صورت نیس خو موز یوه متنوزه درلوده . هغه د اچی متن موز ته هماغه د ثبت په رول را کول کیده چی د زده کړید پاره موورته پوره وخت نه درلود . نو هله مننه پر چی لید ونکی د پرمختگ پر وڼه اوسی . په راتلونکی کی هم غواړم سربان کی رول ولوبو امانه داسی رول په دی سربان کی ماد یو یی بند ویاړه اود سکونچلو رول ولوباوه چی ماته هېڅ په زړه پوري نه و .

کله چی سربان بند اړی صور اندی شو ، بیا به هغه هکله د لید ونکواو کړو کنونکونکی خبري کړو .

روقتیا په هکله یولر طیبی بیاموند (د لعل زه پخپرونو) د لاري خیاره کړي . څرنگه چی د سالیو د تبلیغ د باره فلم تر ټولو ښه ، په زړه پوري اوسو لاره ده ، نود یونسف اداری خلکو ته په ښه توگه د صحنی بیامونو درسید لود باره د سربان ټول مصرف په غاړه مواخیست داد موضوع یواړخ دی اول د سربان هنری پانچ دی .

پدی معنی چی زموږ د سینما پخبر کی سربان یوه نوی پدید ده ، چی باید حتماً رامنځ ته شوي وای .

عایشه جلالی چی د سربان د دایرکتور لودنده یی په غاړه درلوده (په افغانی فلمونو کی لومړنی ښځه ده چی فلم دایرکت کوي) خپیل نظر داسی څرگند وای :

— فکر کوم چی سربان به د پیری نیمرگ تیاوې ولري . ځکه چی لومړنی سربان دی اود تجربی لعدر لودلو پرتصه جوړ شوی دی . بل دا چی داسی سربان چی باید په ښه ویا شتوکی بشپړ شوي وای د سینمو مسایلو له امله موز مجبور شو چی هغه په یوه نیسه میاشت کی بشپړ کړو . چی لوبغاړ و ته د متن د زده کولو فرصت په پر کم و . څوله نیمرگ تیاوسره سره پوره باور لرم چی لید ونکرت به په زړه پوري اود منلسو وایلی ، ځکه نه به یو هیڅ چی ترکوم حد ته موافقه وم .

گی سینما یا اوبی هنر رامنځ ته شوي . اود وخت په تهرید و سره یی وده او پرمختیا موندلی ده . ارا ز راز سینما یی اوتلو یونی فلمونه جوړ شوي دي . اوس اوس په کال کی د رڼی یا څلور سینما یی اوتلو یونی فلمونه جوړ یزی . خوتراوسه پوري زموږ د سینما په نړی کی د افغانی سربان معای خض و . پدی وروستو څو ټکوی د دی نشتوالی د لیری کولو لپاره پاملرنه او کونینشو تر څو چی د تعلیمی اوتربیتس راد یو تلو یونی لخوا د یونسف د اداری د سادی مرستیال پښتیر کړو شو ه چی یو افغانی سربان جوړ شی . د دی منظور د باره هارون یوسفی وحید صدزي ، انوری او نجیب ساکی د سربان سناریو ولیکله .

د سربان چی یو کیدی سربان دی د (شیر آقا او شپږین گل) په نوم یاد یزی . ٦٦ برخه لري . د سربان عده امتیازیدی کی دی چی بر صحنی مسایلو ، ټولنیزو ناخوالو اود ټولنی برناوړه مناسباتو باندی د طنز او کیدی په قالبو کی غیر مستقیم تماس نیول شوي چی د کورنیو باره د پیر وړونکمه او په زړه پوري دی .

د زیا تو معلوما تود باره غواړ و دانوری سره خبری وکړو .

— په اوسنیو شرا یطو کی د سربان جوړ ولو ته څه ضرورت احساس شو ؟

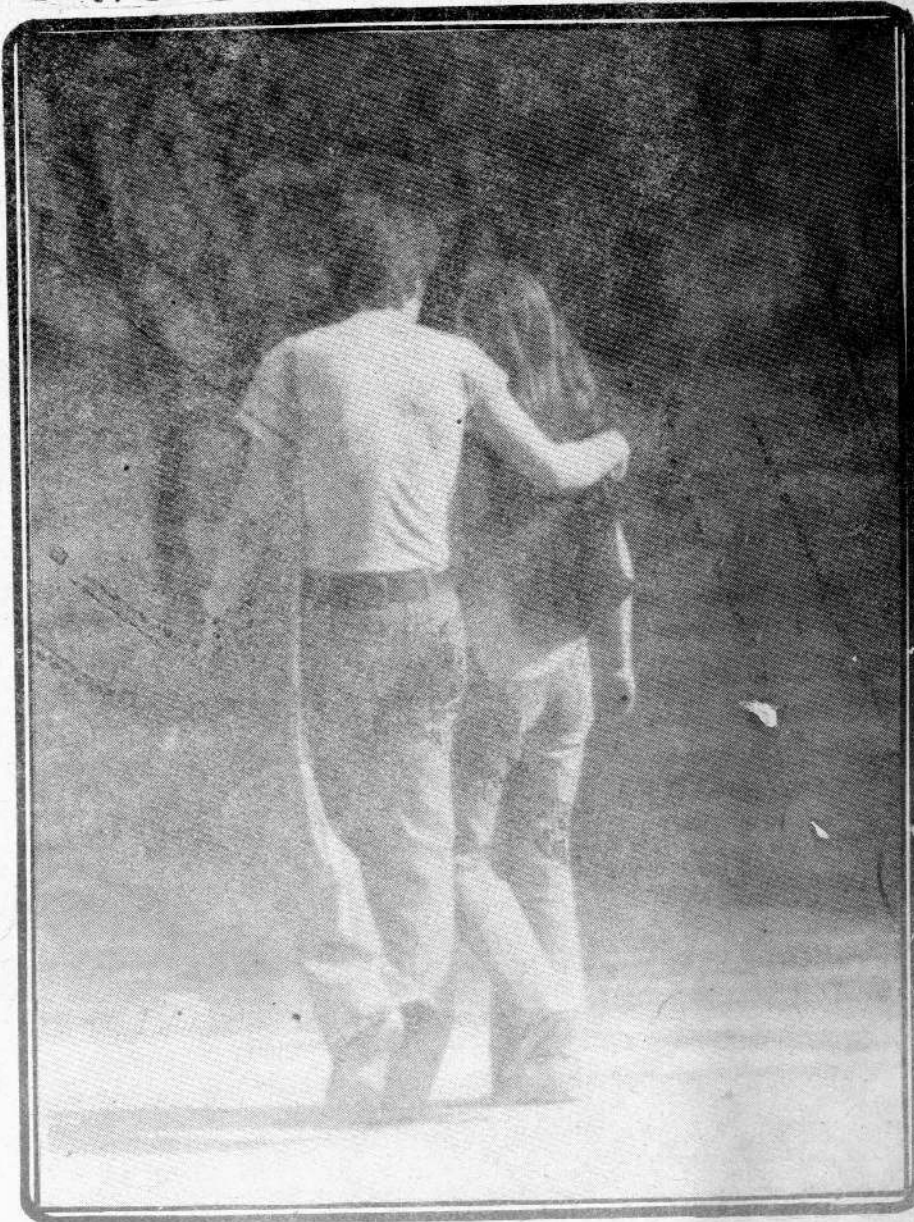
— له یوه پلوه د یونسف اداری فونینل د ماشور د

آیا قد کوتاه

می تواند بهترین باشد؟

آیا طول عمر با قد ارتباط دارد؟

مترجم: ستانک



رشد جسمی سریع همواره بصورت ناگهانی و متوان گفت خود بخودی صورت میگیرد. ناگهان یک نسل بصورت کل نسبت به نسل قبلی قد بلندتر باری آید و این ظهور ناگهانی با همان تندی که آمده انهن سرود. شجره نامه کامل بشر که کلید اکثر معماها یا اسرار قد را در خود نهان داشته، این واقعیت را تایید میکند.

دو صدهای سال قبل نسل وابسته به نخستین دوره "نم" پیدایش که بنام استرالویتا کوس یاد میشود ظهور کرد. یکی از آن ها که راست قدم برداشت، مهبونها سال کار کرد. هیکل قوی و لسی نه دماغ نسل خودش را ترک گفت و در نتیجه نسل کوچکتر ولی پرمغزی را از خود بجا گذاشت.

بعد از گذشت دوره "خیلی کوتاه" تخمیناً یکصد هزار سال پیشی کانترهوس جایش را به سیناتریوس داد. قد متوسط در میان مردان (۱۵۶) سانتیمتر و در میان زنان (۱۴۴) سانتیمتر بود و حجم مغز سیناتریوس بزرگتر از حجم مغز پیشی کانترهوس بود. بار دیگر تمپ. قد کوتاه و پرمغزی را یاد به آمد.

در حدود (۱۵۰) هزار سال قبل روی کره زمین را انسان نیا - ندرتال گرفت. قد او (۱۵۴) سانتیمتر بود. دیک دوره "دیگروصد" هزار سال دیگر انسان نیا ندرتال جایش را به کروماگون ها یا افراد - اولیه نسل امروزی سپرد.

حال، انسان اولیه امروزی صاحب قد بلندی شد. ولی نه، طبعیت بطور باور نکردنی پلهوس است. در طول (۳۰) تا (۴۰) هزار سال قد انسان صرف کن بیشتر از یکمتر متر بوده است.

دانشمندان راهپنده بر آنست که دلایل اصلی نوسانات قد را نهادند. اینکه آینده چگونه خواهد بود، نزدیک حدس و گمان است. نورا پروسه تکامل بیولوژیکی انسان پایان نیافته است. ولی در بین مضمین خاص ملاحظه آن هستیم که آیا اولاده "ما" قد متوسط ما را به نیده ستایش هاتقیر خواهند نگیست ولی واقعیت چنان است که در طول هزارها سال پروسه تکامل بر طبق تمام نشانه ها همراه با نوسانات قد، طول عمر انسانی نیز تغییر یافته است.

انفراد با قد های مختلف میتوانند به مرحله "پیری نهایی" برسند ولی تحقیقات نشان داده است که در میان افراد واقعا "پیرا شناختن" دارای قد متوسط یا پایینتر از آن بیشتر اند. در واقعیت امر، افرادی با قد بلند در میان این کهن سالان واقعی استثنا کاملاً نادر است. ولی بهر صورت چرا باید طول عمر را با قد ارتباط داد؟ بگذار نظری به ورزشکاران بیفکیم. در مسابقات دوش فاصله کوتاه

صرف ورزشکارانی برنده شده میتوانند که سرعت قابل ملاحظه ای داشته باشند ولی در مسابقات دوش فاصله طولانی موفقیت صرف - نصیب ورزشکارانی است که از قدرت نهاد تحمل وادامه آن برخوردار باشند. هرگاه (۵۰) نفر از میان قوی تین ورزشکاران دوش جهانی را برای هر دو نوع فاصله از صد متر تا فاصله طولانی بعد مسابقه - (مرا تون) را برگزینیم وقد متوسط را در هر گروه محاسبه نواقیم آنها - متوجه خواهیم شد که با طولانی شدن فاصله کاهش منظم در اندازه - قد ورزشکاران بوجود آمده است. به عبارته دیگر برای افزایش قدرت تحمل و دوام بهتر است قد را کوتاه ساخت (طبعاً در حدود معین).

این واقعیت توضیح منطقی بیولوژیکی دارد. در افراد قد کوتاه نسبت به افراد قوی هیکل تمام ارگانیسم با هماهنگی بیشتر یا بطور ساده بهرست فعالیت میکند. اینست آنچه که آنها را تساهل میسازد تا کار معینی را بدون آنکه بازدهی آن کاهش یابد برای مدت طولانی اجراء نمایند. عوامل کلیدی همده این تحمل و شکیبایی خاص افراد قد کوتاه را یکایک توضیح خواهیم کرد.

نخست از همه، تمام سیستم بدنی آنها تکمیل و تقویت نشود. دارد که ارتباطات بین اعضای بدن را به خوبی تامین میکند و کنترل هورمونی و عصبی، دوران خون و تنفس، دفع مواد زائده و متابولیزم (استقلاب) آنها را بهرست و منظمتر میسازد.

ثانیاً بدن بزرگ به انرژی اضافی غیر تولیدی و متابولیک دیگر بخاطر برداشت و تحمل هیکل تنومند تر و اعضای قوی ها الاخره تنبیل و همچنان ساختمان های مختلف آن که وزن وقد اضافی را متحمل میشود، نیاز دارد. این حالت را میتوان با ساختمان تعمیرات مشابه دانست. هر قدر تعمیر بلند مثل تر و سنگین تر باشد، بهمان پیمانه تعداد پ قوی تری را ایجاد میکند. مصرف مواد غیر تولیدی آن بیشتر است و هر متر مربع مساحه مو ثرو آن بهر آن گرانتر تمام میشود. بدین ترتیب هیکل و ساختمانهای فرعی کمتر در متابولیزم (استقلاب) سهم میگیرد و از نگاه بیولوژیکی غیر فعال اند. به عبارته دیگر باز دوش بدن اند، درست مانند اکثر ساختمانهای فرعی در تعمیر بلند مثل. از اینسبب تحلیل چنین استنباط میگرد که از لحاظ ظاهری در میان افراد قد - کوتاه نسبت به افراد قد بلند، بدن ساختمان بیشتر منطقی داشته و هیچگونه اجزای غیر ضروری و زاید را با خود ندارد. مردان قوی و هیکل بوسه میشوند به برابر وزن بدن شانرا از زمین بلند کنند. در حالیکه مردان نهایت قوی هیکل صرف میتوانند حداًظمی دیپراپرس وزن بدن شان را از زمین بردارند.

بقیه در صفحه (۸۱)

معمولاً عقیده بر جذاب اند و این زیادی دارد، ولی نیست که افراد قد بلند خوش هیکل، قوی و یک واقعیت است که قد بلند داشتن مزایای در باره قد کوتاه چه؟

بقیه از صفحه (۲۷)

وقتی که...

بیست و هشت شاگرد گیتار دارم و برای آنها فقط سه جاز گیتار وجود دارد.

در نمود امید و ارج مقامات مسوول توجه نمایند. لطفاً در مورد تعداد شاگردانی که تربیه نمودن مایه معلومات بدید؟

در تئوری به خاطرند ارم ولی اکثر گیتاریست های پروفشنل که از روی نوت گیتار مینوازند مانند ظاهر - شایب، قاسم از گروه موج، خالد از گروه گلشن، نعم شیب، بصیر، ننگیالی، طعماس و عارف همچنان

بسی از دختران شاگرد این من اند. استاد آرمان ایاری مآفته میتوانید که عشق در کارهای هنری شما چه تاثیر داشته است، منظوری این است که آیا شایب

چیزی عشق ورزیده آید؟ بله، حتماً. تمام هنرمندان انگیزه می به خاطر هنر خود داشته اند و همین عشق است که بر انسان

احساس ظریف میدهد و بسند و احساس هر آهنگ و هریدی به خشک و بیروح است. من هم بازنده می و باوظن عشق ورزیده ام.

استاد شما آواز نیز میخوانید، چسند پارچه آهنگ در اد پیرو تلویزیون ثبت کرده آید و کدام آنرا بیشتر می پسندید؟

من در صد پارچه آهنگ در اد پیرو و بیست پارچه در تلویزیون ثبت کرده ام و از جمله آهنگ ((دست از طلب بزد ارم تا کام من بر آید)) و ((مرغ قو)) برایم زیاد دوست داشتی اند.

سفرهای هنری تان به کجا ها بوده؟ بلی من به شوروی، منگولیو، یوگوسلاویا، سفرهای هنری داشتم و همچنان سفرهای شخصی به سو - یس، هالند و بعضی جاهای دیگر داشتم که در آنجا کسرت های خصوصاً اجرا نموده ام.

در طول مدت کارهای هنری خود چه جایزه های هنری به دست آورده آید؟ من تا به حال هیچ تقدیرنامه،

تحفه و جایزه را بدست نیاورده ام. فقط مرهم بودند که مرا تشویق کرده اند و برای من تشویق و قدر دانی آنها مهم است و من - زیرا هنرمند خاطر تحفه و جایزه نیست بلکه باید در خدمت مردم باشد.

محترم آرمان طوری که اطلاع دارم خالد پسر تان هم زناختن گیتار استعداد و شهرت جهانی کسب کرده است، نیز شاگرد شماست و لطفاً بگوئید که خالد فعلاً در کجاست؟

خالد به آموختن موسیقی علاقه شد و داشت بعد از اینکه لیسه موسیقی را به پایان رسانید، شامل پوهنسی هنرها شد و برای تحصیل بیشتر به چکوسلواکیا رفت و در آنجا مصروف تحصیل بود که بیست و هشتمین کانکور جهانیس گیتار نوازی پاریس (سال ۱۳۶۲) راه اندازی شد. خالد در این مسابقه اشتراک کرد و در رین ۱۰۱ گیتاریست از ۳۶ کشور از پنج قاره جهان مقام اول را احراز نمود و جایزه که به دست آورد عبارت بود از شانزده هزار فرانک

بول نقد یک گیتار به قیمت بیست هزار فرانک و کسرت دور دنیا. او تا به حال به کشورهای آلمان غربی، ایتالیا، جاپان، هسپانیا، یونان و فرانسه کسرت داده است و یک و نیم سال است که مصروف این کسرتها میباشد.

آیا گاهی خود را با پسر تان مقایسه می کنید؟

نخیر من هیچگاه اینکار را نمیکنم زیرا این یک قانون است که شاگرد از استاد بیشتر و بهتر نیاموزد، در وجود خالد استعداد زیاد است و وی جوان است و زیاد تر هم میتواند بیاموزد. البته این راه خاطری نمیگرم که خالد پسر من است. من از یک افغان گپ میزنم. در همه افغانها استعداد های شگرف در زمینه های مختلف وجود دارد فقط گفایت میکند تا این استعداد ها را پرورش داد.

آیا خالد برای شما در مورد کسرت های خود چیزی نوشته است؟

بلی، خالد جریان همه کسرت های خود را برایم می نویسد و

بقیه از صفحه (۲۸)

کلام خدا...

می بود هر شاعر فقط یک شعر تازه می سراید و به دنبال ارمون خود در سفر است، من نیز میسندم و نمیکنم گوشش دارم. هنر و خوشتر بیاموزم!! در راههای اخیر کیت های

تلوات تران مجید به آواز قاری برکت الله ثبت گردیده و به بازار عرضه شد که طرف توجه موطنان مقرر گرفت. طوری که اطلاع در ا شتم قاری برکت الله برای برخی از سامعین مبلغ بیش از یک لک

انسانی عن الزحمة برداختت تا صحت فرائد تمیمن شود و لسی اداره افغان موزیک عن الزحمة استاد را بر اساس نوبت معین نبرد اخت و صرف برایش چند هزار افغانی محدود قابل شدند که استاد از آن هم صرف نظر نمود، با تقاضا مینمایم که مراجع ذیربط این مساله را بررسی نمایند و در برداخت عن الزحمة قاری برکت الله اقدام لازم نمایند.

بقیه از صفحه (۳۵)

هماریچ...

از دواج های نامناسب، مصروفیت های بی مورد در خارج منزل جدا، جلوگیری نمایند، زیرا چند وقت پیش بچه می را آوردند که در یک سرفت دست داشت، پدرش مرده بود مادرش شوهر دیگر گرفته بود، از خانه

عماش به کوچه پناه برده بود تا شب را آنجا بگذراند، و لسی بدست پسر بچه های نااهل افتاد و سرفتی را مشترکاً انجام دادند، چون سابقه جرمی نداشت، ما با مطالعه شرایط محیطی و کیفیت جم و - حالت او صرف برای دو ماه جفت تجدد تربیت شدیم. در ارتاد بی معنی این کردیم. مرورید اکثر ملالسی از یوتسون: من قدسیت وظیفه ام را همیشه در نگاه عمای سیاستگران

مریضان یافته ام. همین جلاله که نزد شما می آمدم خانمی را آورده بودند که در خانه بلاد کرده بود و لسی بلاستمانده بود که زیاد خون غایب کرده بود و مرضی وقت بی شفاخانه آورده شد بیهوش بود ولی اکنون که می آمدم میتوانست بامن صحبت کند. مریضان عم داشته ام که بعد از بهبودی اتن بانگاه های ملامتبار اعصابی فامیل او مخصوص شوهرش مواجه شده ام و معوض هرگونه سیاست دشنام نارسان

کرده اند. مثلاً چند پییش خانمی را آوردند که حمل ششما بود، رحم باره شده بود طفل مرده بود مادر نیز بامرگ دست و گریبان بود که بخاطر نجات او ایجاب عملیات عاجل را مینمود شوهر مرضی با او نبود تا اجازه عملیات گرفته میشد، و او بی راکه عاجلاً به مرضی ضرورت بود خودم برایش خریدم خون را خودم از بانک خون آوردم همه مسوولیت را خودم بدوش گرفتم و مرضی را عملیات کردم، زین امرگ نجات یافت ولی وقتی که شوهرش آمد نه تنها



آیا قد کوتاه

کمی چنان بنظر میرسد که طبیعت در طبع بدن انسان بسسه انتخاب و ایضات عالی دست یافته است یعنی قد متوسط . ضمناً قابل یاد آور است که قد متوسط مرد امروزی در حدود (۱۶۵) سانتیمتر است . اضافه بر آن میتوان گفت که سنگست بدن این وایهانت عالی ((قد متوسط)) بهترین مظهر شکمبایی و شمل بیرون طولانی تنین ناصله که زندگی انی نامند باشد .

ظوریک مشاهده میکنید کوتاه بودن قد نیز مزایای خودش را دارد . در نخستین مرحله ، این پوشش بسا طرح خواهد شد که چه واقع شده که بقای هر دو تپ افراد قد بلند و قد کوتاه درجه انسان پیرویه تکامل نامین شده است . در حالیکه اخیرالذکر اینقدر مزایای زیادی هم داشته است ؟ پاسخ روشن است . علت بقای افراد قد بلند هیکل قوی آنها است و بقای قد کوتاهاها را شمل بیشترشان تا صین کرده است . کدام یکی از این مزایا بیشترینه نیاز مرد امروزی است ؟ البته که شمل . پس افرادی که میخواهند قد شان رشد کند ، نباید بخاطر افزایش قد در صورتیکه قد کوتاها ولی نورمال دارند راه خود را کم کنند . جایانی هابطور خاص با افزایش صنی صنی قد متالف اند البته به استثنای موارد قد های نهایت کوتاه ، پروسورام ، او ، ژوکوفسکی معروفترین ایندو کورتولو جست اطفال در اتحاد شوروی نیز همین عسقیده را دارد .

ناتش بخاطر داشتن قد بلند عمدتاً در به چنگ آوردن قبل از موقع جوانی نفعته است . عمری که در آن به بنیه ظاهر جذا ایست جسی توجه خاص میذول میگردد ، با گذشت عمر ، انسان در به چنگ آوردن قبل از جوانی مهم دیگری ناتش میورزد و وایهانت قد را نسا ندیده میگردد و یا اصلاً اثر او به فراموشی میارود .

از کسرتش در جابان و از مردم آن خیلی رضایت داشت که در آنجا یک کست وید ویوی را از او ثبت کرده اند .

— خالد چه وقت به افغانستان هودت می کند و آیا شما از زود آرید که نزد او بروید ؟

— افتخارات هنرمند در وطن و در بین مرد مشرباشد . خالد بعد از اینکه کسرت دورد نیارا تصام کند ، به افغانستان میاید . صین فقط علاقمندم که در یکی از کسرت هایش شرکت کنم . من هیچگاه از وطنم جدا نمیشوم و با هر سر زره خاک افغانستان پیوند ناگسستنسی دارم .

— آیا امکان دارد که یک لحظه خوش از زنده گی خود را تصرف کنید ؟

— خوشترین لحظه زنده گی من — وقتی بود که دانستم خالد در کانکور جهانی مقام اول رابه دست آورده است . خوشی من تنهادر این نبود که من پدرش استم ، بلکه خره من یک افغان استم و وقتی که یک افغان پیروز میشود پیروزی صین دانی از هنر مند .

است و همچنان من استاد خالد — بودم و هر استاد از موفقیت شاگسرت خود مسرور میشود .

— خوب حالا به جای رسیدیم که بشمار رمورد زنده گی خصوصی خود حرف بزنید .

— بسیار خوب من فعلاً پنج ماهه ساله استم . خانم قیلا معلسم انگلیسی بود ولی مدتی است که بیکار میباشد . خالد بیست و چهار سال دارد ، دخترم که نامش مشعل است نه سال دارد با وی شدیداً انس دارم .

بعد از اینکه از آرمان به خاطر سخنانش سیامگداری کرد تمام روز به این فکر شدم که چرا هنرمند خوب را استاد تواناد در جریان کارها پیش تقدیر نمیشود و چرا از خالد آرمسان که امروز شهرت جهانی دارد و بارها مطبوعات و تلوویزیون کشور های خارج را زینت داده است ، در افغانستان یک یاد و پارچه گیتار ثبت کرده اند در صورتیکه وی بعضاً به مرخصی افتاد نستان میاید و آنهم در طول ماهها به نشر نمیرسد . این را میگویند قدر دانی از هنر مند .

جدید ترین لوازم تحریر طلاب معارف اقسام کتاب و کتابچه ، انواع قلم های خود کار ، خود رنگ و ده ها قلم اجناس دیگر مورد ضرورتان را با قیمت های مناسب و رضا بخش دستیاب نمایند .

آدرس : منزل اول فروشگاه بزرگ افغان تلیفون : ۲۱۲۷۶

برای اجرای نقش او خواسته بودند . بیسده بمن گفت : توفور! جای نقش ... را برکن .

گفتم من چیزی نمیدانم . شور هم گفت : من در کنار برده ایستاده هستم هر چیز که گفتم انرا تکرار کن در ختم نمایش محترم لطیفی رئیس تیاتر مرا زیاد تحسین و تقدیر کرد و اینگونه من وارد دنیای هنر تیاتر شدم و دو سال در نقش های مختلف کار کردم . بعد کورس مکیازوری گرفتم و تا اکنون به صفت مکیازور تیاتر کار میکنم .

تقریباً ۲۲ سال قبل از امروز طبق معمول مصرف امور منزل بودم که یکی از هنرمندان نفس منوخته به خانه ما آمد و گفت : ((استاد هدایت داده که در ظرف ده — دقیقه یک لباس خوب خود را بوشیده تیاتر بیا)) من فکر کردم ممکن به کدام دعوت و یا عروسی میرم . به سرعت لباس بوشیدم به تیاتر رفتم ، تیاتر پر از تماشاچی بود ، هیاهوی مردم بلند بود که چرا نمایش شروع نمیشود . یکی از هنریشیه های زن که نقش اول را داشت غایب بود و مرا

غرض اجرای یک کسرت — اتحاد شوروی سفر نام ، در آنجا بعد از چندین سال من موفق شدم که پدرم را ببینم ، خاطر و آن دیدار همیشه با من بوده است . آنگاهیکه شوهرم به هندوستان رفت بمن احوال فرستاد ، گفت : (مادرت را رها کن اینجا بیا)) ولی من در جوابش نوشتم از آنچه که نمیتوانم بگذرم مادر و خاک من است . من یک فزه خاک خود را به هزار تایی تو برابر نمیکم . غیبا بیسده مکیازور ریاست تیاتر :

از من راضی نبود ، بلکه برانروخته و صبابی هم بود ، ولی من وجدانا احساس آرامش میکردم زیرا زن را که صاحب طفل بود از مرگ نجات داده بودم . اولین آواز میرومن برون اولین آواز خوان زن در کشور :

من اولین آواز خوان زن بودم که با جادری رادیو میرفتم و در وقت زمانداری بچه سقا که همه فامیل شاه امان الله در سارت نگهداشته شده بودم به اتحاد شوروی رفتم ، بعد از چند سال برای من چانس دست داد که

شگفتی‌های جهان

دنیای شگفت‌انگیز

جانوران

نهنگ ماهی

بزرگترین حیوان گوشتخوار روی زمین نهنگ ماهی است که گاهی طولی قدس از ۱۹۸ متر می‌گذرد. بزرگترین گوشت‌خوار خشکی خرس فوره ای الاسکا است که ۷۲۰ کیلوگرم وزن دارد.

پرنده پستاندار

تنها پرنده پستاندار خفاش است که ۲۱۰۰ نوع از آن در روی زمین زندگی می‌کند که مشهورترین آنها خفاش‌های گیاهخوارند که در نواحی هند شرقی بسر می‌برند.

عجیب‌ترین پستاندار

عجیب‌ترین پستانداران روی زمین کانگروه‌ها هستند که بطور متوسط ۱٫۶۴ متر قد دارند. با اینهمه یک نوع کانگروی قرمز وجود دارد که تا ۱۲٫۸۰ متری تواند بپرد. همانطوری که میدانیم این حیوان میتواند نوزادان خود را در شکم مدتها حفظ کند.

دوران حاملگی در حیوانات

طولانی‌ترین دوره حاملگی پستانداران را دُمورده فیس هندی میتوان یافت که بطور متوسط ۶۳۰ روز و گاهی ۷۶۰ روز (دوسان ویکماه) طول میکشد. در مقابل اوسم یک نوع حیوان کوچک پستاندار است که دوران حاملگی اش تنها ۸ روز طول میکشد.

حیوان که سال

طول عمر اسی که رکورد زندگی راشکست ۶۱ سال بود فرده ترین اسب روی زمین اسی است نوع مجار بود که ۱۳۵۸۰۰۰ کیلو گرام وزن داشت. بانکه سان عمر گربه حداکثر ۱۹ سال است معهدا خانم الیس اسی جورج بورانگلیسی گربه ای داشت که ۳۰ سال تمام زندگی کرد و روز ۱۹۰۷ چشم از جهان بست.

دنیای جانوران دنیای شگفت‌انگیزی است شاید عجیب‌ترین پدیده های آفرینش را در میان جانوران بتوان پیدا کرد جانورانی عظیم الجثه وجود دارند که وزن آنها از صد تن نیز متجاوز است در مقابل، جانورانی ذره بینی هستند که وزنشان به یک صدم گرم نیز نمیرسد.

بالن آبی

بالن آبی حیوان عظیم الجثه است که هیچگاه نمیتواند در سطح زمین زندگی کند. طول متوسط بالن ۳۲٫۹۰ متر و وزن آن ۳۳ تن است. این جانوران در اقیانوس منجمده بسر می‌برند و در مسافت یکساعت مسافت ۲۷ کیلومتر طی میکنند. در سال ۱۹۳۲ بالنی را نوزین کردند که وزنش ۱۲۱ تن بود. تنها زیان این حیوان ۳۲۲ تن وزن داشت.

زرافه

زرافه در میان حیوانات بلندترین گردن ها را دارد. طول گردن زرافه ۲٫۸۰ متر می‌رسد.

کوچکترین پستاندار

کوچکترین پستاندار روی زمین (موش دراز بوزه) است که فقط ۴۰ میلیمتر طول قد دارد و در نواحی شمالی مدیترانه زندگی میکند.

پلنگ حیوان سریع

نیرومندترین حیوان جهان پلنگ است که ظرف یکساعت ۱۴۰ کیلومتر طی میکند. در جریان آزمایشهایی که سال ۱۹۳۹ در لندن انجام شد سرعت متوسط پلنگ ۷۰٫۸ کیلومتر در ساعت تعیین گردیده، در صورت به اسب‌های مسابقه بیش از ۶۹٫۶ کیلومتر در ساعت سرعت متوسط ندارند.

علی مشیری ...

بقیه از صفحه (۵۷)

راجع به تست در سوال شما باید به عرض رسانید که هنر و هنرمند هر که ندارد هرگاه شما هنرمندی را در بریده سینا را به روی صفحه تلویزیون نشان می بینید از زنده است شعر شما همی را میخواند نید از زنده است و حاضرین میزند.

هرگز نمیرد آنکه در این زنده شده به عشق تیر است در جریده عالم در ولم ما هزار سال گذشت از شما و عجب سون هنوز مردم صحرانشین می پوشی است.

بعد از آن زبان تا کون آیا کسی توانسته جای خالی ماد هوایا را در دل تان پر کند اگر جواب مثبت است آیا او معرفی میکند؟ الهی غیر ... باز صافه خطر ناک شد.

باید بگویم که ... که بلی، شخصی است که جای نالی عشق آتشین و طوفان نرایی ماد هوایا را در دم پر نموده و شما ازین خواست آید که این شخصی را بشناسی کیم، آیا لایم است که حتی او را معرفی کنی؟ و اینکه خود تان او را پیدا خواهید کرد؟ خیر شما را زیاد در انتظار می گذارم در صورتیکه شما انرا پیدا نکنید بدین شما خواهم گفت که او کیست اما نه اکنون بلکه در شماره آینده و صاحبه اینجده مجله سیاهوون - زیرا آتلا یکماه باید در مورد نکسر کنید - وقت آنرا داشته باشید که نفر مذکور را پیدا نمایید.

مطبوعات هند و افغانستان در این باره چه نوشته اند.

سوال بسیار خالص است، اما جواب آن به اصطلاح مشیری ۷۰ دفتر میشود - زیرا ده ها مجله هندی و افغانی در این باره قلم فرسای می نموده و مقامین مختلف نوشته اند - جریده ها، روزنامه ها و مجلات هندی و انگلیسی و اردو مانند ((ناجرات اندیا)) که بزبان انگلیسی نشر میشود - مجله فلم نیر انگلیس و اسکون انگلیسی - مجله نیشنل انگلیسی، گمشکان، شعاع دهلوی، اد آگار، آریو، فلم نایر بزبان اردو - فلم کادینا، هیرو، فلم ستاره، کله کاره بزبان هندی و نیزه صا جریده و اخبار بزبانهای مردمی، گجراتی، پنجابی و غیره زبانهای هندی طرح و نشر گردیده، اگر نورس ساعد شد و خوانندگان واداره مجله سیاهوون موافق بود ترجمه پاک تمداد ازین روزنامه هارا تقدیم میدادیم زیرا تمداد همه شان از بد ما در تجاوز میکند، اگر چه تمداد با همه شان از بد ما در راه اداره سیاهوون تقدیم کرده نم.

و اما راجع به مطبوعات افغانستان نوشته اند، هم قبل تمام جزایید و مجلات افغانستان نوشته اند، هم قبل از ساختن به هند هم بعد از آن - مجله پشتون و آنکه اکنون نام آن به آواز تبدیل شده که در آن زمان محترم استاد دکتر جاوید، مدیرمسئول آن بودند، تصویر و معرفی درباره ماد هوایا و شعری از بنده را نشر نموده بودند که اینک تقدیم میشود که عنوان آن بود: ((ذوق تما))

نه تنها معطر گیسویش ذوق شما نشاندید بخرد باید شعاع فارسی ((ماه دریا باشد))

بیت همین خدا در مشک می ماه صوری منین می شد ((نازنین)) شد، دلری باشد ماه شما شد نگاهش میکند لبخند او چون زنده میماند میدانم که انسونگار و ساحر یا میباشد بیارای ((سنگدل)) ((ساقی)) ((آرام)) بخش دل لبت می شد، صراحی شد، قند شد، جام و میباشد

زلفی خون زده ... بلا تامله از گمراهی غمگناه ای

راجحین آید چه بختش ...؟

اعتراف صریح ... زلفی گفت که با همین خنکچه هیلیرتزی را بزرگت ام - آنوقت آریابه سیر من نشان گرفت و فریاد برآورد: خود را تانگانه ... احساس کردم ترسیدم چون مستولی شده بگفتم: مقلد صریحش است.

بالعن برتری گفت: پس خود را از منم گفت: اما من بیترام ترا بگفتم کم تیسری و دی لیاقت جان گرفت و گفت:

یاول عزیز! شاید سر نوشت ما همینطور باشد ... جدایی جدایی با مرگ و زنده خندید - طسور نیرترتبه صدای تیرانند شد و من با احساس درد میسر سینه ام از هوش رتم.

هنرنگامه چشمانم را باز کردم، چینه سفید پوئی را دیدم دیدم، یکی از آنان آبیرو را در وجودم در تزیق نمودم - سرا صبه پرسیدم:

زلفی کجاست ... همه سکوت کردند و با این سکوت تحلیلات عمیق و فریبی در ذهنم راه یافتند.

ساعت ۱۱، بیستم مارچ، مزایه اتاق علیات بردند ساعت ۱۰ و ۳۲ دقیقه، کار علیات من آغاز شد. در ۲۱ مارچ پولیس جنایی آنجا آمد. آنان سوالات زیادی در مورد زلفی ازین نمودند. زلفی قلب خرد را نشان گرفت بود، آنان گفت: وجد در اینستوت طی قرار داد ... در مورد قتل همیلسو - تریس توسط زلفی - شواهد عینی متعدد میخوانند - سر زلفی شد ... ما همین پولیس سخت سرا زیر نظر مراقبت، اشته، نگهبانان بزودی سرا بخواب حقیق خواب کردند.

چارهفته تمام در شفاخانه ماندم پنج روز بعد از اقامت در شفاخانه جسد زلفی را از آنجا انتقال دادند. پس از مرخص شدن شفاخانه، دو بار به به هوش آمدن با اسباب و اقامت کردم. زبان تشنگی با دست کفای زیاد بدیدم آمدند، هوای من گرم بود. اما ساه ماه ابریل انجامگرفت طاقت نرسای داشت. من اجازه نبرگ گشت شعر را ندانستم. پروگرام سفر به برابیل نوشتا قطع شد. تا میمانان بلزانی بود. شکر زخمهای تازه التیام یافته بودند. میترانتر چیز چیز بیخوشم. بتاريخ ۱۷ جولای جوانی که عینکهای استخوانی داشت از من دیدن کرد. او خود تیرا الفرید بهتر کار میباشد. چاهخانه کتاب معرفی کرد و منند که شنیده است. زبان سلفای همین زنده می خود را میباشم گشت و زنده می و مرد و فرزندی آن به ما خسرو دیوان جانی است.

بوقلمون بودن سیاهوون زلفی، دختر کسه یشمون از شعوت، عشق و محبت بوده. دوران آشنایی آنرا من و ارتباطات او طی زنده گیش با

جنت بین مرد ... آنرا از سر کجه میزند

مگر تو را روشن کردم و خراست زلفی به گسرت و لونی که از لبه سپر کند بود، گوشه دم.

مراه جهت یا شهرت ساختن برای زلفی به شرفاء حبس محکم ساختند. اما ماشا الله کسه وکیل مدافع تری ای داشت. بتراوند برخلاف به خاطر برهمنان کانون طبع خانوادگی که شیوا زده زده ای من زلفی را کینه و نتوانست بود جواب هرات را بدست بیارود. پشتبسته های زنده آن نرسیده شد. اما من برخلاف او اینخنده و بااست قدم رعایت نمود. هر دو به سری هوشی راه افتیدیم. زده برقی نیرداد داشت با لکیر گوشه رشاخانه. اطفال بر خودم به من در زنده گیش مد بین غیر تلسو انسان خوب میخواند ان بوده ام.

روز ۷ جولای ۱۹۵۶ ساعت ۱ و ۲۰ دقیقه در رستوران مدان هوای برلین نشستیم. تقوه می نوشیدیم تا با پرواز ۲۵۹ به سوی مونیخ در حرکت افتیم. به جهت تابستان گرم، بسیاری ها به سوی جنوب، به سوی ایتالیا و اسپانیا میروند و میگردند. در رستوران هنگام صرف نهار، با زهم باد زلفی در سن زنده شد.

در همین رستوران بود که دستم را با صاحبیت لای دستش میفشرد و در همین حالت خلوتگسا های دیگر، هند بگر رانری بودم. در همین رستوران بود که جسم شدم رسانش و شوهر شرم وارکت که من و توشاق هند بگر استم اما به درامه ای ۵۰۰ هزاره هریس کی بالاتر و با این ترا بقی اصابت میکرد. این در راه با بیان می یافت. درامه نیرد عشقی که دیگر مرا تا پایان زنده گیش اندیت میکند. اما بگر همه چیز برای من بی شعری شگ و نسای

مطمینا ز میاسید، با زلفی یکمانستن و یکمانردن من میخوام زنده بمانم ... اما هیچ موجود ملکیوشی و نوشته آسانی نمیتواند برای من حیثیت زلفی را داشته باشد.

تاریخ ۱۱ جولای ۱۹۵۶ در مطبوعات انسان نوشتند:

((طیاره مسافری که آنرلین به سوی رند بود - جنود پرواز بود از ارتفاع ۱۱۰ میل در حین سقوط نمود. در میان طیاره ۴۵ سرنشین بود که ده آن به هلاکت رسید. در رنج هلاک شده گان یکی هم یاول هولند خبرنگار قرار داشت که قرار بود در بنایند گیش از این من در آمریکا به زودی - وظیفه حد بد گزارشگری را اشغال میباشد))

لی برخلاف خواست و تمایل یاول هولند این درامه با بیان یافت.

و لاهم در هندی به معنای دوشیزه است کسه مدهوایا یعنی دوشیزه، صل محبت، نازنین، سنگدل آرام سانی و بی هم نام فلم های اندک در آن هاند عو حیت میروشن کار کرده است. جریده امیر زیر عنوان گلشن ناز شعری راجع به مدهوایا وهم چنین در شماره دیگر خود بیگزارانی مکمل مدهوایا و تیغری بی راجع به بندم بدست نرسر سزده اند - که چند نود آن تقدیم میگردد.

بقیه در شماره آینده.

باید در این باره ...



جان آغا



تدریس کاندو در کلاس

سوال که ما بپوشیم کیم به نسبت بی بندوباری ها یک دگر و دی ده کلب خبیست گریز گریز شروع و کلب لغو شد .
 بعدا ؟
 بعد ازتی کوان دو شامل کلب معارف شد م و آنچه حینا ستیکه یاد گرفتیم .
 بعد ازتی که کلب معارف در گرفت و سوخت : کارش معطل شد و به ورزش (جودو) دلچسپی پیدا کردم .
 حینا ستیکه چرا دوام نداد این ؟
 بعد ازتی که کلب معارف سوخت ، به رفتن ده مکتب لامعه شهید و آنچه تمرین می کردم ، مگم یک کلب شد که او هم ایلاکم .
 هیچ یک مساله شخصی بود .
 بعدا ؟
 به جودو روی آوردم و یکسال او را دوام دادم .
 خوب به هر صورت . . .
 در همین لحظه به دروازه اتاق آهسته تک تک شش .
 جان آغا بیرون رفت و چند دقیقه بعد آنتایه و لگن را آورد ، دانستم وقت صرف نان شب است .
 به ساعت نگاه کردم ۲۰ : ۳۰ شب بود .
 پس از صرف نان نوشیدن حی صحت را دوام دادیم .
 خوب جان آغا بیاد ، ایره بگو که ورزش کاندو رو چه وقت یاد گرفتی ؟
 ده سال ۱۳۶۲ .
 پیش کسی ؟
 پیش استاد عبدالرحیم یوسفی ، بنیانگذار ورزش کاندو در افغانستان . ده دو سال ده کلب استاد رحیم کارکردم ، به شکلی که بعد از سال اول شاگرد های تازه کاره به تمرین می دادم ، یعنی هم شاگرد وهم همکار استاد رحیم بودم .
 ده بهلوی او ، تکنیک های عالی تیره پیش استاد شریف که (۶) خط داشت یاد گرفتیم .
 آیا استاد شریف کلب رسمی داشت ؟
 نی ، کلب نداشت و ده خانه کار میکرد .
 کلب خود چه وقت ایجاد کردی ؟
 ده او خرسال ۱۳۶۴ ده منطقه خیرخانه .
 آیا استاد رحیم یوسفی برت اجازه داده بود که کلب واکس ؟
 نی ، حتی او مخالفت کرد .

آدم نامرد نیس



کسی که در ورزش کاندو ... شاگرد تربیه نموده است

پس به اجازه چه کسی کلب واکدی ؟
 به اجازه استاد شریف .
 استاد شریف حالا کجاست ؟
 او از افغانستان به خارج رفته .
 تا حال چند شاگرد تربیه کردی ؟
 یگان ۴۰۰ نفرمیشه ؟
 همی حالس چند شاگرد داری ؟
 همی حالی چون مصروف سپری کنن دوره مسکلی استم ، به کلب کمتر رسم ویک دوشاگرد مه که رسیده ترانس ده هاره تمرین مینه ، شاگرد های نوده حدود ۱۰۰ نفر میشن .
 از عسکری گفتی ده کجا عسکراستی ؟
 ده فرقه هشتاد .
 بر خورد مسولین آنچه همراست جطوراس ؟
 بسیار خوبه اس ، مخصوصا قوماندان ما ، هموزال صاحب سید جعفر نادری که یک انسان جوان طبیعت اس پر امکانات زیاد داده .
 ده آنچه هم کاندو کار میکنی ؟
 بلی ، ده فرقه حدود ۸۰ نفر از سرباز هار ه تمرین مینه .
 ده کلب شخصی تان به نیاز بچه ها دخترها هم کارکن ؟
 بلی ، ۶ نفر دختر هم ده کلب ما کارکن .
 آیا ای ورزش بری دخترها و زنهامشربنیس ؟
 نی ، کاندو با وجود ثقیل ترین حرکات خود ، اگه به صورت علمی کارشوه بی خطر ترین ورزش ها س .
 ورزش کاندو جفرم اخلاقه ایجاب میکنه ؟
 کاندو جنگ بدون موجب انسان همراي انسانه نتیجه جهل و نادانی میدانه ، به همی خاطر کسانی که ناق باعش ازیت و آزار دگرها میشن یا ناق عمراي دگر ها جنگ و پرخاش میکنه ده حقیقت خلاف ای ورزش کار میکنن .
 ده کاندو ای گیا هم اس :
 احترام به انسان .
 دفاع از حق خود .
 دفاع از حق دیگران .
 یعنی ورزشکار کاندو اولین ضربه ره بری دفاع خود و دفاع از حق بیچاره ها و آدم های ضعیف و دفاع از ناموس و حیثیت انسان ها به کار میسره ، نه بری تعرض و تجاوز برد پرها .

سوال هام به پایان میرسد و من بایست با او خدا حافظی کرده خانه بروم .
 به ساعت نگاه میکنم ، پوره ۱۱ بجه شب است ، از جا برخاسته می گویم :
 به احازیت سیم خانه .
 با تعجب سویی ساعتش سویی من دیده میگویی :
 کجامیری ۱۱ بجه شواس ، همینجه باش باز صبح برو .
 میگویم : نمیشه ، باید برم خانه .
 هیچ امکان نداره .
 نمیشه ، باید برم خانه .
 او هم برسی خیزد ، یکجا از اتاق می برام .
 خان آغا می رود گراج ، موترشرا از دروازه کشیده می گوید :
 بقوما بین برسانمتان .
 در جریان راه موتر بر جاده های بیخ زده و پسر برف حرکت میکنه و موترجه است که موترش نلغسوزن و از سرک منحرف نشود .
 بعد از طی فاصله ها ، سوالی به مگم خطور میکند .
 سوالی که باید در آغاز می پرسید .
 با خود میگویم : خیراس ، ماهی راهروقت از آب بگیری تازه اس .
 راستی ، گفتی که چند ساله استی و ده کجا تولد شدی ؟
 ده چه میگفتم ، خودت برسان نکدی .
 اینه حالی خوب برسان کردم .
 ده ۲۱ ساله استم و ده منطقه اوفیان شریف ولایت پروان تولد شدیم .
 ده ؟
 ده هیچ ، ایره بگو که خانه ده کدم کوجه اس .
 او نه ، آنچه دست چپ .
 موتر توقف میکند ، میگویم :
 به بیاکه حالی برم همراي ما ، شوهمینجه باش باز صبح برو .
 عجب ، ده ای نصف شوازخانه ما برآمدی ، باز حالی صلاح هم میکنی ، حالی نمیم ، بازیک روز دگر حتما میسایم .
 قول اس ؟
 قول اس ؟
 دست همدیگر افشرده خدا حافظی می کنیم و تادیدان بعدی از هم جدا می شویم .



زین جوانی که کود کردید و روشی بخواب رفته میگوید: به ۵ دختر ۱ پسر دارم این دختر کسی که در بزم خوابیده به رخ خود داده به او هفت به در تانگه بود که شوهر هم شهید شد چقدر به سر و روی خود زدم چقدر به سر جنازه او گریه و زاری کردم من گاهسی نکو میگویم که جنگ بیشتر از هر کسی در گریه تپان که به مرگ برادران خود برادران شهریه هم با همی چشمم دیدم من بالای سه عطره که هر سه آن برادران شهریه بودند رفتم من بعلوی تابوت برادرم و تشییع آن یک برادرم در آنجا مبارک است ما این شهید شد برادر را بگیم بنیای خود از دست داد من زهر

جنگ و چه شنیده ام نمیدانم که چه وقت تا که ام سال تا کند ام روز تا که ام تاریخ گریه خاتم در قلم آتشی روشن شده که آب همه دریاها و دریاچه ها آنرا خاموش سازد هیچکس نمیتواند تسلیم بده دل مثل شمع نیمه جان میوز و قطره قطره آب میسوزاند عزیزم وان د بگری که جاد رسایه ماتم به سر دارد میگوید: شهریه درون فاع از خاک جان خود از دست داد این پسر چشمم دیدم من بالای سه عطره که هر سه آن برادران شهریه بودند رفتم من بعلوی تابوت برادرم و تشییع آن یک برادرم در آنجا مبارک است ما این شهید شد برادر را بگیم بنیای خود از دست داد من زهر

وحشت جنگ

شخصه جان اتان رابه لب آورد است. زکریا سربازی است که دو کسوف موطف مرضی اورا بر یک کون نروزیه کد همان طوری که به دیوار تکیه داشت چشمانش بر روی همیشه بسته شد. و این فاجعه جنگ بود جنگی که وقتی شعله و روشش خشک و تره در بر میسوزاند و این در شفاخانه ۶ نفر اردو وحشت جنگ را در چهره سربازانی مشاهده کردم که خیلی جوان بودند در بدن خون های کبود روزی یکی اتان ریخته است روان اتان را حدمه زد و توان غمگین جنگ را از سر گرفته شد و در

دوست داشتم جنگ تحمیلی لعنتی بهترین دوستان ما را از ما گرفت من به خون رفقای سوگند خوردم ام که هیچگاه شهادت خود را از دست ندهم. من همیشه میگویم دیگر جنگ نمیگم ولی تا وقتی که جنگ را با لای ما تحمیل میکنند وقتی از راه صلح نشد جنگ میگویم ذبیح هیچوقت فراموش نمیشود. پدر صاحب منصب بود با پیش قطع شده مادر مرد یک برادر بر عسکرات. در یکی از جنگهایی که در میان بین ما و مخالفین در گرفت یک وقت موضع بالای سر نشسته سر صدمه دیدند آنرا هم شکستند حالا در چارصد بستراست. آبراهم بچه بسیار خوب بود ذبیح هم کشته شد ذبیح را بسیار جوانان بار اعصاب خراب میشود با

به شکل دورانی بالای آنها به شکر نمودم کد که به جزو تمام ما محاصره ماند هفت شب جنگیم مادر من قسم میگویم او هیچ خوش ما توانستم تعرض دشمن را از ما نپسند حتی حرم میگویم که از این لای تنگی قطع کنیم و قطار را بگردانیم بدشمن ام دو سال نم ما از دشمن خواهش کردیم که نامزد خود را بدهد ام دو سال تسلیم شوند گفتند نرو خود را روان کید که با هم صحبت کنیم روان کردیم اورا کشته مادیدم که فراموش میگویم که نامزد است و ما رفیق ما را پارچه پارچه کردند ما عروس کردیم ام هم با قهرت ضربه دشمن را از بین بردیم در جریان بازگشت که نورانی کشف دارد که گریه موتراز دره ارگون میور میگویم بخواهی عدم تحمل در کار واسطه را ماین زد مرا ماین ۲۴ ساعت بیخوش بودم بعد خاره را که رف من بیند جسم از ۶-۵ ماه مرض شد که بعد از آن متاثر می شود میگویند غرض تمام جانم بیخوش میشود من چهره بقیه در صفحه (۱۲)

آیا نشرات تلویزیون

بقیه از صفحه (۱۱)

ولی هنوز هم بسیاری از برنامه ها در حوزه سیاسی و اجتماعی تلویزیون با مرموز ستایی تمیبه و نشر میشود و نوعی توارده میان برنامه ها موجود است و از سوی هم در جاسازی برنامه های جدی و ذوقی و هنری. تناسب معین وجود ندارد.

اولا باید گفت اداره سیاسی و اجتماعی که متعده بنسبام اداره روزنامه ها خواهد شد. شانزده برنامه داشت اکنون صرف هشت برنامه نشرات خود را ادامه میدهد.

کمیته این ترتیب توارده در برنامه ها از این برده میشود. محمی در این تغییرات جدید در نشرات وارد کنیم. وقتی نقد و مپسان برنامه های جدی و برنامه های ذوقی تناسبی ایجاد کنیم و این برنامه ها را با هم خلط سازیم.

یعنی اینکه از نشر هم برنامه های جدی خود داری بچمل خواهد داد؟

بلی همینطور.

میخواستم به مساله کادرها در تلویزیون تاسر میگویم از امکانات موجود تاجه حد استفاده صورت میگیرد؟

در این زمینه تشویق های است. درصد دهم این نقیصه با اعتراف جوانان در حال تحصیل از خارج مرفوع کردن کادرهای موجود از طریق کورس های تعمیر الکترونیک کارسکی را فراهم میگرداند و آموزش مسلکی کارشناسی و پیچیده تخنیک و هنری امر ساده پس نیست که آنرا آسان بگیریم. دوستان محدودی که فعلا با ما کار میکنند باقیته کی و علاقمندی روزانه قریب شش ساعت نشرات را آماده می سازند که فقط باید از آنها سبک اندازیم.

من شنیده بودم که در اخله غیر مسلکی در امور نشرات تلویزیون چون موجب برخی برانگیزگی هادر نشرات شما میگردد. آیا هنوز چنین وضع ادامه دارد؟

فعلا چنین مورد وجود ندارد و آرزوی بریم از این نسوع تشیبات غیر مسلکی جلوگیری شود.

گله هایی از هنرمندان و نطاق وجود دارد که گویا در تلویزیون بون گاهی محیط برای آنها تنگ ساخته میشود؟

اگر این سخن شما برآموز می چرخد. با مسوولیت میگویم. چنین نیست. ولی باید گفت که عده بی چنان بر توقع اند که میخواهند همه چیز در خدمت آنها باشد و همه امکانات صرف برای آنها باشد حال آنکه تلویزیون متعلق به همه است. ممکن نیست ما ناز دانه های داشته باشیم. از سوی هم برخی مسوولیت های اجتماعی و سیاسی در هر جامعه بی موجود است که رعایت میشود ولی است یک عده بی که از نام گیری شان خود - داری میگویم اسب آنها فقط نه پا دارد.

کسیکه میتواند

بقیه از صفحه (۱۱)

خوب میخواهم به مساله نلم ها که بر جنجال ترین بخش کار تان است بپردازم چرا نلم های خوب ندانید و نمیتوانید با بازار ناسالم و بد بوی رقابت کنید و چرا اکثر نلم ها تکراری اند؟

در تلویزیون های جهان معمول است که همه ساله انحصا برنامه های متعدد نلم را خریداری میکنند و با تان که حتی یک نلم را هم خریداری نکرده ایم. وقتی که زمینه وجود ندارد. تان انتخاب نیز اندک است تکرار نلم از همین چشمه آب میخورد و از سوی معمول نیز است. آنچه از نلم های جدید مخصوصا نلم های هنری به سترس ماقار میگویم بر اساس همکاری شخصی علاقمندان به دست می آید. تصمیم وجود دارد تا از طریق دستگاه تشیبات نیز صرف نلم های که مطابق خواست علاقمندی های جامعه باشد ثبت شود. که این نلم ها متعلق همه کشورهای جهان می باشد. اخیرا چند برنامه نلم جدید ایرانی از طریق سفارت انگلستان در کابل به دست آورده ام و منتظریم که هموطنان ما نیز آگس نلم های خوب داشته باشند. به سترس ماقار در خدمت.

چرا نلم ها در تلویزیون نمیشود صرف یک نفر انرا ترسیم میکند. آیا مساله حق اکثریت در این است؟

فعلا امکانات در ویلا در دستم موجود ندارد. پروژه جدیدی که زیر کار است امکان آنرا به دست میدهد تا بتوانیم نلم ها را در ویلا کنیم.

میتوانید مصرف یک ساعت نشرات تلویزیون را بگویید؟

شاید باور نکنید که تلویزیون از ان ترن ترین تلویزیون جهان است. ما بعضا برای تهیه یک ساعت برنامه یکم ساعت وقت را بکات نات تخنیک و راهبر میمانیم حال آنکه میکس برنامه کاملی در جهان ۲۰ ساعت تهیه گردد. بهترین کارمندان تلویزیون ما گاهسی ۱۸ ساعت کار میکنند.

میخواستم درباره وظایف فرهنگی تلویزیون بپرسم؟ برنامه های فرهنگی شما چگونه اند. چند نمید نشرات را تشکیل میدهد آنها تغییراتی در این برنامه ها هم خواهد آمد؟

در هفته تمدن و پیشرفت ساعت برنامه های هنری و ادبی داریم البته توجه میشود تا نقش این برنامه ها از لحاظ فرهنگی موثر تر شود. اخیرا برنامه های جدید نیز از این بخش تهیه نموده ام.

ما شماره های بعدی مجله «سپهر» بازم در سلسله نشرات بهرام تلویزیون صاحبه های دایر کوران نیز در تخنیک تلویزیون راه چاپ میروانم و از خواننده گان خود تقاضا داریم که سربالایی شانرا در این رابطه با ارسال بدارند.

گلساز افغانی

بقیه از صفحه (۲۰)

شما چند نوع گل میسازید چه کدام نوع ان علاقمند استید؟

گل های خاندان مرسل و گیله و دیل و ترنگ و سنبل و بنفشه و انواع و اقسام شکوفه ها با مگر علاقمندی شخصی من به گل سوسن و ترنگ است و انگیزه ان این شعر سرچشمه گرفته است.

ترنگ غمزه زلفش این همه بیچاره نداشت

سنبل پر شکستش هیچ گرفتار نداشت

برای ساختن گل ها از کدام مواد استفاده میکنند؟

برای ساختن گل ها در ابتدا از مواد بسیار نازک از قبیل خم - چاروب ، کافه های گدی پیران ، قیچی و سوسن گاهی استفاده میگردم مگر اکنون از تکه های آبشویی و جیبی که به گل نمایی خاص می بخشد و تعداد علاقمندان آن نیز روز بروز زیاد گردیده تمیبه میگویم. نباید بگویم که جهت رنگ آمیزی گل ها از هفت رنگ اصل نیز استفاده میگویم.

مگر جای بس تاسف است زیرا ان گل های ایکه با داستان ماساخته میشود و از جمله تولیدات کشور میباشد با نصب مارک های کشور های خارجی بنام گل های خارجی بفروش میرسد که باعث مایوسی ما میگردد.

تا حال چند نمایشگاه از آثار تان در داخل و خارج کشور به نمایش گذاشته شده است؟

در داخل کشور ۱۲ نمایشگاه که ۱۲ دیپلم بدست آورده ام و چند نمایشگاه در چکسلواکیا ، آلمان ، سوئد ، بلغاریه و سوئد و در نمایشگاه هم به توکو که از همه نمایشگاه دیپلم های بدست آورده ام.

میکردم و نیز اگر موقع میدادند

حالا من هم مقام بسیار بلند هنری میداشتم.

آیا اجازه میدهید در مورد زندگی خصوصی تان بپرسم؟

چرا نه از دواج کرده ام و سه پسر دارم ، پسر بزرگ نورالدین نام دارد و به صنف سوم مکتب است. بسیار خوب بزرگ میرسد. خانه ام گزاین است از سه و نیم هزار افغانی معاش دو هزار آنرا به کرایه میدهم. دو سال است که هر هفته خانسه داده ام ولی نتیجه آن تا حال معلوم نیست.

من در مورد آنها چیزی گفتنی ندارم. ولی آنها زود تر از من راهشان را به راد یوتلویزیون باز کرده اند. اگر این زود تر شروع

خدا با عاشقان

بقیه از صفحه (۶۱)
 قطعه نکت طیاره پرواز پایان د پرواز برام بست
 شده بود رسید برام اطلاع داد اند که بیوه زنی
 در درپ هوتل انتظار را میکند به سوی روانه
 شتافتیم خانم فخریزاد که با سیور جمعلی بود -
 تربیت زبیلی را تکمیل و برام داد وقتی پول را روی
 کف دستش گذاشت امتناع نریدیم گفت
 خیر شادوست آقای گالاراستید او انسان
 خوبی است آن شام و شام خاطر انگیز خوشی
 برام بود برای زبیلی تلیفون کشیده و گفت که کار
 هام خلاص شده زود برویدم
 - تودرتب و فکرمین استی ... تا فرد اصبح باول ...

بیترا اینبارالحن تعدید آسزیمی گفت : به پولیس
 تلیفون میکنم تا درمحل اقامت کونین زبیلی از سر
 استطاق نماید
 - میدانم که اینکار کار تو نیست بیترا
 بترتیمم کان بازم را گرفت و گفت : چرا رام نمیشی
 پس بیاهوتل بروم میخواهم متفقا چیزی بنویسیم
 و درخولت هم حظ بیسرم

ساعتی پس بازم با او در سالون بزرگ هوتل
 ایستاد و نشستیم بریم بترامقا بلنم نشسته بود
 و بسکی همچنان روی میز قرار داشت بترازمن تقاضا
 کرد که برایش سیور جمعلی را نشان بدهم از
 دان آن ابا وزید ، انگار کردم اصرار گرانگفت
 دیدم که بیرون آنرا به توداد ناگزیرا نشان
 دادم گفت :
 - هم پرواز به سوی برزیل ...
 از فرانس گارسون بخاطر ویسکی سردش تشکر
 نمودم آنسور چند فرانسوی گرد میز بزرگ
 نشسته گرم نوشیدن بودند بلند بلند میخندند
 چه بیسرم ؟ متلیک از زبیلی بیخود خوف داری ؟
 چه بیسرم در موقعیت بدی قرار دادم سپس بالحن
 ملتسانه ای گفت :
 لظفا به زبیلی خبریده که اینجا به وین بیاید
 - این از توان من به دور است ... خواهش میکنم
 بیترا بعد نبراد زدم از برای خدا ... مگر از ما
 چه میخواهی بیترا ... من زبیلی را دوست دارم دور
 ست دایم دوست ... آخر بسیاری ها اینجا تصور
 نمیکند او زنده باشد
 بتراهت : هرگاه مقاصد من برآورده شود تو میتوانی
 به سادگی به صوب مطلوب پرواز کنی
 فکر میکنم این حسادت محض است بی شبهه شما
 با زبیلی حسادت میوریزد میخواهید ان پیش کنید
 در هر صورت اکنون در جنگ من قرار دارین
 من به پولیس خواهم گفت که دنبال تانراها کند

به زبیلی تلیفون کشیدم : زبیلی !
 - بلی ، آخر چرا این روزها تلیفون نکردی ؟
 عرف از سراسر وجودم جاری بود بیترا خودش را
 به من سرش کرده بود ... بعد فکر کردم میگیرید
 صدای زبیلی آرام بود ...
 - بورتیتات را میفرستم فرد اصبح اول وقت ...
 زبیلی گفت : خدا با جقدر خورنمدم که کارهسا
 رو برآه شد فقط یک شید یگر بد بدم میرسم
 من منظور بیترا را از آنهمه شله گی نتوانستم درک
 کنم بیترا بسوی دفتر کویل به اتم خود رفت تا با
 سیوریت که از نزدم گرفته بود تسلیم بدهد او
 وقتی وارد دست داشت که در آن نوشته شده بود
 این با سیوریت بر دست که میخواهد مرا به قتل برساند
 - چه قصد کترن او را بداند داشتی یقیناً

بقیه از صفحه (۶۱)
 - زن چگونه میتواند دربار
 معاینه خودی پستان بیاموزد ؟
 - زن میتواند این روش را از
 - دکتر یا نشرات خاص منوط به
 معاینه پستان بیاموزد .

ایا لخته شدن پستان به
 فحوم سرطان است ؟
 - خوشبختانه ، اکثر لخته
 های پستانی سرطان نیستند ولی
 نوشته شده بود در پایین لوحه منفذ یک صندوق
 نامه ها بود بیترا سیوریت ام ربه صندوق اندا -
 خت به بتراهتم : تومیدانی که من زبیلی را خون
 آسا دوست میدارم بگزار جان ماچه میخواهسی
 تا انجام دهم
 بترافرید : چه میخواهی ، چه میخواهی ... وقتی
 میگویم ارجان تان چه میخواهم که بیترا اینجا باشد
 - خوب ، ازین حرف بگذر بگوویسکی میل داری ؟
 کجا ؟
 - طبعاً در کار هم

طلعت دوی شب از خواب بیدار شدم دیدم بیترا
 مصروف مطالعه است فردای آن صبحانه و قهوه
 صرف کردیم
 - هیچگونه شواهدی در دست
 قطاری که قرار بود زبیلی بدان بیاید تا خبر نمود
 دعاگر خداوند کاری کند که زبیلی نیاید از دور
 چراغ کمپوتیف های دیزی را میدیدم برخلاف
 نیایش و استغاثی من قطار فرارسید و زبیلی از آن
 فرود آمد ، حملی بکس هایشرا انتقال میداد
 زبیلی شتابزده دو پیاده خودش را به من رسانیده
 سلام کرد و گفت که متفقا و بیصبرانه در انتظارم
 لحظه شماری میکرد است

اینجا سرولگه بیترا بیاید و بالحن خشن زبیلی را
 مخاطب ساخت
 لظفا با سیوریت تانرا بید وید والی فریاد میزنم و پولیس
 را فرا میخوانم زبیلی با سیوریتش را به او داد من
 در حالیکه از آنجا دور میشدم به زبیلی گفتم : هرگاه
 بتو تلیفون نکردم ، تیا بیست نزد پولیس مراجعه کنی
 زبیلی با سکوت سرش را جانیانید :

باز هم من و زبیلی بودیم تنها با هم در تکسی
 متوجه اش شدم که با خود حرف میزند در منزل بار
 دیگر بترا بیاید او به زبیلی گفت : در صورتیکه
 جواهرات خود را به من بدهی میتوانی پرواز کنی
 من بداخله کردم منظورت از جواهرات چیست ؟
 جواهراتی را که تونیزرتی به زبیلی معشوقه اش
 هدیه داده بود ، آن جواهرات ارزش کم از کم
 ۱۵۰۰۰۰ شلینگ را داشت زبیلی با خون سردی
 تمام گفت : جواهرات را فروخته ام با رد بگرد خا
 لت کردم : بترانم خوب میدانم که زبیلی هیچگونه
 جواهراتی ندارد زبیلی بدون هیچ حرفی
 بکس ترا مقابل بیترا گذاشت
 با عصیانیت فریاد کشیدم : در عوض چند پول میخوا
 - ۱۱۰۰۰۰ شلینگ

من یک حصه پول قیمت آنرا تهیه میکنم
 - نه ، آخر من زندانی میشوم بسم (آ توی) بی
 مادر میشود از او کی مواظبت کند اولیای مسور
 اداره پولیس به موجودیت این جواهرات نزد زبیلی
 پی برده و ...
 ظاهراً او براه سکوت دعوت کردم وقتی تنها شدم
 زبیلی گفت :
 هر طوری میشود باید پرواز کنم
 گفتم : خیر سخت دردم آفتیده ام ، با یس
 بیترا راضی ساخت
 بقیه در صفحه ()

چگونه میتوان کودک را از دچار
 شدن به سرطان حفظ نگه داشت
 - باکس این اطمینان که کودک
 بصورت منظم از طرف دکتر معاینه
 شود و او با شما خواهد گفت که در
 کدام مواقع معین باید کودک را مورد
 معاینه پستان قرار داد . همچنان متوجه
 بروز بعضی از امراض نهنشاید
 (که لزوماً به فحوم نشانه سرطان
 نیست) که خطر احتمالی وقوع
 سرطان را در بردارند مانند خستگی
 فراطی و خونریزی و درد .

کدام انواع سرطان کودکان
 را تعریف میکند ؟
 - بیش از نصف و قلبی مسطح را
 Leukemia شکل میدهد
 همچنان در جمله سرطان های
 که کودکان به آن مبتلا میشوند
 سرطان دماغ ، کلیه ، سورا
 استخوان نهنشامل اند
 اصنافه های مهماتی سرطان

ایا سرطان ریه افزایش است ؟
 - تعداد آنرا دیکه به سرطان
 مبتلا میشوند بترتیمم ثبات تعداد
 بیشتر افراد تا سن مسالی زندگی
 میکنند که سرطان بیشتر به سراخ
 آنها می آید هر چند ، سرعت
 وقوع اکثر انواع سرطان ها تا سنا
 حدود زیادی ثابت مانده است
 - بلی ، هر چند ، حتی تعداد
 افرادی که دچار سرطان میگردند
 متناسب به عرض اش اف سزایستی
 می یابند
 - آیا امروزه تعداد بیشتر
 بیماران سرطانی تداوی میشوند ؟
 - بلی ، از جمله سه تفکیکی آنها
 معالجه میگردد و این را میتوان
 بلیک چارم بیماران که در حدود
 سالهای (۱۹۵۰) به این مرض
 صاب بودند ، مقایسه کرد ، این
 رقم را میتوان با تشخیص در مراحل
 اولیه و تداوی عاجل به پنجاه
 فیصد تقبیل داد

آیا میتوانیم از سرطان

آیا میتوانیم از سرطان
 آگاهی پیدا کنیم ؟
 - آگاهی پیدا کردن از
 سرطان در مراحل اولیه
 بسیار مهم است
 - آگاهی پیدا کردن از
 سرطان در مراحل اولیه
 بسیار مهم است

آیا میتوانیم از سرطان
 آگاهی پیدا کنیم ؟
 - آگاهی پیدا کردن از
 سرطان در مراحل اولیه
 بسیار مهم است
 - آگاهی پیدا کردن از
 سرطان در مراحل اولیه
 بسیار مهم است

آیا میتوانیم از سرطان
 آگاهی پیدا کنیم ؟
 - آگاهی پیدا کردن از
 سرطان در مراحل اولیه
 بسیار مهم است
 - آگاهی پیدا کردن از
 سرطان در مراحل اولیه
 بسیار مهم است

آیا میتوانیم از سرطان
 آگاهی پیدا کنیم ؟
 - آگاهی پیدا کردن از
 سرطان در مراحل اولیه
 بسیار مهم است
 - آگاهی پیدا کردن از
 سرطان در مراحل اولیه
 بسیار مهم است

بزه های های اجمن
 سرطان ایالات متحده
 - اهداف پرگرام های تعلیمی
 - چیست ؟
 - الف) بظهور تشهیک تمام افراد
 جهت اجراء معاینات منظم طبی
 بشمول معاینات سرطانی .
 - ب) آگاهی اجباری افراد از
 زنگال های خطر .
 - ج) وادار ساختن حتی آنها
 به این امر که به روش های جلوگیری
 عادت کنند .
 - د) آگاهی پرسونل طبی از
 آخرین روش های تشخیص و تداوی
 سرطان .
 - چرا اجراء معاینات طبی در
 هر سال توصیه میشود ؟
 - بخاطریکه ممکنست سرطان
 را قبل از بروز امراض آن تشخیص کرد و
 نیز فرصت تداوی عاجل در مراحل
 اولیه از دست نرود .
 - چرا برگردد ((مرحله اولیه))
 تا کدی میشود ؟
 - بخاطریکه سرطان در صورتیکه
 قبل از رشد و انتشار آن به قسمت

های دیگر عضویت تشخیص گردد ،
 خیلی زیاد قابل معالجه است .
 - بلی ، هر چند ، حتی تعداد
 افرادی که دچار سرطان میگردند
 متناسب به عرض اش اف سزایستی
 می یابند
 - آیا امروزه تعداد بیشتر
 بیماران سرطانی تداوی میشوند ؟
 - بلی ، از جمله سه تفکیکی آنها
 معالجه میگردد و این را میتوان
 بلیک چارم بیماران که در حدود
 سالهای (۱۹۵۰) به این مرض
 صاب بودند ، مقایسه کرد ، این
 رقم را میتوان با تشخیص در مراحل
 اولیه و تداوی عاجل به پنجاه
 فیصد تقبیل داد

آیا میتوانیم از سرطان
 آگاهی پیدا کنیم ؟
 - آگاهی پیدا کردن از
 سرطان در مراحل اولیه
 بسیار مهم است
 - آگاهی پیدا کردن از
 سرطان در مراحل اولیه
 بسیار مهم است

آیا میتوانیم از سرطان
 آگاهی پیدا کنیم ؟
 - آگاهی پیدا کردن از
 سرطان در مراحل اولیه
 بسیار مهم است
 - آگاهی پیدا کردن از
 سرطان در مراحل اولیه
 بسیار مهم است

سرطان

سرطان
 سرطان
 سرطان

سرطان
 سرطان
 سرطان

سرطان
 سرطان
 سرطان

سرطان
 سرطان
 سرطان

میتوانید ملاحظه کنید عبارتند از -
 پارچه های سفید روی پانت های
 دهن ، پارچه های خشک ، ورقه
 ورقه و در دندان روی پوست ، خال
 های تخمیش کننده ، زخم یادرد
 های ناشی از شانیدن پاپوش -
 دندانها .
 - هرگاه رباط صوتی بوسیله -
 عمل جراحی برداشته شود ، ممکن
 است شخص دوباره بتواند حرف
 بزند ؟
 - بلی ، سخن زدن از طریق
 مری را معمولاً میتوان ظرف چند
 هفته به بیماریاد داد . هوای
 فوبرده شده بخاطر تولید صوت
 همکنه از دهن میگردد به سبک
 شکل کنترل شده بیرون میگردد .
 وسایل میکاتیکی نهن برای اینکار
 در دسترس قرار دارد .
 - چرا طیبیانی که سرطان رابا
 حقه بانی تداوی میکنند خطرناک
 اند ؟
 - بخاطریکه تداوی آنها موجب
 آن میگردد تا قبل از تداوی منظم و
 عاجل وقت کراتنهای بیمار تلف
 شود ؟ از دست دادن این فرصت
 میتواند منجر به مرگ بیمار گردد .
 - چگونه میتوانند اینگونه دکتر
 حقه باز را شناسید ؟
 (۱) تداوی او معمولاً شکل سوزنی
 داشته و در انحصار اها همکارانش
 قرار دارد .
 (۲) او از اعان ، اشتنار ، -
 تبلیغ ، تصدیق نامه ها و جوایز
 نه از راپورهای ژورنال های
 معتبر طبی بمضورات اثبات ادعای
 خود استفاده میکند .
 (۳) او بیمار را از شروه با
 پشتگان معتبر و ایدارد و او را -
 مایوس میسازد و ادعا میکند که پیسه
 ((اعتقاد نسبت به او)) لطمه وارد
 میشود .
 (۴) حمایت کنندگان عمده او را
 کسانی تشکیل میدهند که معمولاً
 دوکتوران وارد نبوده و عملاً با
 طبابت سرکار ندارند .
 (۵) شواهدی در دست نیست
 که بیماران به اصطلاح ((معالجه
 شده)) توسط او اصلاً سرطان -
 داشته اند و اخیر .
 - چگونه میتوان افراد بیشتر را
 از سرطان نجات داد ؟
 (۱) تشخیص زودتر .
 (۲) تداوی عاجل و متناسب .
 (۳) پژوهشی پشتیبانی از
 انجمن سرطان به دانشمندان
 و لابراتوارهای تحقیقاتی کمک میکند
 تا درباره طرق جدید و بهتر تشخیص
 و معالجه سرطان تحقیقات لازمه
 بی را انجام دهند .
 - پایان -

سرطان
 سرطان
 سرطان

سرطان
 سرطان
 سرطان

سرطان
 سرطان
 سرطان

سرطان

سرطان
 سرطان
 سرطان

سرطان
 سرطان
 سرطان

سرطان
 سرطان
 سرطان

سرطان
 سرطان
 سرطان

زنی با هزار و یک نام

کانهست ...
 باشند این مزده ، هر سه همدیگر را در -
 آفرش کیده می بوند و عمره های شادی شان
 گوش نك را که میکند ، از آن به بعد فعالیت اتصاد
 دوگانه با این امر توجیه میشود که چگونه عمل نسوا
 سارساک را میتوان تسخیر کرد ، در هر حال یک پای او
 لب گیر است و کانهست پای دیگر را خطا داد ، از قضا
 سارساک بی برای مردن هیچ جمله بی شان نمیدهد
 روز روز شادابتر میگردد و از عروس خود هم بهره کفشی
 می برد ، ساهی اتحادیه هدر میرود نهر با گذشتن
 هر روز سارساک مدعی میشود که ((خود را چون سی ساله
 ها حتی بیشتر جوان می باید)) با ادامه این توضیح
 سارساک به بتول میگردد : ((متاسفم که از همه سده
 یک حرف ساده لوح و نیم مرده برآمده می توانی ،
 ناگزیر کار رامن بخرده میگردم تا او هر چه زودتر
 نه سرای دیگر بفرستم)) ولی بتول موافقه نکرده جواب
 میدهد : ((خبر ... نیرامن از خدای ترسم ، تو کار
 او را بمن واگد ارم من او را در میان بانوان خود با شحق
 لذت وصتی بخلاکت میرسانم)) این گفتگو را در تصر
 خده ، علعان و آشنه ساهی شنوند نهر در دلت
 نعضود را می ایمنان داشت . از جانب سارساک -
 افتندی روز بروز جراتر و نهر صند تر شده ، نه تعابسه
 بتول خانم اکتفا میکند ، بلکه خده ، خانم آشنه سز
 و رختشوی نیز در گوشه و کارا اتاقها در هلیزها مورد هجوم
 مدعی بی قرار میگردد ، جنس بکر باحالی بر آشفته
 به بتول طعنه میزند که بی مرضه تو کار را طول میدهر
 ومن ناگزیرم او را صوم هاخه کنم ، ولی بتول جواب
 میدهد که نه ، دست را بخون کیف این پیرمرد
 الوده نکن ، ارش آنرا ندارد ، این خوبی عمل ترا
 جنایت خواهند خواند ، من تهر به دارم ، میدانم
 که امثال او فقط در روزهای پلان زندگی دچار
 چنین حالتی میشوند ، بیش چیزی نمائند ، هفتم
 دندان روی جگر بگزار ...

عاقبت آنچه بتول خانم بشنید میگردد ، قرار رسید
 یکسب نزدیکی های صبح سارساک مدعی جان -
 بانوان بتول خانم ، تگان تگان خورده من و هن کرد
 و در همان حالت از نعمت جان محروم شد . در لحظه
 مدعی بی آخهین لذت و لطفات زندگی را طری میگردد
 جنس بکر ازشت مرد نیمه باز لاق خواب ، انهنصول
 می پرسید : ((درد ؟ کارش تمام شد ؟ یا نه برای
 کک وارد شوم ؟ ختم شد ؟ خواهد مرد ؟))
 حالانکه آقای من ، آنروی ورق چیز دیگری بود ،
 مانزد یگان او جیبان را بدستی میدانم ، سارساک
 مدعی واقعا دیگر چیزی در ساطت نداشت . جمعه
 ایکه میگفت تمام ثروت اصلی اش در آن جاداشته و در
 بانک نگهداری میشود ، خالی بود ، اینک در همان
 قصری که ران اقامت داشتند ، چیزی دیگری در -
 جان نبود ، اگر بتول قهلا آگاه میشد که سارساک
 مدعی را پیش واقعا ع کیده ، دیگر منتظر
 ازشی - بد بهراه خود میرفت ، در حالیکه بیچاره
 مدعی ، سخاوت آخهین روزهای عمرش با شحق
 تمام با د بهمن جهت جمعه صدقاری خاندا سی
 توم زنی راه بانک سپرد ، مرحوس بتول را هم
 دست میداشت و هم این زن دماری از روزگار اهر آورده
 بود ، که باید در دستاها نهنسند ، در دل تصمیم
 گرفت : ((ورق با این زن بانی میکم که بعد از مرگ
 من ، تا زنده است فراموش نکند ، اگر بتوانم چشمن
 بانی را راپهروز نندانه انجام دهم ، مرا هر گز ناهاستی -
 فتاح پاشا زاده مدعی بی نگردد)) ، یگانه ارشع اش
 که قصر انسانی او بود ، آنرا هم نخواست به بتول

زنی با هزار و یک نام
 زنی با هزار و یک نام
 زنی با هزار و یک نام

زنی با هزار و یک نام
 زنی با هزار و یک نام
 زنی با هزار و یک نام

زنی با هزار و یک نام
 زنی با هزار و یک نام
 زنی با هزار و یک نام

زنی با هزار و یک نام
 زنی با هزار و یک نام
 زنی با هزار و یک نام

زنی با هزار و یک نام
 زنی با هزار و یک نام
 زنی با هزار و یک نام

زنی با هزار و یک نام
 زنی با هزار و یک نام
 زنی با هزار و یک نام

سباوون و کودگان

کودگان عزیز !
 بدینوسیله برای همه تنان
 موده می دهم که مجله سباوون
 از همین شماره به بعد ((سباوون
 کودگان)) را نیز به منظور فراهم
 آوری خاطر شما به نشر می رساند
 که کار سود مند و ستودنی ایست
 مبنی بر بذل توجه به نسل بانده
 شما. شما که سر از همین شماره
 بجایی در سباوون یافتید ، پس
 بکوشید مجله را در وقت زمانش
 بدست آرید و سباوون خودتان را
 با دقت کامل مطالعه نمایید .

همچنان یاد آوری شوم که برای
 صفحه تان بنویسید و بیاورید
 و مطالب آفرینش تان را به
 آدرس ما ارسال دارید .
 درین صفحه مطالبی نه در
 باره شما ، بلکه از شما و برای
 شما به نشر می رسد .
 آرزو مند هستم ، مقصدی صفحه
 را در تهیه و فغانندی هر چه بیشتر
 آن با مطالب ، نقاشی ، رسامی ،
 کارتون و همچنان نظریات
 و مشاهدات سالم و به درد بخور
 تان یاری رسانید .

قازها و قوها

ترجمه: نرگس

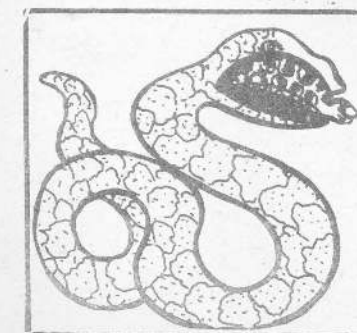
بود نبود یک مرد و یک زن بود
 انها یک دختر و یک پسر داشتند .
 مادر به دخترش گفت : من
 ویدرت برای کاری روم ، تو مواظب
 برادرت باش ! از حویلی دور برو
 و هوشیار و عاقل باش ! مادر بازگشت
 برایت دستمال سرمی خریدم
 پدر و مادر یکجا رفتند اما دخترک
 فراموش کرد که والدین اس به او
 چه امر نموده بودند . برادر خود را
 بالای سبزه هازیر کلکین نشانده
 و خودش دوید ، دوید به کوچه
 رفت .

قازها و قوها پرواز نمود ، پسرک
 را گرفته او را بالای بالهای شمان
 با خود بردند . زمانیکه دخترک
 به خانه بازگشت ، دید که برادرش
 نیست . وارخاشده ، ایمن
 طرف و آنطرف دوید . اما از برادرش
 اثری نبود . دخترک برادرش را -
 صدا زد ولی جوابی نشنید و به گریه
 شروع نمود . زیرا امید آنست که چه
 نوع جزا را والدین اش به او خوا -
 هند داد .

بطرف مزرعه دوید و دید
 که قازها و قوها از دره پرواز
 و بزود ترین فرصت عقب جنگلهایی
 انبوه غایب می شوند .
 در همین لحظه درک نمود
 که آنها برادرش را با خود برده اند .
 از زمان های قدیم در سار
 قازها و قوها حکایت میکردند که انها
 اطفال خود را در زدی نمود با خود
 می برند . دخترک تصمیم گرفت
 تا انها را تعقیب کند . بنا شروع
 کرد به دویدن در راه دید که
 تنور ایستاده است .

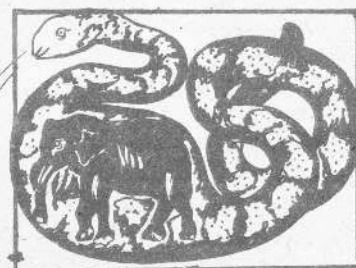
- تنورک ، تنورک ! بگو
 قازها و قوها که چرا پرواز نمودند ؟
 تنور گفت : اگر بولانی سوخته
 از آرد جو در را بخوری ، برایت
 میگویم .
 - دخترک گفت : او هو بولانی
 از آرد جو در سوخته را کی خورده
 است ؟ من بولانی از آرد گندم
 را در خانه با باجانم نمی خورم .
 تنور به او نگفت که آنها به کجا
 پرواز کردند . دخترک به دویدن

بوامارچی دیو پهل دهمولوسه
 حال کی و هغه وخت می د -
 شرانو دیو هیدل و لولپاره دیو گه
 رسم کره باید هغوی تسمه
 توضحات و کمر ل شی .
 دویم انصوری داس و .
 شرانو پهل چی دیو دسار
 خلاصه یاترین گیده بوخواییز دم
 اوخیل تول حواس باید جغرافیسی ،
 تاریخ حساب اود زین گرامر اود ستور
 ته وارم .



په کتاب کی راغلی و : دیسوا
 ماران خهل بنکار همداسی سلامت
 بی له دی چی هی توی ترستوی
 تهری . وروسته بیاتش کولی چی
 له غایه و خولجی . اووه شپز
 هاشتی ترخوی هغه هضمی
 کرا و خوب کوی .
 دای چی ولستل ، بیاسی
 نود هغه شه په هگله چی
 په منگله کی پیچیزی په گلسی
 دول فکر کی . وروسته می پنسل
 را و اخست اوخیله هلموئی انصور
 و کینی . زمانو پی انصور
 په دی دول و .

خیله شاهکاری شرانوتسه
 ضوده اوختسه می وکره چی
 تاسو یعنی داهیزی ؟
 جواب می را کی : خوه خولی هلمد
 خلك و هروی ؟
 زمانو خولی ته وه ، سو



چرسی شهرزاده

شوی و دیو بوامار انصوری تسمه
 استرگو شوی پی و حوان بانده می
 اخوله لکولی وه . هغه انصور
 داس و .

هغه وخت چی شپز کلن دم د
 واقعی کسویه نوم کتاب کی می
 چی دپراخ جنگل به هگله لیکل



من رفت و بطرف شام نزد يك ميشد
 د فمتا ديد كه يك خانه
 چوبي كهنه باپايه هاي نازك
 و يك كلكين كه يك طرف، د يگر
 طرف شوروي خورده ايستاده است.
 د رخانه جاد وگريسر نشسته
 و باسيب هاي نقره ي بازي ميكرد.
 د خترك د رخانه داخل شد
 و گت :
 سلام مادركلان !
 سلام د خترك، چرا اينجا
 آمده اي ؟

ادامه داد د رجاى د بلد گه
 د رخت سيب ايستاده است.
 د رخت سيب د رختك سيب
 بگو قازها و قوها به كجا پرواز نمودند ؟
 - بعد سيب و خشي مراه خور
 من به تو ميگويم .
 - د خترك گت : د رخانه
 يدركلان سيب باغ راني خوردم .
 لذا د رخت سيب اورا كك نكرده
 رنگت كه آنها به كجا پرواز نمودند
 د خترك به جستجو ادامه داد و
 بعد رايى كه دران شير ترش جر-
 يان داشت رسيد .

من از باها و نعرها گد شتم
 و بپراهن خود را تر نموده ام . آمدم
 تا اينجا خود را گم كتم ،
 بنشين هرجايى كه دلست
 ميخواهد .
 جاد وگريسيك دوك رابه او
 داده و خود از خانه بيرون شد .
 د خترك به تا بيدن سرد و ز شروع
 نمود . د فمتا از زير اجاق موشكي
 دويد و به د خترك گت :
 - د خترك د خترك !
 شير ترش رابه من بده من د عوص

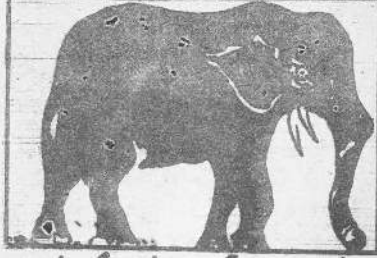
- د خترك به د ربا گت :
 د ربا گت ، د ربا گت آيا ندیده اي
 كه قازها و قوها به كجا پرواز
 نمودند ؟
 - براي تو خواهم گت د ر صورتى
 كه از شير ترش من بنوشى .
 د خترك گت : من د رخانه
 با بايم قيقاق راني خورم ، شير
 ترش تو را كى خورده است ؟
 د خترك مدت مدتي ديدي بالاي
 مزه و جنگل دويد . روزگوتاه شد .

بتوك موضوع مهم را ميگويم ، د خترك
 رنج رابه اوداد و موشك گت :
 جاد وگريست تا حتم را گم كند
 و او تراى شويده و بعد ادرت سر
 داخل نموده ، كباب ميكند و ميخورد ،
 د خترك بدون حرکت نشسته و گريه
 ميكرد . موشك به او گت و انتظار
 مكش و برادرت را بگيرد من موش
 تودوك را گرفته ، سره و زيبى تا بسم
 د خترك برادرش را گرفته و فرار نمود
 جاد وگريه كلكين . آمده و پرسيد
 د خترك اى تا بى يانه؟ موشك

جواب ميداد ، من تا بى ، مادركلان !
 جاد وگري حتم را گم و داغ نمود
 آمد تا د خترك را با خود بد اينجا
 بيورد . ديد كه د رخانه هيچكس
 نيست . جاد وگريس ياد كشيده . قازها
 قوها عقب د خترك پريد كه طفلك
 را در پشت من برد . د خترك بسا
 برادرش تا د رايى كه در آن شير
 ترش روان بود ، دويد ، ديد كه
 قازها و قوها عقب آنها در پرواز اند .
 د خترك به د ربا گت :
 د ربا گت عزيز من ، ما را اينهان كن !
 بقيه د ر صفحه (٧٤)

دي . داسى فكري كوي چي دا موضوع
 د دي سبب شده شو چي د همنوي به
 هلكه به باور پيدا كرم .
 هرگه من چي لهمنوي خنجه
 كرم چوي لزشه رضاه به نظر
 رافلى دى پيدا كرى او خپل لومر نى
 انكورى و بنودلى دى خورگورم
 چي رشتار شتاسوي و پياندى -
 خلاصه زى او كه نه ؟ خواهه هم
 د معمول به خير زمانه خواب كى -
 رانتوتى دى : ((داخولر ده)) هغه
 وخت گم نه ديواله مارا نوشته -
 خبرى كرى او نه من ديكرا ولس
 نه خورلى بنگل او نه له ستور و
 خنجه همان مس چي د گلف
 بروج ، سياست او دىل دول شمانو
 به هلكه و بنوشته هغه . هم له دي
 امله چي له بومعقول سري سره
 من اشناى پيدا كرى د پيرزيات
 خويش شوي دي .

چه راني هم لجه خدمت راتسه
 و كرم . اكن من شواى به يونظر
 سره د اينزونا خنجه د چين تپير
 و كرم . كه سوي نشين په زره كى
 لالهانده شوى وى جغرافيه و سره من له
 پير نژدي خنجه ليد لس
 له همدى لرى خنجه ده چي
 زه په خپل ژوند كى له پيروشو
 خلكوسره سروكار لرم . له پيروشانو
 سره من ژوند كوى دى او همنوى
 له پير نژدي خنجه ليد لس



اوه دى توك من داندي و كرى له
 چكلن كار خنجه چارچاپيره خط
 را و كيو د اوله دى نه چي لسور ي
 نقاشى من د همنوي خويشه شوي نه وه
 خوابدى شوم . فتمان ، كه همنوي
 وى . هيكله په شه نه پوهي سري
 او پوهي شوي هم سترى كوونكى ده
 چي تل همداسى همنوي نه توضيحا
 و كرم .
 ميوه شوم چي خانه بهل كار
 پيدا كرم ، هغه داوچي لرشم او
 پهلوق زده كرم . وياى او كه نه چي
 تراوسه پور ي من تولى دنيا نه
 اولوتى كرى دى . اورنهار شتاسا



معمولاً مراحل اولیه سرطان با درد همراه نیست، درد در مراحل بعدی که امکان تدابیر کمتر صورت می‌گیرد ظاهر میگردد. پس حتی اگر احساس بیماری هم نمیکند، معاینات منظم طبی را فراموش نکنند.

آیا اشعه میتواند موجب سرطان گردد؟

بلی، ولی نه زمانیکه از اشعه بصورت درست در موارد طبی و ستوما نولوژی استفاده گردد. اشعه اکس و اشکال دیگر تشعشع زمانی خطرناک است که از طرف پروستات غیر مسلکی یا ناوارد مورد استفاده قرار گیرد. قرار گرفتن بیش از حد در برابر اشعه ایکس یا مسولات فیزی انرژی اتوی میتواند در سرطان بخصوص شکم Leukmia کمک کند.

آیا اشخاصی وجود دارند که از ابتلا به سرطان معافیت داشته باشند؟

تخمیر، سرطان مرزی رانسی شناسد. این مرزها چه ملی، چه نژادی هم باشد. سرطان انسانان مربوط به هر گروه اتیک و رنگ را مورد مطالعه قرار میدهد. هر چند برخی از این گروه‌ها کم یا زیاد در مقابل اشکال مشخص سرطان حساس اند.

سرطان چگونه تشخیص میشود؟

داکتور چگونه میتواند به شما بگوید که دچار سرطان هستید؟

از طریق اجزای معاینات اندام داخلی و تاریخچه بیماری و معاینه فیزیکی توأم با بیوپسی (Biopsy).

بایوپسی چیست؟

بایوپسی عبارتست از گرفتن نمونه کوچکی نسج که از طرف پاتالوجست لاکتر متخصص این رشته، تحت میکروسکوپ معاینه میشود.

آیا متخصص امراض سرطانسی بگانه دکیمت که قادر است در جریان معاینات صبی شما بگوید که ممکنست سرطان داشته باشید؟

تخمیر، هر لاکتر در تشخیص سرطان تعلیمات اساسی را فرا گرفته است. همپتان او از طبقه ژورنال ها و نشریات که از طرف انجمن های طبی و انجمن سرطان ایالات متحده به نشر میرسد، از آخرین انکشافات پیرامون سرطان آگاهی دارد.

پس معاینات مکل را در کجا اجرا کنم؟

این معاینات را میتوان در مطب یا اکثر بیمارکری صبی محل، مانند شفاخانه یا کلینیک انجام داد. در صورتیکه داکتر خانواده کی نداشته باشید، از انجمن طبی محل کمک بخواهید.

دینک معاینه مکل معمولاً چه چیزها شامل اند؟

الف) صاحبه طبی.

ب) معاینه منظمی بدن همراه با معاینه قلب، مجاری خونی ریه ها، دهن، بینی، گوش ها چشمها، گلو، امعاء مستقیم، اعضای تناسلی و ستانها.

ج) معاینات خون، ادرار و حجرات رحم و امعاء دیگر - صحت - در صورتیکه داکتر لازم بداند، اجزای پروکتوسکوپیدو - سکوپ Proctosigmoidoscopic یا معاینات اکسیرز.

پروکتو Procto چیست؟

پروکتو عبارتست از معاینه امعاء مستقیم و ناحیه های تحتانی آن. لاکتر وسیله تنوب روشن که پروکتوسکوپیدو یا دیسکوپیدو این ناحیه ها را مشاهده میکند. قرار پروکتو اینقدر مهم است؟

نیرادر حدود ۷۵ درصد سرطان های کولون و امعاء مستقیم را بدین ترتیب تشخیص

تدابیر عاجل

سرطان را چگونه معالجه میکنند؟

سرطان را با برداشتن ناحیه سرطانی یا در صورتیکه سرطانی معالجه میکنند، طوری که سرطانی پستان جراح ناحیه سرطانی را بر میدارد. دیربسی از اشکال سرطانی ادویه های مختلفی برای انبهن بردن حجرات سرطانیسی تجهیز میگردد.

آیا معالجه با تشعشع در تمام انواع سرطان ها موثر است؟

تخمیر، نتایج تدابیر به نوع و محل ناحیه سرطانی و مقدار تشعشع که میتواند طوری محافظت از آن استفاده شود، وابسته است. آیا معالجه با تشعشع محفوظ است؟

بلی، هنگامیکه توسط داکتری که دین رشته تخصص داشته باشد، مورد استفاده قرار گیرد. این داکتر را رادیوتراپیست میگویند.

ایموتوب و رادیواکتیف چیست؟

ایموتوب (برادر) کیمیاوی هر

شده باشند و از این تسهیلات استفاده می‌توانند، معجزه‌ناشدند.

آیا تمام مواد کیمیاوی که میتوانند سرطان را تخمین برای تدابیر موثر اند؟

تخمیر، اکثر مواد کیمیاوی نسج سرطانی را تخمین خواهد کرد ولی بسیاری آنها حجرات نورمال را نیز تخمین خواهند کرد. بعضی مواد کیمیاوی حجرات سرطانی نسبت به حجرات سالم بیشتر تخمین میکنند. این مواد موجب کاهش درد گردیده و زندگی بیمار را حتی برای سالها طولانی تر میسازد.

آیا ممکنست رشد سرطان را کاهش یا توقف داد حتی اگر در بعضی موارد معالجه غیر ممکن باشد؟

بلی.

درباره ((واکسین)) سرطان چه ؟

ممکنست روزی از اینروزی بعضی از

آیا میتوان سرطان...

گرفته میشوند. این انواع سرطان ها در صورتیکه در مراحل اولیه تشخیص شوند و تحت تدابیر عاجل قرار گیرند، خیلی زیاد قابل معالجه اند.

نشانه های خطر (زنگال های خطر) سرطان چه فصولی را رایج میکند؟

علامت واعراضی که نشاندهند سرطان اند، هفت میرسد.

بمدانظهور زنگال تا چه مدتی باید به داکتر مراجعه کنم؟

انتظار را نباید روا داشت. در صورتیکه شبیه تشعشع سرطان نیست، آرامش خاطر پیدا خواهید کرد.

آیا درد زنگال اولیه خطر سرطان است؟

تخمیر، معمولاً دردیکی از اعراض بعدی سرطان محسوب میگردد. سرطان چگونه معالجه میشود؟

آیا سرطان معالجه میشود؟

بیش از (۱۰۰۰۰۰) آمریکایی های که تا امروز زندگی میکنند ثبوت این مدناست که سرطان را میتوان معالجه کرد. سرطان را بوسیله جراحی و تشعشع یا صرف تشعشع و کیموتراپی (تدابیر با مرکبات کیمیاوی) معالجه میکنند.

عوامل مهمی که در معالجه سرطان نقش دارند کدام هاند؟

تشخیص در مراحل اولیه و

عصر خاص است. مانند کولیت، آهن، لیودین و غیره. ایموتوب رادیواکتیف اشعه انرژی مشابه به اشعه اکس را از خود خارج میسازد. بعضی از اشعه ها قادر اند حجرات سرطانی را تخمین نمایند.

هورمون چیست؟

هورمون ماده کیمیاوی است که توسط غدوات تولید شده و با این فعالیت اعضای دیگر تاثير دارد. بعضی از هورمون ها را میتوان بصورت صنوعی تولید کرد.

آیا هورمون ها میتوان سرطان را معالجه کرد؟

تخمیر، ولی معالجه با بعضی هورمون ها ممکنست زندگی بیمار را طولانی تر بسازد و در برخی بیماران موجب کاهش درد گرداند و تا حدی سرطان پیشرفته پستان یا پروستات را آسازد. سرطان را میتوان در شفاخانه بصورت مؤثر تدابیر کرد؟

تخمیر، شفاخانه بایست اطاق عملیات داشته باشد و نیز ابزارتوانی بخاطر اجزای معاینات میکروسکوپی و تشخیص نسج و نیز تجهیزات اکسیرز که برای تشخیص و تدابیر سرطان مناسب است، دسترسی کامل داشته باشد.

علاوتاً این شفاخانه باید با داکتورانی که بهمین منظور تربیه

باین اشعیهان که تمام افراد معاینات صبی سالانه را بشمول معاینات سرطانی اجرا نمایند و با ظهور زنگال های خطر سرطان عمل نمایند.

سرطان در مردان

آیا مردان بیشتر از زنان در اثر بیماری سرطان می‌میرند؟

مردان در حدود نسبت ۵۵ بر ۴۵.

آیا می‌دانیم که چرا اینطور است؟

سرنی که برای انجمن سرطان امپاکسورت گرفته نشاندهنده آن است که مردان کمتر معاینات صبی می‌پردازند، بصورت اگر احساس سلامتی کنند. ملاتوا سرت مرگ ناشی از سرطان پستان بین مردان قابل توجه به سرت آید. هیچک با لامپور، زنان به زنگال های خطر توجه بیشتری میدارند و سرطان بیشتر در زنان در ناحیه های مانند رحم و پستان حمله میکند که دسترسی بیشتر برای تشخیص و تدابیر آن وجود دارد.

چرا مردان مانند زنان بصورت منظم به معاینات صبی نمی‌پردازند؟

برخی آنها ((کارمندان)) حساب میکنند که وقت هریه باشد، عدم اجزای معاینات منظم منجر به مرگ های ناگهنگام میان مردان گردیده است.

سرطان های خیلی معمول در مردان کدام اند؟

سرطان سر و گردن، پوست جهاز هضمی ریه، بیشتر از همه پنجم تمام سرطان های مردان را تشکیل میدهد.

سرطان در زنان

اشکال خیلی معمول سرطان در زنان کدام اند؟

سرطان پستان، امعاء مستقیم و پوست از جمله سه - چارم تمام سرطان ها در زنان محسوب میگردد.

هرزنی چگونه میتواند خودش را از ابتلا به سرطان پستان محفوظ نگاهدارد؟

بعضوان بخشی از معاینات صبی سالانه، بایست پستانها را از طرف داکتر معاینه شود. او بایست همپتان روش مناسب متناسب با سن و شرایط جسمانی خودی پستانهاش ماه یکبار در منزل از این روش استفاده کند.

بنیه در صفحه (۹۲)



درمنا فال گزسته ایلم

متولدین ماه حمل :

د شواری هامیگرد . شکیبایی خوب یک قعه شریں وگفتنی است که میتوان انرا تمام عمر قعه کرد . شما قدرت بزرگی برای اندیشیدن دارید و خویست که استعداد خود را آزمایش می کنید . اینکه گاهی اندوهگین میشوید ، قابل تشویش نیست ورنه مشکل است از روش خوشی را بدانیید .

متولدین ماه میزان :

بهار یک بنجره است به سوی یک باغ . شما این بنجره راه سوی زنده گی باز کرده اید . خوب کرده اید . هرگز از محبت و مهریاتس نسبت به دیگران پشیمان نمیشوید . همینکه قادر شدید حسابات و بد بینی را از خود دور کنید . کار بزرگی کرده اید ، اصلاً مثل اینکه با بلیدی مهاجرت کرده باشید و فاتح این جنگ باشید .

متولدین ماه ثور :

برای زنده گی کردن ، هر خانه بی زیاست ، و اما باید بدانید که شما اید پال های عالی دارید و آنرا عملی کنید . دیدار تازه برایتان ارزشمند است . این دوستانی را که در محیط خود یافته اید از خود مرزحانیید .

متولدین ماه عقرب :

دل به تماشای خوشی های دیگران داشتن از روی بزرگی هر انسان بزرگی است . بلی در اطراف زنده گی شمارنج و فقر زیاد است اما همینکه شما یک قلب را از روند میسازید و یک دست را می گیرید و وظیفه خود را انجام داده اید خاموشی شما است . دیدار عاشقانه را رد نکنید و خود خواه نباشید .

زادین ماه جوزا :

هر انسان مثل شما از رویش گیاه و برهاد دلشاد میشود . شما احساس عالی دارید که از مردن انسان رنج می برید . سعی کنید عمواره مثل اینکه هم اکنون به خدمت انسان های نیازمندی شتابید در خدمت هممنان باشید . خوشبختی چیزی جز همان بدیده ها نیست که شمارا دلشاد میسازد .

متولدین ماه قوس :

برنده های خوشخوان راه کرد دست دارد اما کمتر کسانی حاضر میشوند این برنده ها را در قفس نگاه دارند . لطفاً همین حالا این برنده ها را از قفس رها سازید . امیدواری شما نسبت به آینده معقول و به جاست . آینده شما بسیار خوشبخت است و سعی کنید با د شواری های زنده گی و مبارزه کنید .

متولدین ماه سرطان :

شما خنک طبیعت استید ، اما دل تان می خواهد دیگران با شما برخورد مهربان داشته باشد اما فراموش کرده اید که این انتظار را آنها نیز از شما دارند ، خویست که زود ، زود متوجه اشتباهات تان میشوید اما باید اشتباهات را جبران کنید نه تکرار .

متولدین ماه جدی :

باتوانایی که دارید میتوانید دل های نامهربان را رام سازید . سعی نکنید شما هم با اطرافیان تان خشونت داشته باشید خشونت آنها ناشی از برخورد زشت خود شماست . بروید و یکبار دست صمیمیت را دراز کنید . در این ماه تضمین به نامزدی دارید ، مبارک است .

متولدین ماه اسد :

در دل تان امید های بزرگی دارید . انسان به اندازه امید ی زنده گی مینماید که دارد . تشویش و رنج را از خود دور کنید و بخاطر زنده گی کردن راه زنده گی را پیدا کنید . دیدارهای تازه در زندگی شما نقش خاصی خواهند داشت ، سعی کنید بسیار سخت گیر نباشید .

متولدین ماه دلو :

سحر خیزی در روزهای بهار برای شما نشاط و ستواری میبخشد . در معامله هایی که پیشرو دارید وقت کنید ، ممکن کوچکترین اشتباه شما باعث زیان های جبران ناپذیر شود . دل تان می خواهد بایک باز دوستان قدیمی خود ملاقات کنید بهتر است عجله کنید .

متولدین ماه سنبله :

آرامش خود را حفظ کنید . کاروبار زنده گی چیزی نیست که بدون همه و شرف و فونابه سر برسد شما باید با جنجال های زنده گی عادت کنید و تحمل زیاد داشته باشید ، چرا از خود راضی استید ، دوست منتظر تان را بیشتر منتظر نسازید به سوی او بروید .

متولدین ماه حوت :

تضمین شما برای ترک گفتن خانه زنده نه معقول نیست . بعتر است در فکر ثبات زنده گی و تفکر خود باشید . دل بستگی های زیادی به خانواده دارید که خوب است . به صحت تان توجه زیاد داشته باشید . زود خشمگین شدن به زیان شماست .

از بوجی خنده...

بقیه از صفحه (۲۰)

سرطان ناشی از نوارها اطلاع دادی و با معرفی پرونیس در گرانمایه غضنفر، کشور را با امریکا مقایسه کردی، عدم از طرح سوال این بود که بیستم درین روزها چی کشف های تازه داری؟

— معرفی (کودک پنج ساله اندانی که در فاکولته درس میخواند) چاپ شد.

حالا بایک مختصر جوان در بوهندتون غوایی و چند دانشمند بر افتخار طب در تماس شدیم و هم صاحبی مفصلی با تعدادی از طنز نویس های برجسته کشور انجام داده ام که عنقریب چاپ خواهد شد.

— یک گپ که، همان که تکیه کلام طنزهای شماست، ایادلت نمیخواهد درباره همکار هایت در مجله سیاوون باز هم طنز بنویسی، اگر میخواهی درباره کی؟

— درباره خودت.

— چرا اینقدر کوفتی استی مگر من چیزی خاصی نام که مورد توجه طنز شما باشد؟

— والله، شما هم راست میگویید، نی بابا چیزی ندانم.

— خوب، ظاهر ایوبی، کوتاه بگو که تو دکتر میشی یا ژورنالیست طنز نویسی؟

— هر دویش.

— یعنی که دو تریبوزه به یک دست میگیری؟

— نی، دو تریبوزه به دو دست میگیرم، به خاطر این که خداوند بزرگ با دادن دو دست این نعمت را ارزانی داشته اند.

— در مورد رابطه طب با نرهای عفتگانه، حرف قایل ترییدی ندانم، هر انسان میتواند عنرمند نیز باشد.

باز هم آیا فکر کنی کی که این دو بخش کار، داری سیلین های جدا از هم اند.

— ظاهراً همینطور به نظر میرسد، اما اگر وقت شود رابطه های ضروری بین طب و هنر موجود است.

اگرچه در کتابها، گپ های زیاد وجود دارد که ضرورت هنر و ژورنالینگ را در طب به اثبات میرساند، اما کوتاه برایت میگویم که همین حالا در کشورهای میگردیم پیشرفته با استفاده از موسیقی بیماری های جسمی و روحی را تداوی میکنند.

با استفاده از نقاشی، روان انسان ها را میباشگافند و به کمک ژورنالینگ و ادبیات، صحت عامه کشور های شانراستد سعی میکنند. و شما این حرف را فراموش نکنید که این همه علاقه مندی به ادبیات و ژورنالینگ، شاید به خاطر خدمت به آینده های طبابت کشور ما باشد.

مسئله مقدس طبابت و مسلك بسیار وسیع و بسیار پرهیاست و طب معالجوی (که شما انرا داکتر میگویید) صرف یک بخش است.

— قبول، اینرا بگو که تا چسی وقت با سیاوون همکاری ات را درام میدی تا ما به این درجه علاقه مندی به این مجله جقدر است؟

— تا وقتی که من و سیاوون و

جود دارم.

— یگان کلانکار مای را در این روزها در نشریه اخبار هفته می بینم اینرا بگو که خودت چسی معجزه داری که خواننده های گرامی، هم در مجله هم در اخبار به کارهای زیاد علاقه میکنند؟

— هیچ، این همه صحبت های مردم ما، صرف نتیجه بزرگواری و لطف بی پایان خودشان است، ورنه، من آدم حقیر و فقیر سرا با تقصیر، هیچ کاره نیستم.

— شما شاکسته نفسی کنید انتاب به در انگشت پنهان نمیشود.

— نی جدی میگویم، با او شنید من چیزی نیستم.

— اگر واقعاً اینطور است پس این همه سوالهای من بیجا بود، من فکر کردم با آله مستعدی رو برو هستم.

— شما ربه فکر خودتان میگدام دلناتن با یسکل تان ولی من اندر همه یون لطف و محبت مردم بزرگ ما استم که اگر کوهی از همتی باشم، باز هم در برابر بزرگواری احترام و مهربانی که از جانب مردم عزیز خود دیده ام، ذره ی بی نی نیستم. به ایمن خاخرنم سرا! با تقصیر، تقصیری

تقصیر.

— راستی، در صفحه سیاوون خند هفته اخبار هم خودت استی و هم ریسمان شیرافاتیونی حالا اینرا بگو که شیرافاتیونی کیست؟

— جای که کلانکار باشد شیرافاتیونی را میبراست منتها انشانی کم که او کیست.

— نکند که او سایه تان باشد.

— شاید بخود هم اشتباهی هستم.

— تا حال چند طنز نوشته کرده باشید؟

— یگان ۲۰۰ پارچه.

— نوره چند سال؟

— تقریباً یازده سال.

— خوب محترم ظاهر ایوبی محصل صنف ششم فاکولته طب معالجویی انستیتوت طب کابل و ژورنالیست مجله سیاوون، ازین که حاضر شدید به سوالات ما جواب ارایه کردید از شما تشکر.

— از شما هم تشکر که برایم وقت دادید که در این بزرگم اشتراک کم و گپ های خوش درام بگیرم.

— کدام بزرگم.

— اوه بیخشین، صاحبی.

— بلی، فکر تان را بگیرید که کدام اعنتک فرمایش ندید.

زنی با هزار و یک نام

تعلو بگیرد. اینجهت صبح شی که بتول و جنس بکر قصد خفه کردن او را داشتند و کمال ناسخه را فرخواندند و صیت نامه خود را تحویل دادند. نشر به این صیت نامه جمع صد گزاری امانت در بانک را با مستحاشی به بتول صیت کرده و قصر را هم به مرسه خیره اهدا کرده بود. هرگز تصور میکرد در جمعه موعود به ارض ملیونها جواهر و طلا آلات نگهدار می شود. حال آنکه مرحوم جدی بی جمعه را پرازیته و در میان پنه یی نی دلایان فو العاده مستعمل، گفته واز کار رفته را، جای ساخته بود. مرحوم به وکیل که در آل بیماری کنار او حاضر شده بود، می گفته که در زندگی فقط دو چیز از من بجا خواهند ماند یکی این قصر دیگری هم جمعه ایست که شروت خانوادگی مادر آن نگهدار می شود. سارساک بدینگونه در دل سل فصل میکند که چون شاهرا قصر ارزش چندان نداشته باید بموسه خیره وقف گردد. ولی جمعه از نشر شهرت آن به بتول برسد تا او هایل ترتیب این زن انتقام گرفته باشد و بتول با دیدن محتو جمعه بی بهره مقصود. شخر مرحوم این بوده که تو مرا مثل این نی از پوست و گوشت جدا فرسوده کردی. و بعد همیشه او را با خنجر بیاورد. علت اینکه آخرین روزهای زندگی اس را با سر حالی و شادایی سپری کرد، همین رنایت نهانی از طنز پروژه انتقام بوده است. همیشه در نشر می آورد که بعد از مرگش چه واقع خواهد شد. ۰۰۰ شرا هنوز بدن اسود نشده. بتول و عاشق چه شاح او نزد وکیل می شتابند.

بعد در مسکه که بتول وارث منحصر بقدر بودن خود ربه اثبات رسانید، نزد حاکم قاضی شهر. و صیت نامه را قرائت میکند. بعد در محضر هیات جمعه صد گزاری امانت بانک را می گشایند و آن دو حریف و دیگران منقرند از آن جمعه ملیونها. ثروت بیرون آید، وقتی حاکم نی فرسوده قلیان را از میان پینه ها خارج و به بتول تعارف میکنند: ((بفرمایید خانم، میراثی که بشما میرسد، ایسن است ۰۰۰))

و جنس بکر که با دیدن این تحفه نزدیک جنون است خطاب به بتول میگوید: ((سارساک مجدی بتو گفته بود که محتو جمعه، کاملاً کفایت حال ترا میکند. اینک برادر و میراث گرانهای شوهرت ربه شادمانی صرف کن!))

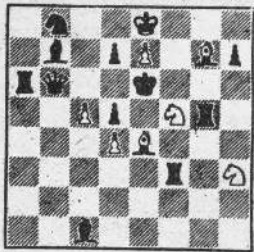
معلوم میشود علت اینکه سارساک جدی حتی در بستر مرگ، دست از لخبند بر نمی داشت. تصور از یا افتادن جنس بکر و بتول، در چنین لحظه بی او شادمانی داشته است ولی چنانکه گفتیم هر وقت سارساک در هر کارگی که توجه میشد، نتیجه برعکس میداد. درین مورد هم قضیه چنانکه همیشه خود حساب میکرد، جیبان نهات، زیرا روی لفظ ساده لوجی وسطی گرفتن کارها که عادتش بود یا اینکه در لطفات سکوت نپاش گرفته یا چشمور، بجای آنکه بخود ((جمعه بانک ربه هم سرم بتول و قصر ربه موسه خیره بدهید)) چنین ثبت شده بود: ((قصر ربه هم سرم بتول و جمعه ربه فلان

موسه خیره بسیاری)) ولی بیچاره بعداً ایسن وصیت فراموش او شده هدین ترتیب قصر به بتول و قلیان فرسوده به موسه خیره اهدا شد.

بعدها فرزندم، جنس بکر، بتول را و داشت تا آن قصر انسانو را فرسود. به اتان عنینم. عزیز کم که ۰۰۰ این حریف چندین بعد پولها را بجه زده تا پدید گردید و بتول در میدان بی پرو پوست باقی ماند. از آن موقع به بعد تاکنون هیچ معلوماتی درباره بتول خانم ندارم و خودش را هم ندیده ام، درباره قصر باید بگویم بعد از این که چندین بار دست بدست شد بالاخره در اثر ارشادات ایتداریکی از بزرگان ما، بنسبام ((کلوب اعیان)) دایر گردید منضم چند بار در معائنات های رقص که در کلوب ((اعیان)) داده شده، رفت ولی چون دیر زمان نیست با مسافل اشرفی قطع رابطه کرده ام، اخیراً به آنرفها سری نی زتم، فرزند این از هانم بیرو است. ۰۰۰ درین حرفی نیست. شما باید به کلوب اعیان رفته از اعیان آن، سراغ خانم بتول را بگیرید، فکر میکنم آنها حتماً درباره اینک ((لقه شیرین)) نعل کجاست و چه میکند، به شما معلومات میدهند.

گفتید از خوشاوندان شماست؟ علت اینکه به سراغ بتول خانم برآمده اید چیست؟ ۰۰۰ یعنی یک رشتنه خانواده گی. ۰۰۰ تنها ۰۰۰ و هرگز او را ندیده اید، اینطور نیست؟ یعنی خوشاوند نزدیک شما ۰۰۰ بسیار خوب فرزند ۰۰۰ خدا نگهدار ۰۰۰۰ سعادت همراه ۰۰۰

تشریح



سفید ۱۰ مهره:

Ch3 - Pd4 - Fe4 - Pc5 -
Cf5 - Tg5 - Ta6 - Pe7 -
Fg7 - Re8.

سیاه ۹ مهره:

Cb8 - Eb7 - Pd7 - Ph7 -
Db6 - Re6 - Pd5 - Tf3 -
Fc1.

سفید بازی را شروع و در دو

حرکت سیاه را مات میکند

نسخه اولی

لاله ام لاله، نقشه نام کو بر

صورت خالص ایام و بس

چون جرس بیخبر زمزل و راه

همه تن ناله سر اغم و بس

این شعر مربوط یکس از

شاعران مشروطه خواه است که

اخیراً مجموعه اش چاپ گردیده

وید سترس علاقمندان قرار گرفته

است، بما بنویسید که شاعر

آن کيست و در این مجموعه چند

شعرا و گنجانیده شده است.

۱- از جمله وسایط

جاد و گری - در آغاز انسانسه

ها میگویند.

۱۱- خالی نیست - در -

نت نیست.

۱۲- کوتاه پشتتو -

معکوس آن کوشش است - دانه

قیمتی - صومعه

۱۳- آواز خر - همیشه

آنها لعنت میکنند - بی بردن

۱۴- گوشت آن حرام است -

بنگ می خورد - خدایا.

سازگاری

حسین

۱۱- دشت - معکوس

آن هوشیار است - از مردم بول
خیرات میخواهد.

۱۲- خوشنود - سرنا -

۱۳- انصار - فرار

تاگهانی حیوان - غضروف

اصطلاحی

۱۴- صبح -

۱۵- هنرمند بزرگ کلاسیک

کشور - امروز پشتو - ناشنوا

۱۶- معکوس آن نخ

است - دزدی

۱۷- خالیکاه - بخشش

یکم - بومیان جمع آنست.

۱۸- مفرد جواهر -

معکوس آن عددیست - راه

عسودی

۱- مفکوره - اندوه - آنچه

لذیذ دارد.

۲- شادابی - کار -

نصر - بافشاری احقانه.

۳- معکوس آن یکی از دریا

های کشور - خانه - بزرگ -

از جمله د خانیات ندیم - خوگرفتن -

ضمیر غایب.

۴- بین شب و عصر - لشکر

ندیده کی - دو

۵- بیخ و ریشه - سه صد و

شصت و پنج روز - آبیازی - د و

باره.

۶- سکوت - فاعل آن

ضارب است -

۷- مخاطب متکلم - مداوا

صاحب باور

۸- معکوس آن کرایشی

نیست - ترسیده - در هر دو

مشو.

۹- بلی - جزای بی سر

گونه را ترمیند - بر باد.

۴- دیروز - نفس پشتو

معکوس آن مادر بزه است

مشکوک آن فاعل است.

۵- تند رست.

۶- لیلیو مادر آن است -

الهی - معکوس آن آهسته

است.

۷- راعمه - شعر

(اصطلاحی) - شعری منسوب

به یوسف مصر.

۸- مراسم بعد از عروسی -

دشمن شیشه.

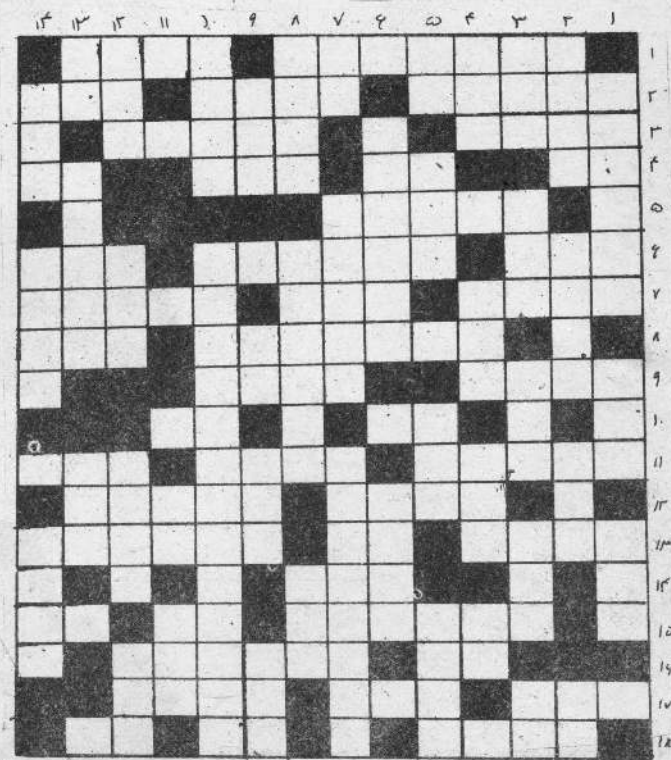
۹- گل نشکفته - معکوس

آن شب مانده است.

۱۰- فساد - کلمه

حلول

- افسی: کج : اند به
- ۱- عمه در جستجویش
 - استند - بخت.
 - ۲- آرزو - بعد از هجران
 - ارزش و بها.
 - ۳- سخن چین - خو -
 - شحال.



حل کنید و جایزه بگیرید

ارتباطها را پیدا کنید

چند جفت زن وشوهر به بار رفتند ، در آنجا جمعا ۴۴ بوتل فانتانوشیدند ، خانم صد یقه ۲ بوتل فانتانوشید ، خانم سیوزی ۳ بوتل ، خانم فتانجان ۴ بوتل و خانم بیرون ۵ بوتل فانتانوش جان کردند . آقای غلام مسای و یاخان محتن شان فانتانوشید . آقای احمد ۲ برابر خانم محترم شان فانتانوش کرد . آقای محمود ۳ برابر خانمشان و آقای یوسف ۴ برابر خانمشان بوتل های فانتانوا را سرکشیدند .

حال بر شماست که بگویید ونویسید کدام خانم با کدام آقای ارتباط همسری دارد ؟

آرتازت و آمد نماید ، در آنصورت فاصله زیاد تری رانست به فاصله بین شهر (ب) به شهر (ج) .

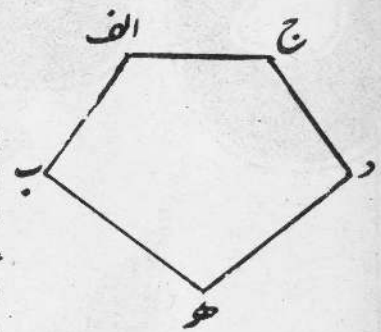
طی خواهید کرد . جمعا مسافه از شهر (الف) از طریق شهر های (ب) و (ج) به شهر (د) و از آنجا از طریق شهر (ه) دوباره به شهر (الف) ۲۲ کیلومتر است و اینقدر نیست میدانم که یکی از این دوراه بشهر (د) ۱۴ کیلومتر کوتاه تر است .

باشند ن این جواب کله در سرور چرخ خورد و خواهان رهنمایی از خواننده گان مجله سبا وون شد ، لطفاً او را رهنمایی کنید و همچنان جواب دهید که فاصله بین هر شهر چند کیلومتر است تا اداره ترافیک در آنجا لوحه های رهنمایی نصب کند .

موجود است ، انتخاب یکی از آنها باشماست ، یا از طریق شهر (ب) و (ج) به شهر (د) میرسید

اهم از طریق شهر (ه) به شهر (د) میرسید . ولی باید بدانید که : از شهر (الف) به شهر (ه) به اندازه ۱ فاصله زیاد تر است نسبت به اینکه از شهر (الف) به شهر (ج) ۱۰ از شهر (ه) به شهر (د) بر عکس ۱ فاصله نزدیک است نسبت به اینکه از شهر (ب) به شهر (د) میروید . از شهر (ب) به شهر (ج) راجه اندازه ۱ دورتر است نسبت به اینکه از شهر (الف) به شهر (ب) میروید . اگر فاصله بین شهر (ج) و شهر (د) را به ۲ حصه تقسیم کنید و فقط یک حصه

رهنمایی کنید



به شکل فوق دیده و بمعنی ذیل جواب ارایه دارید : در شهر (الف) در پوری از کسی برسید که چگونه از کوتاهترین راه به شهر (ب) رسیده می تواند در جواب شنید : (از دورا هایکه

سرگرمی

سرگرمیهای این هفته را محمد حسین در جشنواره اختتامی مجله در روز شنباد فرستاده است .

و (صالح) به شنباد رفتند و - (محمد الشافی) جهت خریداری لیمونات رفت .

در زمان کسی که دیگران بیرون بودند (صالح) با (محمد رحیم) و (نجار) در مورد فوتبال صحبت میکردند . در حالیکه (مامور) با (احمد نواد) و (ظفر) در مورد اداره کارش صحبت میکرد .

اینبود تمام معلومات ، حال بر شماست تا در یک جدول اسم ، تخلص و وظیفه هر یک را بشکل درست جایجا کنید و زرد راهه اساس جدولی زمانی که در فوق آوردیم ، پیدا میتوانید . آنهم طوری که ببینید کی درین میان برای لحظه یسی در اتساق تتفا مانند تاکه توانسته به الیوم تکت پستی دستبردی کند .

سرگرت دود کنند .

- ساعت ۹ ار ۷ : ((آهنگر)) با ((ظفر)) و ((حسب الله)) جهت خریداری لیمونات بیرون رفتند .

- ساعت ۷:۴۲ : ((بدخشی)) نیز جهت خریداری لیمونات بیرون رفت .

- ساعت ۷:۲۵ : ((دهور)) به - اتاق پهلوی برای ادای نماز شام رفت و بعد از ده دقیقه برگشت .

- ساعت ۷:۲۷ : ((غلام سخی)) با ((سلیمان)) به دهلیز رفتند تا سرگرت بکنند .

- ساعت ۷:۲۹ : ((نجار)) جهت خریداری لیمونات ، ((احمد نواد)) به شنباد ، ((عنیزی)) برای چای دم کردن رفتند .

- ساعت ۷:۳۳ : ((نادری)) جهت خریداری لیمونات رفت و همچنان ((باغبان)) به شنباد رفت .

- ساعت ۷:۳۷ : ((شا هیور))

دارند با مطالعه دقیق معلومات زیر معلوم نمایند که کدام یک از هفت نفر عضو جمعیت تکت پستی فوق را دیده ، وظیفه شما تنها یافتن دزد نخواهد بود شما از معلومات زیر اسما ، تخلص و وظیفه هر یک را نیز تعیین کنید .

برای یافتن دزد برای ما مهم نیست که کی باکی در کجا شسته بود ولی بدانیم که رهبر جمعیت ((نادری)) تخلص میکرد . در اتاق در در طرف ((هتیر)) عضو دیگر جمعیت ، ((محمد نادری)) هکن دیگرشان که ((دهور)) بود شسته بودند ، ((ظفر)) وظیفه اش ((باغبانی)) است و اسم او ((حسب الله)) نیست . از ((شاهپور)) شغل اش ((نجار)) است و ((بدخشی)) شغل ((سلیمان)) را داشت .

- ساعت ۷:۵۰ : پروانی با مامور و ((محمد رحیم)) به شنباد رفتند .

- ساعت ۸ ار ۷ : ((هتیر)) و ((لم)) به دهلیز رفتند تا

در یک جمعیت کلکسیونر تکت های پستی هفت نفر هفت دارند از قضا روزی همه آنها جمع شدند تا تکت های پستی جدیدی را که جمع نموده اند به هم دیگر نشان دهند ، بعد از آنکه همه با تکت های جدید آشنا شدند هر کس الیوم تکت های پستی اش را در گوشه یی گذاشت و همه سرگرم گنگو و قطعه بازی شدند ، وقتیکه سرگرمی و قطعه بازی را آغاز کردند ساعت هفت و پانزده ار ۷ دقیقه بعد از ظهر بود ، ضمن سرگرمی آنها برای خریداری بعضی از ضروریات شان بنوبه خود برای لحظه یی از اتاق بیرون شدند . ساعت ۷ و ۴۰ دقیقه (۷:۴۰) زمانی که بعضی از آنها میخواستند خانه بروند ((هتیر)) یکی از اعضای جمعیت دید که یکی از تکت های بسیار قیمتی اش را کسی از الیوم او دزدی کرده ، حال شما وظیفه

سیریلارگان



Pelargon
پلارگون نستله

صوت پرچون از نزد بکتین
دکانهای نزلستان، وطبور
مسده از طاهر لفتیند در کوچی
بارکت در شتاب ناما بیست

صحت طفل قانرا تضمین میکند

قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروش جمشید که تازه به فعالیت آغاز نمود به بر علاوه قرطاسیه باب، اخبار هفته، مجله، سپا و سایر جراید و مجلات را بدسترس مشتریان گرامی قرار میدهد.
ادرس: مارکت جوار مکتب اهلہ، مرهم.

تابش ویدیوکست

کست های آموزشی و کت های ویدیویی دلخواه تا بزا از ارنابش ویدیو کست بدست آرید

آدرس: قرطاسیه فروشی تابش
محمدرحمان دات

فروشگاه روشن



اجناس لوکس، لوازم آرایش و شیار مورد نیاز
خانواده ها را عرضه میدارد
آدرس: زرغوه میدان

خریداری از شرکت

عبیدیان لستد

یعنی طهمان و صرف جویی

مختص
نمزل دوم سرای خورد هزارگل مقابل مسجد خشتی
و با تجارتخانه حاجی سفیانه

انواع جنرالور و داتر بپ های بترونی
و دیلی خوندا، روپین، کپوتایان، ار
وزنه های آنها از با اعتبارترین
کسی های جهان به قیمت عالی
مناسب بطور عمده در چون به فروش
میرسد.
آدرس: شرکت عبیدیان لستد
دوم جاده میوند، مقابل حمام جاده

آدرس: تهران
مقابل رینگ بندازی



ارزیدام تازه ترین
اجناس مورد
پس از زمان استقاده
نمایید هر زمان و به
مفاد شما

فروشگاه روشن

صنایع ملی را تقویه نمایید

فروشگاه

بزرگ افغانان

بزرگترین مارکیت فروش بوتها ساخت وطن

۱۰ هزار افغانی جایزه

فقط با خرید یک جوره بوت

و بار هم

۵ هزار و ۲۰۰ هزار افغانی

افغانی جایزه نقدی

صرف با خرید یک جوره بوت

بوتهای ساخت وطن با بوتهای خارجی رقابت میکنند
بخرید و امتحان کنید

مشتریان محترم بله های خرید را نگهداری کنید و

در روز قرعه کشی که بعد از اعلان میگردد آنرا با خود داشته باشید



بزرگترین فروشگاه بوتها در صنعت شهران است
فدای خوب قیمت مناسب

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**